بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد و آل محمد

فاطمیه (جلسه اول)- موضوع: سیر شکوفایی امت	جلسه هیئت - استاد اخوت ۹۶/۱۱/۳۰

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید. همچنین به منظور استجابت دعاها، رفع پریشانی و غم‌ها، صلوات دیگری ختم کنید.

موضوعی وجود دارد که مدت‌ها ذهن بنده را مشغول کرده است. بحثی را آماده کرده بودم اما تصمیم گرفتم موضوع مهم دیگری را بیان کنم. موضوع مهمی که وجود دارد؛ سوق دادن شکل عزاداری‌ها از حالت غم و اندوه به سمت مجاهده، مبارزه و جهاد در راه خدا است. این امر دغدغه بنده بوده است به دلیل آنکه، امامان معصوم (علیهم السلام) بسیار زحمت کشیدند تا حقّ جهاد اتفاق بیفتد و بدنبال آن هدایتی شکل بگیرد و توسعه یابد. اگر این حرف درست باشد، جلسات عزا باید محافل علمی و جهادی باشد و علاوه بر ذکر و اشک، می‌بایست مانند جلسه دفاع پایان نامه نتایج تحقیقات و کتاب‌هایی که مطالعه شده بیان شود.

امیدوارم محصول این سه فایلی که به شما نشان خواهم داد، نکاتی باشد که باعث شود رویکردمان نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) ارتقا پیدا کند.

به منظور فهم امام، که در رأس آن اهل بیت (علیهم السلام) و حضرت اُم الائِمه (سلام الله علیها) است، باید مفهوم امت را متوجه شویم. قبلا برای فهم امام، فهمیدن توحید لازم بود که این حرف، در جای خودش درست است، اما رویکرد جدیدی که می‌خواهم ارائه دهم این است که برای فهمیدن مفهوم امام، فهم مفهوم امت لازم است و برای ظهور امام باید امت را اقامه و ظاهر کنیم. چیزی که ما نسبت به آن غفلت داریم همان مفهوم امت است. این اصطلاح رایج در فرهنگ ما که می‌گوییم، امت اسلامی در راهپیمایی ۲۲ بهمن شرکت کردند صحیح است اما مفهوم امت، در اصل خودش مفهوم امام را دارد. به صورت خلاصه از آن گذر می‌کنیم.

مطالب بیشتر از کتاب سوم است که کار شده است. باید این سه کتاب معرفی شود که بطور فهرست‌وار مشخص شود چه موضوعاتی در مفهوم امت مطرح است.

در صورتی که دقت خوبی داشته باشید، مطالب مفیدی را متوجه می‌شوید. بنده بدون انگیزه کافی وارد این مبحث شده‌ام اما وقتی به این مفهوم و مبحث ورود پیدا کردم، با مطالبی مواجه شدم که حیرت‌زده شدم. احتمالا با طرح مطالب، شما نیز حیرت‌زده خواهید شد.

اول کار ممکن است فکر کنید که «امت» مطلب خاصی نداشته باشد. مثلا در نهایت می‌خواهند بگویند یک جمع که با هم متحد هستند، یعنی چه؟ اما زمانی که وارد این بحث می‌شویم، به نظر بنده یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده-های خلقت خواهد بود. خدا انسان را اشرف مخلوقات آفرید اما او را توانا ساخت تا بشر دیگری مانند خودش را در مقیاس وسیع‌تری به نام امت بوجود آورد؛ امت خلق ثانویه از انسان است.

کتاب اول را به نام «شکل‌گیری امت یا شرایط شکل‌گیری امت برای نزول رحمت، فضل و احسان الهی» نامیدیم که اولین بحث آن مربوط به مفهوم «اُم» به معنای مادر، منسوب به مادر، شهر دارای ام القری یا شهر با مرکزیت اُم الکتاب و ... است. بحث اَئمه و امت از اُم گرفته می‌شود. اُم ریشه امام و امت است یعنی اُم حد مشترک امام و امت است.

فصل اول هشدارسازی نسبت به جایگاه امت و امام است و آیاتی که راجع به این داستان می‌باشد و اهمیت آن ذکر شده و همچنین روایات اهل سنت و شیعه بیان شده است. بحث امت بحث شیعه نیست بلکه بحث کل اسلام و قرآن است.

فصل دوم آماده‌سازی برای شکل‌گیری نامیده شد و بحث امام، امکان رجوع به امام، مقابله با موانع شکل‌گیری امت، صرف هزینه برای یکپارچگی امت و صبر و بردباری به منظور شکل‌گیری امت توحیدی بیان شده است.

فصل سوم شکل‌دهی امت است که از سوره مبارکه عادیات مباحث هم‌مقصدی، هم‌هدفی، هم‌توانی، هماهنگی و از همه مهم‌تر خود بحث امام آورده شد و خاتمه آن هم با بیان نماز جماعت است. ان شاءالله نماز جماعت مدرسه را فهم امت در نظر بگیریم که روایات آن مفصل آورده شده است.

ویژگی‌های مسجد، امام و ... مربوط به کتاب اول است. خداوند امتی قرار داده است که محل چیستی و چرایی است. در حال حاضر کتاب اول و دوم را بحث نمی‌کنیم، در عوض کتاب سوم را بیان می‌کنیم؛ اینکه وقتی امت استقرار پیدا می‌کند، چه اتفاقاتی رخ می‌دهد و هر امت چه ساختاری دارد.

به نظر بنده هر امتی ساختار وجودی دارد که آیات قرآن در این خصوص بسیار زیاد است، در حالتی که انگار انسان را به شکل قومیت مطرح می‌کند. خداوند در آیات قرآن برای انسان‌ها بصورت گروه‌گروه، چه مثبت و چه منفی تشخّص‌های خاص و مشخصی در قسمت‌های مختلف جامعه قرار داده است وحیثیت‌های مختلفی برای آنان در نظر گرفته است.

بحث ملت به عنوان بستر استقرار است و وظایف امت اقامه، استقامت و قوام دادن است. نکته مهم‌تر اینکه، برای امت عبادات مخصوصی مانند منسک و میقات قرار داده است، گویی برای خداوند حیثیت امت نسبت به فرد اهمیت بیشتری داشته است. منسک‌ها اینگونه است که نقش رسول، جایگاه امام و اصل عید و ایام الله (عید قربان، عید غدیر؛ عید فطر، عرفه) در ارتباط با آن‌ها پیدا می‌شود.

فصل آخر، غایت امت را بر اساس آیه شریفه سوره قصص، وراثت و ائمه شدن قرار دادیم.

در کتاب دوم به اختلالات و آسیب‌های امت پرداخته شده است و همچنین بیان می‌شود زمانی که امت مستقر شد ساختار و عبادت پیدا می‌کند، غایت و عید پیدا می‌کند. همانگونه که برای فرد احتمال آسیب و اختلال وجود دارد برای امت نیز این آسیب‌ها هست. بسیاری از آسیب‌هایی که به فرد می‌رسد ناشی از آسیب‌های امت است و ارتباطی به فرد ندارد. اختلالات قومی قبیله‌ای و مسائل مشابه در روانشناسی و مشاوره اهمیت بسیار دارد، به همین خاطر در مسئله ازدواج توصیه می‌شود قوم و قبیله دختر و پسر به هم نزدیک باشد. بسیاری از اختلافات، اختلافات قومی قبیله-ای است.

کتاب سوم به نام «شکوفایی» در حال نگارش است.

در قسمت دوم کتاب اول که «شکل‌گیری و قواعد شکل‌گیری امت، چه مثبت و چه منفی» است، مزیت‌های امت خوب و معایب امت بد ذکر شده است. خیلی از اتفاقات خوبی که در زندگی ما رخ می‌دهد به خاطر این است که ما شیعه هستیم و اهل بیت داریم و بسیاری از اتفات بد هم به خاطر این است که جزء ساختارهای باطلی هستیم که خودمان هم خبر نداریم.

امت چیزی است که چه فرد بداند و چه نداند در آن قرار دارد. انسان دارای دو شأن فرد و امت است. شأن فردیت انسان در قرآن «آدم» و شأن امت انسان، «ناس» ذکر شده است. بنابراین یک جزا از ناحیه فرد و یک جزا از ناحیه امت به او می‌رسد، پس برای فرد وقتی در امت خوبی باشد، مزیت است و وقتی در امت بدی باشد، خوب نیست؛ یعنی علاوه بر اینکه بدی‌های خودش را باید تحمل کند، بدی‌های رفقای خودش که این سو و آن سوی مرز هستند را نیز باید تحمل کند. در جلد سوم «شکوفایی امت نازل کننده فضل، رحمت و احسان»، بحث شده است. بنده فرض کردم که در امت خوبی قرار داریم و به هرحال فرض کردیم جزء خوب‌ها هستیم، خواستیم بدانیم که وقتی امتی شکوفا شود وضعیت ارتباطش با امام چگونه می‌شود؟ و اینکه امت شکوفا شده چگونه با امام ارتباط پیدا می‌کند؟ این خیلی مهم است که بدانیم، می‌شود مفهوم امام را از منظر امت پیگیری کرد، یعنی حیثیت اجتماعی برای ما است.

ما یک‌دسته روایت جمع آوری کردیم که در روایتی پیامبر اکرم (صل الله علیه وآله و سلم) خودشان را وارد و نظیر امت معرفی می‌کنند. ما اگر بخواهیم شکوفا شویم، باید رسولی داشته باشیم که «رسول بینه» باشد. رسول بینه یا بینه رسول، ما را به فطرت‌مان سوق می‌دهد و انسان‌ها کارهایی را می‌کنند که بر اساس نظام فطری‌شان درست است. پس اگر جامعه‌ای پیدا شد که دوست‌دار ظلم بود، فطری نیست و هنوز رسول برایش فطری نشده است. ممکن است مسلمان هم باشد اما فقط در حد اسم مسلمان است. پس اگر امتی شکوفا شده باشد، نشانه‌اش این است که رسول برایش بینه است و او را به کارهای فطری دلالت می‌دهد. بنابراین اگر گروهی اسم خودشان را مسلمان گذاشتند اما ظلم و ناجوانمردی بین‌شان وجود داشت، این گروه یک میوه ناشکوفا محسوب می‌شوند.

دومین خصوصیت رسول «ذکر و انذار» است و نشانه‌اش بیداری و حیات‌بخشی است؛ یعنی نسبت به دشمنان واکنش دارد. پس در صورتی که نسبت به حیات (مواجهه با خطرات) واکنش نداشته باشد، این وجه از رسول را ندارد.

سومین خصوصیت رسول «تلاوت آیات، تعلیم کتاب و حکمت» است که آیات متعددی در این زمینه داریم. اگر جامعه‌ای در مسائل مختلف خود در حیرت بود، معلوم می‌شود که هنوز رسول ندارد و شکوفا نشده است. امت شکوفا، رسولش آیات را تلاوت می‌کند و تزکیه، علم و حکمت می‌آموزد. نشانه چنین امتی خروج از ضلالت می‌باشد که همان خروج از ابهام و سردرگمی است. این ملت دستش و چشمش توانمند است. توانایی کار و تولید ثروت دارد. ما به اندازه خودمان امت هستیم و این آیاتی است که در قرآن بیان شده است و هیچ راه دیگری وجود ندارد.

ویژگی دیگر رسول «شهادت بر امت» است. منظور نظام ولایی است. رسول بخواهد شهید باشد. شهید یعنی اینکه شاگرد اول داشته باشد، ایمان و مومنین شاخص باشند و اعتبار به ایمان باشد و نه به پول و مدرک.

ویژگی بعدی «اتمام نعمت ولایت» است. اگر در جامعه‌ای نسبت به ولایت، ولایت فقیه، ولایت علما، ولایت علم و ولایت فقه بی‌اعتنایی وجود داشت، یعنی به اتمام نعمت و یک نعمت خاص علاقه‌ای ندارند.

ویژگی بعدی رسول «جریان بخشی توابیت» است. رسول در قرآن ۱۹ ویژگی دارد. رسول امر به اطاعت می‌کند یعنی باید با رسول در خوردن، خوابیدن و ... هم‌جهت شد. براساس سنت پیامبر(صل الله علیه و آله و سلم) باشد و این یعنی جریان توابیّت در جامعه جاری باشد. اگر کارها و افعال مردم بر اساس سنت رسول نباشد، یعنی جریان توابیّت برای آن امت مسدود است. هر امتی بر اساس هم‌راستایی با رسول از جریان توابیّت استفاده می‌کند.

ویژگی بعدی رسول «ایجاد رفاقت نسبت به همه خوبان عالم» است. این آیه عجیبی است، «مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ الرّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الّذینَ أنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفیقاً»[1]. این خواب و خیال نیست بلکه آیه قرآن است که بیان می‌کند هرکسی از خدا و رسول اطاعت کند، با نبیّین، صدیقین، شهدا و صالحین رفاقت دارد.

سطح بالاتر همراهی با رسول، همراهی و هم‌افقی با همه انبیاء است. اگر جامعه‌ای فقط به رسول خودشان اکتفا کردند، اگر جامعه‌ای ابراهیم (علیه السلام) نداشت، آدم (علیه السلام) نداشت، نوح (علیه السلام) نداشت و بالای منبرهایشان ترک اولای ایشان را می‌گفتند و آن‌ها را خطاکار خطاب می‌کردند! باید به چنین کسانی گوشزد کرد که چگونه می‌خواهند بعد از این «مِنَ النّبیینَ و ...» باشد در حالیکه در سخنان‌شان شخصیت نبی را تخریب می‌کنند. انسان باید ابراهیم‌دار، موسی‌دار، عیسی‌دار و یونس‌دار باشد. اینکه بگوید «ما خوب هستیم» حالت انحصار می‌شود و بدین معنا است که زمینه رفاقت با تمام خوبان عالم را ندارد.

«رسول بشارت‌دهنده و انذاردهنده»؛ امت شکوفا نسبت به انذار و بشارت واکنش نشان می‌دهد. اگر یک نفر بگوید در این مکان خانه نسازید، این کارها را انجام ندهید، دروغ نگویید، انذار است. البته فقط انذارهای معنوی را نمی‌گوییم، انذارهای مادی نیز مطرح است. از طرف دیگر بشارت یعنی کارهای خوب نتیجه‌بخش‌اش را به رخ نکشاند. یعنی اعتنا نداشتن به کارهای خوبی که در حال ثمر بخشی است؛ بشارت یعنی همین!

---

[1]. سوره نساء، آیه ۶۹

بشارت یعنی اعتباردهی به کارهایی که در حال به ثمر رسیدن است. برخی می‌گویند بشارت یعنی تشویق. خیر، اینگونه نیست. انذار یا با تشویق همراه است یا با تنبیه. بشارت یعنی رونمایی از اثری فاخر که به نتیجه رسیده یا در حال به نتیجه رسیدن است. اگر در جامعه‌ای نسبت به پندها واکنشی وجود نداشت، امت ناشکوفا محسوب می‌شود.

اینکه می‌گوییم ۵ نفر یا ۱۰ نفر هم امت می‌شود، اشکالی ندارد. درست مانند کربلا؛ با وجود اینکه ۸۰-۷۰ نفر بودند اما یک امت بحساب می‌آمدند و یا در زمان خود پیامبر(صل الله علیه و آله و سلم) پنج تن آل عبا، با اینکه ۵ نفر بودند اما یک امت محسوب می‌شدند. منظور امت بودن است و نه زیاد بودن. اما اگر بنا باشد آدم امت باشد، می‌بایست نسبت به انذارها و بشارت‌ها واکنش نشان دهد و اگر کسی به او گفت مسیر را خطا می‌روی، اعتنا کند و واکنش نشان دهد، نه اینکه طرف مقابل را سرکوب کند.

«رسول و پیگیری قصص»؛ قصص یعنی پیگیری و روایت‌گری آیات، یعنی کاری انجام دهند که به نتیجه برسد. اگر مشاهده کردیم جامعه‌ای (منظور همان ۵ یا ۱۰ نفر یا بیشتر) اهل پیگیری نیستند، معلوم است به شکوفایی نرسیده‌اند. قصص یعنی اینکه تمام سعی و تلاش‌مان را بکنیم تا برسیم و اصلا خسته نشویم چون نیازمند صبراست.

«رسول و امنیت‌آفرینی»؛ اگر در جامه‌ای امر به تقوا و اطاعت به عنوان سرلوحه زندگی انسان‌ها، خانواده‌ها و افراد نباشد یعنی گفتمان رایج نباشد، معلوم است که در آن امنیت وجود ندارد. در واقع مراقبت دائمی این است که انسان در جمع حواسش است که گناه نکند. هنگامی که از جمع دور باشد هم مانند موقعی که در جمع است، گناه نمی-کند چون سیمای جمع او را به تقوا دلالت می‌دهد. خجالت می‌کشد که در این جمع گناه کند. اگر این نباشد، در واقع آن جمع رسول ندارد.

همه صحبت بنده این است که رسول و امام یک حقیقت است. امام یک حقیقت است که تمثالش در یک شخص است اما حقیقتش شخص نیست. رسول یعنی این حقیقت، نه رسول الهی که زمانی بود و سپس از بین مردم رفت. هرکسی اراده کند می‌تواند رسول الله را ببیند. کسی فکر نکند رسول همان است که در خواب با چشم و ابرو دیده - است. هر کسی این موارد را دید، این حقایق را دید یعنی رسول را دیده است و نه کسی که چشم و ابرو ببیند. ممکن است آن آدم، رسول نباشد.

جامعه را نباید به سمتی کشاند که فکر کند رسول یعنی یک آدم ایستاده با چشم، ابرو، مو و... . نباید راجع به امام اینگونه فکر کرد، البته مشکلی ندارد که بگوییم امام تمثال دارد اما آن چشم و ابرو و... تمثال اوست، حقیقت او

نیست. حقیقتش آن چیزی است که خداوند می‌گوید، هرجایی که این صفات باشد، آن رسول است و هرجایی هم این صفات نباشد، رسولی نیست، حتی اگر انسان بگوید من رسول را قبول دارم، امکان پذیر نیست! چون به ادعا نیست. خداوند در روز قیامت کاری به ادعا ندارد.

«رسول عامل بقا و دور شدن از هلاکت»؛ خیلی مهم است که انسان بقایش را در رسول ببیند. اینکه انسان خودش را در انواع هلاکت و نابودی می‌بیند، به خاطر فقدان رسول است.

«رسول و غلبه دین الهی»، اگر امت شکوفا باشد، هر کسی در هر حالتی، در هر امتی غلبه دارد و هیچ وقت شکست نمی‌خورد. اگر موقعی مشاهده کردید که دارید شکست می‌خورید، یعنی رسول نیست.

«رسول و مصونیت از عذاب»؛ اگر در امتی عذابی که به عنوان درد و رنج است و انسان را زمین‌گیر می‌کند وجود داشت، رسولی وجود ندارد. اگر رسول باشد، آدم دچار عذاب نمی‌شود. رسول از عذاب پیشگیری می‌کند.

«رسول و ابلاغ اوامر و نواهی احکام الهی»؛ هر کجا آدم‌ها مشتاق و پیگیر امر و نهی نبودند، از امر و نهی گریزان بودند و حال و حوصله امر و نهی نداشتند و دلشان می‌خواست خوش باشند، یعنی رسول در بین آن‌ها نیست.

«رسول وارد بر امت»؛ بنده این موارد را از روایت استخراج و سطح‌بندی کردم. کم‌کم وارد روایات سطح اول می‌شوم که بر اساس شیوه‌ای مدنظرمان است آن‌ها را سطح‌بندی کردم. ممکن است کسی این کار را نکند و بگویید من همان ۱۴ تا ویژگی را برای رسول قبول دارم چون برای هر کدام آیه‌ای وجود دارد و بقیه از تراوشات ذهن شماست!

بنده از تراوشات ذهنی خودم ۵ سطح در نظر گرفتم و مشاهده نمودم که رسول از سطح ایجاد حرکت، به ایجاد پناه، احیاء، اصلاح و اتمام سیر پیدا می‌کند. مورد اول را ایجاد حرکت و انذار یا برانگیختن می‌گویم. دومین مورد را پناه دادن، سومین مورد را احیاء یعنی حیات‌های مجدد دادن، چهارمین مورد اصلاح یعنی شایسته کردن و پنجمین مورد اتمام یا تمام کردن نام نهادم. این‌ها را دسته بندی کردم بعدا زمانی که دعای حضرت صدیقه (سلام الله علیها) را می‌خوانید همه این‌ها را در آن می‌بینید. خیلی از این‌ها را در دعاها می‌بینید. در واقع این موارد ادبیاتی دارد که در ادبیات حضرت صدیقه (سلام الله علیها) این‌ها واضح است. مثل یک نظام فکری است، البته به دلیل اینکه قصد داشتم راجع به نظام فکری صحبت کنم این را نشان دادم، چون یک کار مکتوب است ممکن است بد نباشد.

سوال: مورد ۱۵ که «رسول وارد بر امت» است تا سطح ایجاد کند، یعنی چه؟

– یعنی امت را نظام‌دهی می‌کند، سازمان می‌دهد، سطح بندی و مرحله بندی می‌کند و اینگونه آن‌ها را بالا می‌برد.

انسان سیری دارد که باید خودش را تا انتها بکشاند تا شاگرد اول بشود، این را وارد بر امت می‌گوییم که مربوط به روایت است. ممکن است کسی بگوید من می‌خواهم سطح اول بمانم و این برای من کافی است. همه دوست داریم شاگرد اول باشیم اما در حوزه دین و دینداری مشکل این است که نمی‌دانیم شاگرد اول کیست! موضوع دوم اینکه شاگرد اولی که برایمان ترسیم می‌کنند در سطحی قرار دارد که ما به آن نمی‌رسیم! این‌ها را به تدریج بدست آوردیم. در حالیکه قرآن هم که می‌خوانیم خدا همه این‌ها را از انسان‌ها خواسته است و آن را برای شخص خاصی در نظر نگرفته است، حتی طاقت و توانش را در همه انسان‌ها قرار داده است اما انسان بدون توجه کافی از آن عبور می‌کند. بعد، از این مطالب مراحل رشد را استخراج می‌کنم. البته از این به بعد باید طاقت‌مان زیاد باشد چون در فضای جولانات وارد می‌شویم و البته اشکالی ندارد که بعضی وقت‌ها انسان وارد فضای جولانات بشود!

سوال: این ۵ سطحی که گفتید یعنی امت می‌تواند ۵ دسته باشد؟

– بله، وقتی شما هر سطحی را می‌گویید، بعضی‌ها در سطح اول می‌مانند و بعضی‌ها قسمت دوم. از اول باید شروع کرد و بعد به دوم رسید. مثل سن می‌ماند یعنی انسان تا اولی را رد نکند، به دومی نمی‌رسد. اگر هم اختلال داشته باشد به هرحال ممکن است با اختلال تا بالا برود. انسان موجود عجیبی است، می‌تواند تا انتها برود اما اختلال مراحل پایین را هم داشته باشد. مباحثی که در حوزه انسان است و از این منظر وارد می‌شود، حتی اختلالاتش نیز زیباست. اختلال است اما زیباست. مثلا یک نفر بالا رفته است در حالیکه چیزی را از پایین با خودش دارد حمل می‌کند، که البته باید دید به چه صورت است.

اثربخشی انذار، بشارت، تعلیم، تزکیه و تلاوت آیات رسول، سیری پیدا می‌کند که آن‌ها را چیده‌ایم البته فعلا با این سیر کاری نداریم. همه این موارد بر اساس آیات است به غیر از چیدمان، این‌ها را براساس رتبه‌بندی که وجود داشت آوردیم.

بحث بعدی رسالت رسول «امامت» است. مطلبی که در این بخش می‌خواهیم در مورد آن صحبت کنیم این است که ما تصویری از رسول داریم. رسول را همیشه رسول اکرم می‌دانیم و امام را هم امام می‌دانیم. در این تحقیق می‌گوییم

که ساحت امام، همان ساحت رسول است یعنی امام چیزی جز رسالت رسول ندارد. بنابراین همه آنچه درباره رسول گفتیم برای امام نیز هست. این موضوع بر اساس روایت گرفته شده است. در سوره مبارکه رعد «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»[۲]، بعد حضرت می‌فرمایند «یا علیُ أَنتَ مُنذِرٌ هذهِ الأُمَت و انتَ هَادٍ»؛ نذیر و هدایت‌کننده دو خاصیت پیدا می‌کند، رسول و امام دو شأن پیدا می‌کند؛ رسول بیداری‌بخش و امام شکوفا کننده است. در واقع استمرار این کار تا نتیجه را امام می‌گوییم. نذیر به معنای ایجاد حرکت به سمت حق و هادی یعنی هدایت. حرکت این دو به هم متصل است و از هم جدا نیستند.

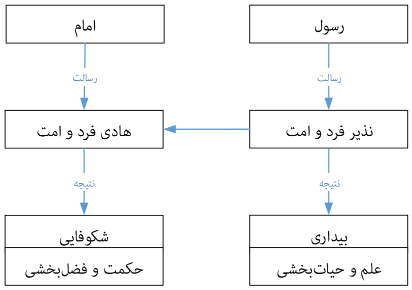

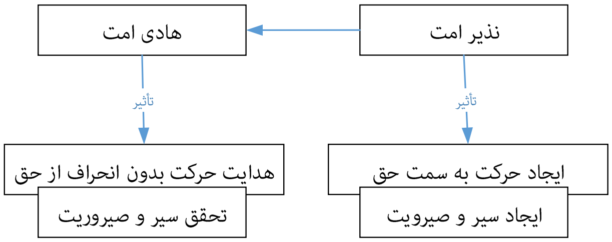

این‌ها دوره‌بندی می‌شود. این همان دوره‌هایی است که می‌بایست به عنوان شکوفایی یک امت بحث کنیم.

هدف این نمودارها این است که نشان دهد همانگونه که انسان مراحل رشد، سن کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و پختگی دارد، یک امت هم به همان صورت است. پس می‌توانید بگویید سن این جمع یا کشور چقدر است. کودک است، نوجوان است و یا جوان. از طرف دیگر می‌توانیم بگوییم در حال رشد است یا نیست.

[۲] . سوره رعد، آیه ۷

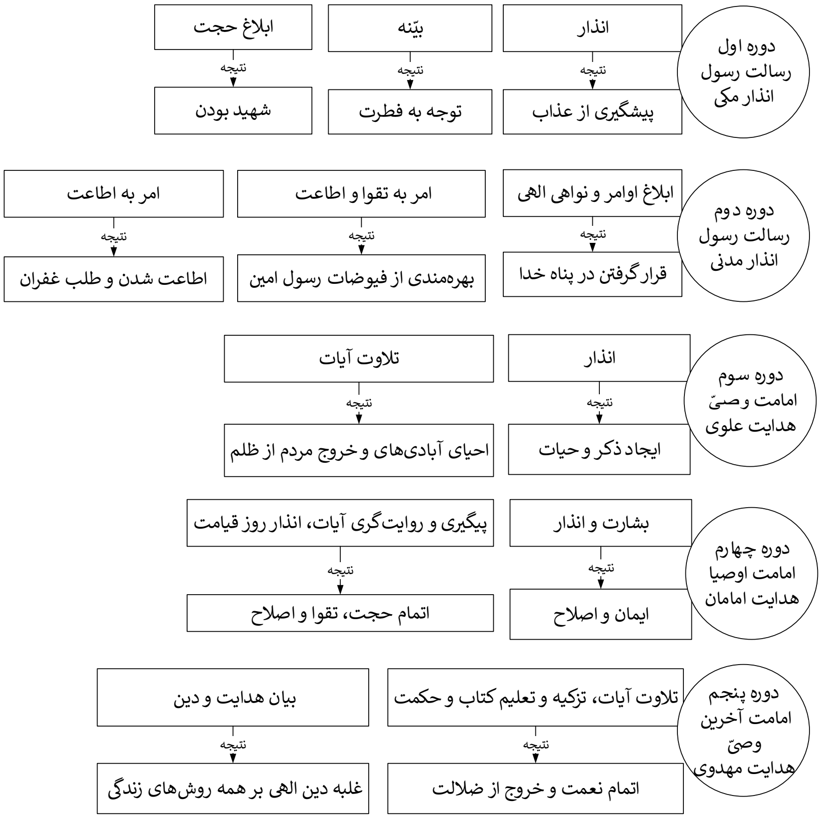

این مطالب بحث‌های جامعه‌شناسی و مباحث بسیار مهمی است، از این جهت که ما شاخص تعیین می‌کنیم تا مشخص شود که آیا جامعه در حال رشد است یا خیر؟ دوره اول رسالت رسول انذار مکی، دوره دوم رسالت رسول، انذار مدنی، دوره سوم هدایت وصی، هدایت علوی و دوره چهارم امامت اوصیاء هدایت امامان، دوره پنجم هدایت مهدوی است.

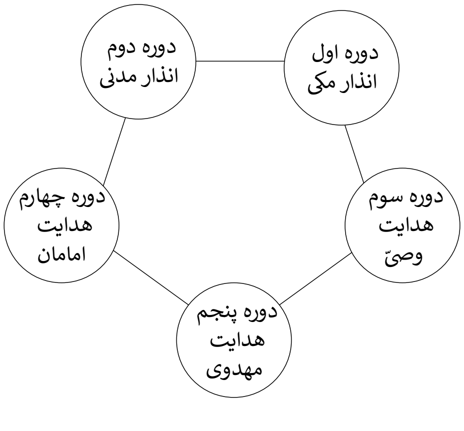

البته این بدین معنا نیست که باید صبرکرد تا امام زمان بیایند. هر جمعی می‌تواند این ۵ مورد را طی کند. وقتی گفته می‌شود مهدی، یعنی آخرین مرحله رشد. هر کدام از نام‌هایی که از این به بعد بیان می‌شود، اسم شخص نیست بلکه

اسم دوره است. بخاطر همین ما برای هیچکدام (علیه السلام) ننوشتیم. مثلا وقتی می گوییم «علی»، علی یعنی مرتبه‌ای از ساحت رشد امت. وقتی می گوییم «حسن» منظور شخصی نیست که با سم مسموم شدند بلکه حسن یعنی هدایتی که خدا در عالم به نام حسن قرار داده است که حسن ممثّل اوست. این‌ها را یکی‌یکی آورده‌ایم و روایاتش را فردا شب عرض می کنیم.

تیتراژ مطالبی که فردا خواهیم گفت، در ابتدا نسبت‌هایی است که به اهل بیت (علیهم السلام) برای روزها داده شده است. نسبت‌های‌شان بیان شده و نمودارهایش را می توانید ببینید.

این موارد روایت است. به بوستان روایات رفتیم و چقدر این روایات جالب است. بنده فقط یک روایت را نشان می-دهم.

«السَّلَامُ عَلَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ السَّلَامُ عَلَی حَسَن التَقی السَّلَامُ عَلَی حُسین شَهید السَّلَامُ عَلَی زَینِ العابدین السَّلَامُ عَلَی باقِرِ عِلم النَبیین السَّلَامُ عَلَی جَعفربن مُحمد الصادِق السَّلَامُ عَلَی موسی بن جَعفرِ کاظِم...»[۳]

---

[۳] . صحیفه فاطمیه، «دُعا فی طَلَبِ حَیاةً طَیِّبَةً و یَسیرالأُمُور»

شما می‌توانید الگو برای موارد مختلف را اینجا مشاهده نمایید. اگر گفته شد «علی»؛ یعنی برای هر عمل در هر زمان وجود باید و نباید امیرمومنان است. «حسن تقی»؛ یعنی الگوی برای خداآگاهی درهرعمل و زمان. «حسین شهید» یعنی؛ الگویی برای به کمال رسیدن. نگویید حسین در کربلا شهید شد بلکه حسین ماند و برای هر عملی باقی است. این روایات را بنده تجمیع کرده و الگو درآوردم. از این موارد یک روایت دیگر است که در جلسه بعد عرض خواهم کرد. حدود ۴ روایت است که با هم ادغام کردم.

گاهی می‌گویی «علی»، یک وقت می‌گویی «هادی»، و زمانی دیگر «ساقی» می‌گویی. به یک نفر می‌گویی «السَّلَامُ عَلَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ». امیرالمومنین، هادی، ساقی... . جالب بودن این روایات این است که در هیچ کدام از این روایات اسم حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیامده است. چرا اینگونه است؟ در قرآن، اهل بیت (علیهم السلام) را تشبیه به ماه (شهر) می‌کنند که بنده روایتش را آورده‌ام. هرکدام یک ماه هستند و بنده هرکدام را به ذوق خودم در یک ماه قرار دادم. در قرآن می‌گوید «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ... »[۴]، چه چیز را می‌خواهد بیان کند؟ چرا اسم حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیست؟ حضرت شب است و این‌ها درون آن هستند، یعنی بستر وقوع آن است. مانند اینکه از روح صحبت می‌شود، در حالیکه نمی‌شود آن را دید. خورشید در آسمان بالا می‌آید، روز می‌شود. ماه هم در آسمان بالا می‌آید و شب می‌شود. آنطرف می‌شود «لَيْلَةُ الْقَدْرِ»، می‌شود امُّابیها. یک ارتباطی وجود دارد. آسمان می‌شود ولایت که بسیار جالب است. آنقدر ادب رعایت شده که نکنند بقیه اهل بیت در عرض حضرت زهرا (سلام الله علیها) مطرح شوند. این خیلی مهم است، حتی یک روایت هم نمی‌توان دید. نمی‌شود هم گفت این روایات نادرست است. با اینکه حضرت معصوم است و جزء ۵ تن هستند و روایات زیادی در مورد ایشان وجود دارد اما مشاهده می‌شود در این دسته فقط ۱۲ ائمه بیان می‌شود، چرا؟ چون «لَيْلَةُ الْقَدْرِ و خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» است.

این بحث بنظرم خیلی مهم است. لازم است رویکردمان نسبت به مفهوم امام عوض شود. نباید امام را شخص بدانیم، باید امام را یک هویت بدانیم. اگر هویت ندانیم نمی‌توانیم او را همیشه حاضر بدانیم. من نمی‌توانم همیشه در محضر امیرالمومنین باشم اما اگر تبدیل به یک حقیقت شد و حقیقتش هم مشخص شد و معلوم شد هر امر و نهی‌ای در هر زمان تابع امر و نهی خدا است، یعنی در محضر امیرالمومنین هستم، چرا نباشم؟ چرا غایب باشم؟ همیشه هستم. اهل

[۴] . سوره قدر، آیات ۳-۱

بیت (علیهم السلام) خواسته‌اند همیشه در محضرشان باشم و باید به تفصیل خدمت ۱۲ امام باشیم و نه فقط خدمت یکی از ایشان.

ان شاءالله بعد از تکمیل کتاب، حتما به آن رجوع داشته باشید.

برای سلامتی خودتان صلواتی ختم بفرمایید.

قبل از شروع بحث به این نکته اشاره کنم که حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) به عنوان لیلهٔ القدر بین علماء مشهور هستند. بر این اساس مجالسی که به نام ایشان گرفته می‌شود، مانند این است که برای شب قدر مراسم گرفته شده است. زمانی فرد در شب قدر قرار می‌گیرد و زمانی بزرگداشت شب قدر را انجام می‌دهد. هر تصمیم و برنامه-ای که در این مجالس گرفته می‌شود، قطعا در مقدّرات سالانه ما اثر خواهد داشت.

امروز مشاهده کردم که رهبر انقلاب نیز فرمودند که من مقدرات سالانه را در مجالس و ایام فاطمیه برای کشور مشخص می‌کنم. این دلالتی است برای ما تا ارزش این شب را بهتر بدانیم و تصمیم‌گیری‌های سالانه خودمان را با این شب گره بزنیم و حداقل اگر چیزی در ذهن‌مان نیست، آن حاجاتی که ما را به درک بهتر این شب نائل می‌کند در ذهن مرور کنیم.

بهتر است چند دقیقه‌ای سکوت کنیم. هرکس با خودش خلوت کند و تصور کند در مکانی است که می‌تواند مقدّارت سالانه خود را آنگونه که مورد رضایت خدا است مشخص کند و تصمیم‌گیری‌های سالانه‌اش را از همین جلسه به سبک هدایت شده‌ای و به هر شکلی که می‌خواهد؛ حاجت، برنامه، سیر و یا حتی هدفمندی، آرزو و تمنّی و ...، اتخاذ نماید. ممکن است فردی در شب قدری بخواهد خود را به سمت آن آرزو سوق دهد و یا آن آرزو را پایین بیاورد.

چند دقیقه برای تمرکز و خلوت با خود، سکوت کنیم و آنچه را که قصد داریم برای جبران زندگیمان قرار دهیم، به لیله القدر فاطمی حواله کنیم و ان شاءالله که هر سال این کار را انجام دهیم و به بقیه هم توصیه کنیم که لیلهٔ القدر را در زندگی خود احیا کنند.

به منظور استجابت دعاهای همه، صلواتی ختم بفرمایید.

بحثی که جلسه قبل مطرح شد، حدود یکی دو سال است که به طور جدی به آن پرداخته‌ایم و به نظر خود ما این کشف مهمی است. شاید برای برخی افراد بدیهی باشد اما برای شخص بنده «بحث امت» مطلب مهمی است و توجه به آن اهمیت بسیاری دارد.

جهت ادامه این بحث، مسیرهای مختلفی به ذهنم خطور کرد. با این حال با ارائه فصولی که در کتاب هست بحث را ادامه می‌دهیم.

قبل از بیان ادامه این موضوع، در مورد انسان‌ها تقسیم‌بندی به ذهنم رسیده است که خواستم آن را با شما در میان بگذارم. البته بر اساس استقراء قرآنی این تقسیم‌بندی به دست آمده است:

۱- افرادی خودکامه، فرد محور و دارای استکبار که ترجیح می‌دهند دیگران را در سیطره خودشان قرار دهند.
۲- برخی از افراد هستند که خیلی فرد محور هستند اما سرخورده‌اند، یعنی حالت منزوی دارند و دوست دارند در جایی محبوس باشند و با کسی هم در ارتباط نباشند.
۳- برخی از افراد هستند که فرد محورند اما خنثی هستند. اگر امکانش فراهم بود خودشان را با جمعی هماهنگ می‌کنند و اگر نشد هم این کار را نمی‌کنند. منتظر می‌مانند تا چه چیزی پیش می‌آید.
۴- برخی از افراد فرد محور هستند اما اجتماعی‌اند و روابط خیلی خوبی با همه دارند. هرجا می‌روند خوب هستند در مهمانی، مسافرت و.... اما به گونه‌ای نیستند که ارتباط عاطفی قوی و عجیبی با دیگران بگیرد. اکثر ما جزء این گروه چهارم هستیم.
۵- گروه پنجم که مورد تایید خدا است، افرادی جمع محور هستند، فرد محور نیستند و البته این افراد در هر جایی که باشند ایثار و از خودگذشتگی دارند و حاضرهستند جان و مال خود را در اختیار بقیه افراد قرار دهند. درست مانند اینکه یکی هستند اما در دو جسم مختلف قرار دارند. در دوران دفاع مقدس بین بچه‌های جبهه و جنگ زیاد دیده‌ایم که متاسفانه این جمع‌محوری به یک فرهنگ تبدیل نشد. برای خودشان فردیّت و نفسانیّتی قائل نیستند و همین که پیامبر خدا را می‌بینند «مَن مَعَك» می‌شوند؛ یعنی همه احکامی که برای رسول هست به این فرد منتقل می‌شود و همه کار و زندگی‌اش می‌شود کار و زندگی او.

به همین نسبت می‌توان جمع‌ها و حتی خانواده‌ها را تفکیک کرد. جمع هستند اما تک تک اعضای آن تکبرّ دارند. به کسی نمی‌شود چیزی گفت چون به آن‌ها برمی‌خورد. یا از مدل دوم هستند؛ جمعی با افراد سرخورده فرد محور که منزوی شده‌اند و یا مانند مدل سوم هستند و بستگی دارد به شرایطی که در آن قرار دارند. یا اینکه جمع محورند یعنی بین آن‌ها مرد و زنی نیست، یک خانه است و یک پیکر و دوئیتی ندارند. امشب یکی شام درست می‌کند و یکی دیگر ظرف‌ها را تمیز می‌کند. در این جمع یا خانواده، محبت فوران دارد و نمونه آن را در حدیث کساء می-

خوانیم. حدیث کساء یک جمع محوری است و با وجود اینکه یک پدربزرگ و مادربزرگ دارد و فرزندانی هم وجود دارند اما همه یکی هستند.

این بحث جمع‌محوری، اهمیت زیادی دارد و باید در غایت‌های زندگی‌مان بتوانیم از منیّت و نفسانیّت رها شویم. باید بتوانیم از فرد محوری، حتی فرد محوری مثبت خارج شویم.

جایی در طول زندگی فرد اختلاف نظرهایی پیدا می‌کند و این اختلاف نظرها نتیجه منیّت‌هایی است که در جمع‌ها وجود دارد. اگر الان یک جمع را تشکیل دادید و یا در خانواده‌ای اختلاف نظر وارد شد، این طبیعی نیست و این در واقع به علت جاری بودن نفسانیتی است که بین افراد وجود دارد. به قول حضرت امام (رحمهٔ الله علیه) اگر همه انبیاء را در یک جا جمع کنیم، در هیچ موردی اختلاف نظر نخواهند داشت. ممکن است نظراتشان مختلف باشد اما اختلاف نظر ندارند و همه هم سو انجام داده‌اند.

این بحث جمع‌محوری را به بحث امت مرتبط کرده‌ایم. همه انسان‌ها چه بدانند و چه ندانند در امتی قرار دارند؛ یعنی همین انسان فرد محور خودکامه، در یک امت فرد محور خودکامه قرار می‌گیرد، حتی اگر نداند. این سازه‌ای است که خدا برای انسان قرار داده است. این موضوع هم می‌تواند، خیلی خوب باشد و هم خیلی بد. همه افراد فرد محور سرخورده حتی اگر در خانه خودش باشند و آزاری به موری نرسانند، با همه سرخورده‌های عالم ایجاد یک حزب و گروه می‌کند که قبلا مفصل در این مورد صحبت شده است. اینگونه نیست که افراد بگویند چهار دیواری و اختیاری خودمان است! هر کسی با اعتقادات و صفاتی که دارد با امثال خودش در تمام دنیا جبهه ایجاد می‌کند. بودن در جبهه باعث می‌شود منفعت‌ها به افراد برسد حتی اگر خودشان خبر نداشته باشند و در روز قیامت هم، با هم محشور می‌شوند و آن‌جا بر اساس درجات بهشت و دوزخ با هم هستند. خیلی مهم است که انسان بداند در چه حزبی زندگی می‌کند و ثبت نامش در کدام حزب بوده است. اگر بنا باشد خداوند در طبقه‌بندی‌های عالم، جایگاه مرا مشخص کند آن جایگاه کجا می‌تواند باشد. فردمحورهای خودکامه یا سایر گروه‌ها که البته خود این گروه‌ها طیف‌بندی‌های مختلفی می‌توانند داشته باشند. اولین نکته‌ای هم که در این جلسات مطرح کردیم همین موضوع بود، که انسان علاوه بر اینکه فرد است، به طبع آن امت نیز هست. این اولین نکته‌ای بود که مطرح شد.

تقاضایی که دارم این است که این بحث را به عنوان بحثی حیاتی دنبال کنید حتی در صورتی که بیان بنده ناقص باشد و حق مطلب ادا نشود. خیلی مهم است که بدانیم در کدام طیف و گروه هستیم. از ویژگی‌های امت این است

که جغرافیا و اقلیم هم نمی‌شناسد. ممکن است خو و آدابی داشته باشم که با مردم روسیه، چین و ... هم‌خوانی داشته باشد و مدار کند. البته کسانی که جغرافیا خوانده‌اند می‌دانند که خواص هم‌ارتفاع‌ها شبیه است. از یک ارتفاعی به بعد دیگر گیاهی ندارید و این فرقی نمی‌کند در کجای دنیا باشد.

انسان وابسته به حزب و گروه می‌شود و اصلا هدایت از اینجا شکل می‌گیرد که فرد می‌گوید نمی‌خواهم شبیه فلانی باشم و راهش این است که نباید مانند او شود. طغیان پدر و مادر در خانواده طاغوت است. فعلا قلمروی او خانواده است که اگر کمی بالاتر رود، می‌شود یک اداره، یک شهر و یک کشور و این چه فرقی می‌کند؟! آیاتش بیان شده است.

در قرآن به طایفه‌ای که اصلا با انبیاء هم‌دوره نیستند گفته می‌شود که شما انبیاء را کشته‌اید و نسبت قتل به آن‌ها می-دهد. خیلی از کارهایی که افراد، امروزه انجام می‌دهند هم درجه با کشتن انبیاء است که این اقلیم و زمان نمی-شناسد. امت، زمان نمی‌شناسد و با قوم یهود دو هزار سال پیش، به یکباره متحد می‌شود. محدودیت‌های زمین و زمان برای انسان است و نزد خدا این محدودیت‌ها وجود ندارد. وقتی انسان شاکله‌ای پیدا کرد تمام آن خواص، مثل ظروف مرتب با هم، به یکدیگر منتقل می‌شوند.

نکته ۱: هر کسی در یک امتی قرار دارد؛ چه خودش آگاه باشد و چه نباشد.

نکته ۲: این امتی که از آن صحبت می‌کنیم، شأنی از شئون انسان است و نمی‌تواند از آن جدا شود و سبب رسیدن منفعت و خسران است. حتی حشر انسان طبق سوره جاثیه به صورت امت اتفاق می‌افتد. حشر فردی نیست و امتی است.

نکته ۳: خیلی از رزق‌هایی که به افراد می‌رسد، مثلا در همین مجالس، بواسطه وصل شدن افراد به امت است. خیلی از دریافت‌های ما نبی‌گونه است. یعنی حضرت ابراهیم (علیه السلام) هم این مطلب را با این سبک و سیاق می‌فهمیده است و این متعلق به ابراهیم (علیه السلام) است که به من رسیده است. خصوصیت امت بویژه در اتصال با امت توحیدی این است که گوهرهایی در آن رد و بدل می‌شود که جنسی متفاوت دارد و باور نمی‌کنید که چنین چیزی به ذهنتان متبادر شده است چون مال شما نیست و متعلق به حضرت ابراهیم (علیه السلام) است و مانند ارث علمی به کسی رسیده است. ادعیه حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) که به ما منتقل شده است، ارث علمی است و فقط

متعلق به کسی است که در این امت باشد و چقدر عظمت در آن می‌بینید. البته هر چقدر از این سمت خوبی بگوییم، در آن سو بدی وجود دارد. هرچند خوبی‌ها غلبه شدیدتری دارند.

رحمت، هدایت، فضل، عنایت و شفاعت از طریق امت به فرد منتقل می‌شود. هرکدام هم ما به ازایی در آن سو دارد؛ رحمت می‌شود عذاب یا لعنت. «اَللّهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلی ذلِکَ»[5] تابعان تا روز قیامت مورد لعن قرار گرفته‌اند. در آیات و روایات چیزی جز امت نمی‌بینید. فرد خودش را یک امت در نظر می گیرد. «اَللّهُمَّ اجْعَلْ مَحْیایَ مَحْیا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَماتی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»[6]

عذاب و رحمت، هدایت و ضلالت، فضل و محرومیت، شفاعت به سمت خوبی‌ها و شفاعت به سمت بدی‌ها، از امت به فرد می‌رسد.

همه ما که اینجا نشسته‌ایم یا جزیی از امت باطل هستیم یا جزیی از امت حق. باید حد و حصر این دو امت را بدانیم تا بتوانیم تشخیص دهیم که در کدام امت قرار داریم و نباید سر خودمان کلاه بگذاریم!

ممکن است شما بگویید فرزند کوچک من توان‌ها و استعدادهای شکوفه نشده دارد، باید نوجوان شود و بعد جوان و کم‌کم متوجه شود. من نمی‌توانم به او بگویم که مسلمان نیست. ممکن است در امت حق باشیم اما بچه آن امت باشیم و یا خیلی باطل نباشیم اما به هر حال بچه باطل باشیم. برای تشخیص اینکه در چه مسیری هستیم، باید ملاک داشته باشیم.

بحث این جلسه و جلسه آینده ما همین خواهد بود که چگونه تشخیص دهیم که در کدامیک از این دو مسیر قرار داریم.

شما با رسول ارتباط دارید و هنوز او رسول نشده است و همسایه دیوار به دیوار شماست. نسبت به همسایه خود یک بداخلاقی می کنید. بعدا ایشان به بعثت می‌رسد و شما به بداخلاقی‌تان ادامه می‌دهید، در اینجا دیگر بداخلاقی نیست بلکه کفر است. زمانی که نسبت‌های انسان با خدا تغییر می کند، کنش‌ها و واکنش‌ها نام‌هایش تغییر می کند؛ ممکن است برخورد بد من در خانه با فرزندانم بداخلاقی باشد اما به اعتباری همین تبدیل به کفر شود. ممکن است ما خیلی

---

[5] زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا

[6] همان

خوش‌گمان باشیم و بگوییم من همه رفتارهای بدم با دیگران بداخلاقی است، اما همیشه اینطور نیست. اگر خدا بگوید این مسلمان است و به هر دلیلی اثبات کند که او مسلمان است و با این حال اگر شما به آن مسلمان ظلم کنی، دیگر این کار را بداخلاقی نمی‌گویند، بلکه به شما گفته می‌شود کسی هستی که به مسلمان ظلم کرده‌ای. همان کار است اما نامش تغییر می‌کند.

بحث امت ناظر به همین موضوع است. در زندگی‌مان تعاملاتی داریم و برای آن احکام فردی می‌آوریم؛ مثلا کسی از شما پولی می‌خواهد و شما می‌گویی من ندارم و بعد به خداوند می‌گویی که پول نداشتی، در غیر این صورت کمک می‌کردی. اما زمانی ممکن است فردی از شما کمک بخواهد که یک مؤمن است و به سلسله‌ای وصل است که وقتی به او پول می‌دهی، پول را به فرد نداده‌ای، به آن نظام داده‌ای، به پدر او داده‌ای. بنابراین ترس و واهمه‌ای به دل می‌افتد که نکند پیامبر به در خانه من آمده و وامی خواسته باشد در حالی که من پولی نداشتم.. اگر پیامبر به خانه شما می‌آمد و از شما تقاضای وام می‌کرد آیا همین گونه برخورد می‌کردید؟!

وقتی کسی مؤمن شود در حزب و طیفی قرار می‌گیرد و عقبه‌ای پیدا می‌کند، که دیگر انسان نمی‌تواند به همین راحتی او را رد کند و بگوید پولی ندارم. در این صورت بدنبال این است که از هر راهی شده برای او پول تهیه کند. با وجود اینکه خودش پول ندارد به دنبال تهیه وام برای او می‌باشد و این دو رفتار خیلی متفاوت است. وقتی او را فرد می‌بیند راحت می‌گوید ندارم و ردش می‌کند اما وقتی ساختاری و منظومه‌ای به فرد نگاه کند، قضایا متفاوت می‌شوند.

ما مؤمن را با پدر یا امیرش نمی‌بینم. امیرالمؤمنین را گفتیم اما نفهمیدیم چه چیزی گفتیم. وقتی می‌گوییم امیرالمؤمنین، یعنی او امیر همه کسانی است که مؤمن شده‌اند. بنابراین اگر مؤمنی به من حاجتی را عرضه داشت، در واقع من با امیر او سر و کار خواهم داشت. به گونه‌ای که انگار او سرباز آن امیر و آن دستگاه است. علم به موضوع امت نگاه انسان را نسبت به مسائل تغییر می‌دهد. این برای ما مهم است که جایگاه خودمان را در این فضا بشناسیم.

سوال مهم این است که از کجا می‌توان فهمید در چه امتی هستیم؟ امت باطل یا امت حق؟

جواب کلی این است که اگر فردی که می‌خواهد خود را ارزیابی کند به نگاه جمعی دست پیدا نکند، حتما، نقدا جزء امت توحیدی نیست! و شاید به طور نسیه بچه باشد و بخواهد بزرگ شود و به امت توحیدی بپیوندد اما حال

فعلش امت توحیدی نیست. اگر کسی نگاهش نگاه جمعی و ایثارگرایانه نباشد و دیگران را بر خود ترجیح ندهد، این فرد در امت توحیدی نیست. منیّت مشکل ایجاد می‌کند، کسی که نتواند این موضوع را حل کند، امت نیست.

شبیه این موضوع را در بافت می‌توان مشاهده کرد، در بافت قلب همه سلول‌ها یک کار انجام می‌دهند. شما یک قلب می‌بینید که سلول‌ها در آن تخصصی هستند و همه با هم یک کار را انجام می‌دهند.

هرکسی نگاه جمع‌محورانه‌ای نداشته باشد و نتواند دیگران را بر خودش ترجیح دهد و بخواهد به گونه‌ای منطقی عمل کند که تو باید چنین کنی و تو باید چنان کنی و از روی استدلال شروع به حرف زدن کند، این خوب نیست. البته تقسیم وظایف اشکالی ندارد اما این تقسیم وظایف نباید به یک نظم خیلی خشک تبدیل شود. او، خود توست و تو، او هستی...، دو تا نیستید. خودِ حیوانی انسان است که طعنه می‌زند و سرزنش می‌کند. این‌ها خصوصیات فردمحوری است. کسی که جمع محور باشد، نمی‌تواند عیب دیگران را ببیند.

از شاخصه‌های جمع محوری کارآمدی آن جمع است و اینکه بی‌خاصیت نیستند. اگر این جمع یک خانواده است، آن خانواده کارآمد است و در پی حل مشکلات دیگران است و این کارآمدی عینیت دارد.

سوال: آیا این امت تعداد هم دارد؟

– وضعیت امت به تعداد نیست و بحث کثرت در آن مطرح نیست. حتی امت می‌تواند با یک نفر باشد؛ مثل حضرت ابراهیم (علیه السلام) که نگاهی جمع‌گرا دارد. از شاخصه‌های ایشان این است که می‌گویند هیچوقت نمی‌توانستند طعام خودشان را به تنهایی میل کنند. قرآن می‌فرماید «إِنَ إِبْرَاهِیمَ كَانَ أُمَّةً»[7] اگر به اقامه بیت می‌پردازد، همه نسل و ذریه را دیده است، گویی به نمایندگی نسل و ذریه‌اش این بیت را بنا می‌کند. این مطلب را بر اساس سوره حج و دعاهای حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌گوییم. بت را که حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌شکند، مانند این است که امت و سلسله جلیله انبیاء، بت را می‌شکنند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) کار بسیار جالبی کرده‌اند و حد نصاب امت را به یک نفر تقلیل داده‌اند.

---

[7] سوره نحل، آیه ۱۲۰

وقتی از امت می‌گوییم کسی ذهنش به سمت حکومت نرود، منظور ما همین جمع‌های کوچک خانوادگی، جمعی دوستانه یا مدارس قرآن است. اینها امت هستند و لازم است علم به این امت بودن را پیدا کرد و برای آن برنامه‌ریزی داشت.

شرط امت‌داری این است که فرد به این موضوع واقف شود که از چه مسیری و از چه امامی تبعیت می‌کند و برای هر آنچه انجام می‌دهد بداند که طبق گفته کدام امام، او در حال انجام آن کار است و بخل و حسد را کدام امام گفته است. مشخص است اگر کسی چنین کاری انجام دهد، امام او ابلیس است. فرد بخیل، امامش ابلیس است در غیر این صورت کسی نمی‌تواند بگوید اهل بیت (علیهم السلام)، امامان بخل هستند. حتی دشمنان ائمه چنین ادعایی نکرده‌اند.

امام شما کیست؟ یعنی شما از چه کسی تبعیت می‌کنید؟ از صدیقه طاهره (سلام الله علیها)؟ از فاطمه زهرا (سلام الله علیها) ... یعنی شما فاطمه‌ای هستید؟ مگر قرار است هر کسی امت شود، امام شود؟

نمی‌شود که امت اهل گناه باشند و بعد بگویند امام‌مان فاطمه (سلام الله علیها) است. امام یعنی جلودار و متصل به امت. ما که نمی‌خواهید بگویید که حضرت صدیقه (سلام الله علیها)، صدیقه نبوده است چون می‌خواهیم خود را به حضرت وصل کنیم ...شاید بگویید که اینگونه خیلی سخت است اما این گناه کردن و جدا شدن از فاطمه (سلام الله علیها) است که سخت است. اینکه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) امام ما باشد که خیلی راحت است چون او می‌گوید که باید چه کاری انجام داد.

امامت در اینجا یک وضع جعلی و قراردادی نیست. کدام یک از قوانین الهی جعلی بوده است که امامت جعلی باشد؟! بهشت و جهنم، قانون جاذبه و ... همه تکوینی است و نمی‌شود بدون دلیل و بی اساس نسبت داد و بیان کرد که امام ما فاطمه (سلام الله علیها) است. اگر امام تو فاطمه(سلام الله علیها) باشد یعنی تو باید به اندازه وسعت فاطمه (سلام الله علیها) شده باشی و به اندازه ظرف وجودت «فَطَمَ علی النّار» شوی، در غیر اینصورت امام تو فاطمه (سلام الله علیها) نیست. امامت کسی دیگر می‌شود، مثلا عایشه. اتفاقا خیلی هم بد نیست! خیلی هم خوب است به هر حال همسر پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است و خیلی‌ها دوست دارند امام‌شان عایشه باشد. حالا خصوصیات عایشه چیست؟ اینکه گاهی اشتباه هم می‌کند. در قاموس عایشه اشتباه کردن جایز است و فاطمه بودن معیار زندگی‌اش

نیست. همچنین اعتقاد به سهو نبی دارند. اشکالی ندارد، فقط در این صورت مقدّرات انسان را با جناب عاشیه همراه می‌کنند و اشکالی هم ندارد!

فردی خوابش را برای بنده تعریف کرد و من از خواب او بسیار متنبه شدم، خوابی بسیار عجیب که چندین سال قبل شنیدم و مرا بسیار به هم ریخت. خواب دیده بود که مرده است و خیلی هم خوب مرده و اتفاقا خوشحال هم بوده که مرده است و به او گفتند که تو یک مسیحی خوب و مؤمنی هستی. تشریفات انجام شد و او را بردند تا با مسیحیان عالم محشور کنند...!

خاصیت امت این است. گاهی انسان به نحوی زندگی می‌کند، مثلا رهبانیت و فردیت‌هایی دارد که اتفاقا با همه کسانی که اهل ظلم هم نیستند او را یک‌جا می‌برند. آیا حاضر است با آن مسیحی‌ها زندگی کند و پیش امام حسین (علیه السلام) نباشد؟ اگر کسی بخواهد جزء امت امام حسین (علیه السلام) باشد، باید خصوصیات او را به خود بگیرد. نمی‌توان گفت که می‌خواهم امامم امام حسین (علیه السلام) باشد اما مدل مسیحی‌ها زندگی کند. می‌دانی امام حسین یعنی چه؟ یعنی «بِأَبی اَنْتَ وَ اُمّی»، یعنی من خود و خانواده‌ام را به گونه‌ای تربیت کرده‌ام که می‌توانم یک عاشورا بیافرینم. یعنی می‌توانی از پس خانواده‌ات بربیایی و چنین کاری انجام دهی؟ آیا اصلا چنین گفتمانی در خانواده‌ات داشته‌ای که حالا بخواهی آن‌ها را با خودت به جایی ببری؟ امام حسین(علیه السلام) در کربلا کار بسیار بزرگی کرد که جمعی از کودک، جوان، پیر، زن و مرد را با خود همراه کرد که همه مثل هم بودند و مثل هم فکر می‌کردند. حبیب بن مظاهر مثل مسلم بود و مسلم مثل حضرت ابوالفضل(علیه السلام) ...، شئوناتشان متفاوت بود اما هم‌رأی بودند. وقتی جزء امتی که امامش حسین (علیه السلام) است نشدم، چگونه می‌خواهم جمعی تشکیل بدهم با امامت امام حسین (علیه السلام)؟

نکته مهمی است که باید به آن توجه کرد این است که اگر تصمیم بگیرم که امام حسینی زندگی کنم، باید جمعی که در آن هستم را به گونه‌ای توجیه کنم که برای راه خدا بدون چون و چرا جانشان را در کف دست‌هایشان بگیرند. امشب در نمازم با امام حسین (علیه السلام) بیعت می‌کنم و امام من ایشان می‌شود و دیگر هیچ‌کدام از نمازهایم فرادی نیست، حتی شامم را با ایشان می‌خورم. زمان نمی‌تواند مرا از امامم جدا کند. این موارد حد و حصرهای عالم طبیعی و حیوانی است، اما آخرت مسیطر و مهیمن او است و در باطن این عالم من و امام حسین(علیه

السلام) وحدت داریم و کافی است فقط خوابت ببرد. وقتی لایه زمان قطع شد، با امام احساس معیّت خواهی کرد و آنچه در خوابت دیده‌ای درست است و آنچه اینجا می‌بینی کاذب می‌شود.

این بحث بسیار مهم است و درک اهمیت آن ضرورت دارد. انسان متصل به جریانی از فیض می‌شود که تمامی ندارد. منیتی در آن راه ندارد و بالاترین مفاهیم در آن داد و ستد می‌شود، بدون آنکه فرد منیتی را به خود بگیرد. راجع به اسماء، راجع به پیامبران می‌فهمد بدون اینکه فکر کند، خودی در کار است و یا عُجبی به او برسد و منیتی به خود بگیرد و یا بواسطه علم، حجابی به خود بگیرد.

«اِنّ اللّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَومٍ حَتّیَ یُغَیِّروا ما بِاَنفُسِهِم»[۸] یعنی تا زمانی که انسان شأن امت بودن خود را نشناسد، نمی‌تواند تغییری در سبک زندگی‌اش ایجاد کند. تغییر برای فرد غیر ممکن و محال است، مگر در بستر امت و علم به امت. اگر فرض کنید این حرف اشتباه است و یک برداشت شخصی است، می‌توان به عنوان یک نظر به آن نگاه کرد و در مورد آن اندیشید. بحث این است؛ تغییر در بستر امت به سهولت و آسانی اتفاق می‌افتد و فرد استحاله می‌شود. مثل حُر به راحتی تغییر می‌کند اما در معرکه عمل اگر کسی بخواهد صفتی را در خود تغییر دهد و سال‌ها عبادت کند، نمی‌تواند. اینها را دیده‌ام و البته به علم می‌گویم که تغییر در بستر امت ایجاد شدنی است اما بدون امت اتفاق نمی‌افتد.

همه افراد چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند، در امت هستند و در هر صورت در حال داد و ستد با آن می‌باشند. آنچه مهم است علم به این موضوع و فهم خصوصیات امتی است که با آن در حال داد و ستد هستیم. امام من کیست؟ به چه کسی اقتدا کرده‌ام؟

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»[۹] این موارد امامتی دارد و باید دید این چهار مورد امامتش با چه کسی است.

فایل کتاب را می‌توان بعدا نگاه کرد، دوره سخنرانی نیست، دوره کشف کردن است. همه می‌خواهند چیزی را بفهمند و وارد مسیر شوند. مطلب این است که برای تعیین وضعیت خود، راه‌هایی داشته باشیم. یکی از راه‌های خوب این است که بدانیم دوازده امام شیعه که خداوند برای انسان قرار داده است از حیث هدایت امت چه خصوصیات

---

[۸] سوره رعد، آیه ۱۱

[۹] سوره انعام، آیه ۱۶۲

باطنی داشته‌اند و چرا دوازده نفر هستند. خدا که می‌توانست به امیرالمؤمنین(علیه السلام) عمر طولانی بدهد و همه می‌شدند یک امامی، نه، سه امامی، نه، هشت امامی! فلسفه دوازده امامی بودن امت چیست؟

آیا همه امامان را اظهار و از ساحت قدسی همه آن‌ها استفاده کرده‌ایم و امامت‌شان را پذیرفته‌ایم؟ آیا همانقدر که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ارادت داریم به امام جواد (علیه السلام)، امام هادی (علیه السلام) و سایر ائمه هم ارادت داریم و از مواهب‌شان بهره‌مند هستیم؟ آیا خداوند دوازده امام را به شکل صوری قرار داده است یا وضعیت تکوینی دارند؟ وقتی می گوید امت، یعنی دوازده امام، دوازده شأن، دوازده مرتبه و دوازده صیروریت، که هر کدام را باید تیک بزنیم و خدا را شکر بگوییم که امسال یک امامی شدیم و سال بعد خود را دو امامی بدانیم و ...، این یعنی امام آمد و امت تابع آن امام شد.

این موضوع بسیار مهمی است که بالاترین نعمت، یعنی ولایت را بشناسیم.

اینکه از بین امامان، به عنوان مثال امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) را انتخاب کنیم و بگوییم که چون صد آمد، همه نزد ما است...، بعد اگر پرسیده شود که چه کارهایی انجام می‌دهید، می گوییم دعای ندبه می‌خوانیم و از این قبیل کارها انجام می‌دهیم تا امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) بر قلب ما بنشیند. تمام شئونات امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) را که در روایات آمده است در نظر بگیرید، اینکه گفته اند، حجت، قائم و .... است، تمام این شئونات را انجام بدهید، اشکالی ندارد ایشان امام شما می‌شوند اما بگویید قیام یعنی چه؟ اینجا است که می-فهمید وقتی می‌خواهید قیام را بیان کنید، باید سراغ امام حسن (علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) و... هم بروید. امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) به نحوی در انتها گذاشته شده است که تا نتوانید یازده امام دیگر را صرف کنید، نمی‌توانید به امام دوازدهم برسید.

این طور نباشد که از علل غیبت، بی نیازی ما به امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) باشد. یعنی اگر همان یک امام بود، برای ما کافی بود و ما دوازده امام لازم نداشتیم. وقتی می گوییم امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) یعنی انسان‌های دوازده امامی، هیچ‌گاه امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) به معنای تک امامی نیست.

برخی روایت‌ها در اینجا آورده شده است که مظلومیت‌شان جالب است! دو کتابی که در مورد اوصاف اهل بیت در قرن سوم و چهارم جمع‌آوری شده است (الهدایه الکبری و مائة منقبة) و علما به آن خیلی اعتقاد دارند.

روایت اول[10] «حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ وَهْبَانَ الصالی رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ أَمَانٍ الْعَامِرِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ: إِنَّ لِلشَّمْسِ وَجْهَیْنِ فَوَجْهٌ یُضِیءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ وَجْهٌ یُضِیءُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ عَلَى الْوَجْهَیْنِ مِنْهُمَا کِتَابَةٌ ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا تِلْکَ الْکِتَابَةُ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ الْکِتَابَةُ الَّتِی تَلِی أَهْلَ السَّمَاءِ اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَمَّا الْکِتَابَةُ الَّتِی تَلِی [أَهْلَ] الْأَرْضِ عَلِیٌّ ع نُورُ الْأَرَضِینَ».[11]

یکی از کارهایی که در روایات انجام شده است، تشبیه ولایت به خورشید است یا بهتر بگوییم، حقیقت و باطن ولایت را معرفی کرده است. گاهی گفته می‌شود مَثَل شمس، مَثَل حضرت حجت است اما ممکن است گاهی بگوییم حضرت حجت، شمس است، مصداق اتم است. در اینجا گفته می‌شود شمس دو وجه دارد، وجهی از آن اهل آسمان و وجهی دیگر هم اهل زمین را نورانی می‌کند و هر دو دارای قانون و قاعده‌ای هستند. این قانون چیست؟ در زیارت‌نامه‌ها هم این را می‌خوانید که «نورالله» یعنی «ای کسی که نور خدا در زمین هستی».

این بحث اول

هر علمی، هر حقیقتی و هر حیاتی به واسطه نور است. وقتی می گویند «علی نُور الأرضین»؛ یعنی اینکه هر خیری که به ما می‌رسد به واسطه اهل بیت است.

روایت۲ [12] «عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِیدٍ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ ع فَأَنْشَأَ یَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْ غَیْرِ أَنْ یُسْأَلَ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَیْنُ اللَّهِ فِی خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِی عِبَادِهِ» [13]

همه این مطالب را شنیدیم اما چگونه می‌توان از آن استفاده کرد؟ «نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ»، یعنی هرکسی در کار خود در پی حجت است و می‌خواهد هر یک از کارهایش در نزد خدا موجه جلوه کند، باید از طریق ما انجام شود. «نَحْنُ بَابُ اللَّهِ»،یعنی به خدا و به کمال رسیدن باید با امام صورت بگیرد. برخی می گویند ما خودمان می‌خواهیم به کمال برسیم در حالی که می‌بایست در امت بود و امام «باب الله» است. «نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ»، یعنی باید حرف خدا را از او بشنوی،

---

[10] کتاب سیر شکوفایی امت، ص ۲۹

[11] مائة منقبة من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمة، ص، ۷۷

[12] کتاب سیر شکوفایی امّت، ۳۱

[13] بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج۱، ص: ۶۱

«نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ» برای شنیدن حرف خدا باید به او گوش بسپاری. «نَحْنُ عَیْنُ اللَّهِ»،در مقابل آنچه انجام می‌دهی، آن چشم بصیر می‌بیند و گناه تو را مشاهده می‌کند. ناپسند است که فکر کنیم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در قبری محصور است، زشت است که فکر کنیم امیرالمؤمنین(علیه السلام) در قبری محصور است و اینجا نیست. زشت است که فکر کنیم تنها هستیم و کسی دست‌مان را نمی‌گیرد. زشت است که فکر کنیم بحرانی در زندگی ما وجود دارد و ایشان نمی‌بینند. آن‌ها می‌بینند و به کمک ما می‌آیند. اگر فردگرا نباشید درست می‌شود، در غیر این صورت می-گویید او امام من است، پس باید مشکل مرا حل کند. شما با فردگرایی در حال خود خدایی هستید. اکثر اوقات به نحوی برخورد می‌کنیم که انگار ما امام ایشان هستیم. تا فردی جمع‌گرا نشود، امامی برای خودش قرار نداده است. اصلا مفهوم امامت برای او مطرح نمی‌شود.

امام شما دردهای شما را می‌بیند، درد شما درد او است، وقتی که درد می‌کشید برای امام ناراحت باشید که او نیز درد شما را می‌کشد.

باید به دنبال این باشیم که هر کدام از این امامان به چه کار ما می‌آیند. فایل شکوفایی امت را تورق کنید. کسی که این متن را نوشته، قصدش این بوده است که بگوید دوازده امام داریم با دوازده وجه تبعیت و اگر نتوانیم در طول عمرمان دوازده وجه عبودیت خود را فعال کنیم، یعنی یک امامی و دو امامی و یا حتی بدون امام شیعی بمیریم و ما را به بهشت یهودی‌ها و مسیحی‌ها ببرند، که دیگر معیتی وجود ندارد. اینجا دیگر بحث بهشت و جهنم نیست، بحث معیت است.

هر حرفی می‌زنیم، سعی کنیم عملیاتی‌اش کنیم. برای احیاء دوازده امام، برنامه داشته باشیم. کجای زندگی ما استفاده از نور می‌شود؟ بدون اینکه ناراحت شویم، بفهمیم که شیعه نیستیم و بعد برویم شیعه شویم.

خدا را شکر که فهمیدیم چون به اندازه فاطمه (سلام الله علیها) طهارت نداریم، پس فاطمی نیستیم. حقیقت را کتمان نکنیم و به سمت رفع مشکلاتمان برویم و آنچه لازم است را انجام دهیم.

برای اینکه ان‌شاءالله همه دعاهای ما به هدف اجابت برسد و اجابت آنها را مشاهده کنیم و در اثر آن به یک هدایت واضح برسیم، صلواتی ختم بفرمایید.

برای اینکه ان‌شاءالله درک ما از شب قدر بیش از آن چیزی باشد که در تصور ما هست و بهره ما از حضرت صدیقه کبری(علیها السلام) خیلی بیش از آن چیزی باشد که حدس می‌زنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

در رابطه با بحث امت بحث‌هایی را مطرح کردیم که بنا داریم مباحث را خیلی سریع به یک جمع‌بندی برسانیم و برای اینکه برخی دوستان ممکن است جلسات را نبوده باشند و بحث‌ها را پیگیری نکرده باشند، مروری بر مطالب گذشته می کنیم.

ما گفتیم بحث «امت» یکی از مباحث در حوزه انسان‌شناسی است. مفهوم امت و امام خیلی در هم تنیده است؛ به نحوی که اگر کسی بخواهد مفهوم امام را بفهمد حتما باید مفهوم امت را فهم کند. همچنین گفتیم مفهوم امت و امام، ما را به مفهوم «جمع» دلالت می‌دهد. همچنین گفتیم «امّ» ریشه و پایه و محل رجوع به امام و امت است. گفتیم که هر انسانی چه خودش بفهمد و چه نفهمد، در جمع است. همچنین گفتیم انسان می‌تواند این جمع را خود انتخاب کند. اگر انسان بخواهد به صورت اختیاری در جمع باشد، حتما باید از منیّت خود خارج شود. لذا کسی که در جمع هست، از منیت خود خارج شده است و به فلاح رسیده است. در جمع بودن معادل به فلاح رسیدن است. منظور از در جمع بودن، منیّت نداشتن است.

در روایات یک موضوع مهمی که به اهل بیت(علیهم السلام) نسبت داده شده، شمس و قمر است. هر دو کلمه نشان‌دهنده نقش این بزرگان در عمل‌آفرینی و زمان‌آفرینی است.
هر شخصی از امت اگر بخواهد جمع محور باشد و اهل امت توحیدی باشد، با هر شخص دیگری که ارتباط دارد و در رابطه با هر مسئله‌ای که هست، باید به ولایت رجوع کند و دریافت خود را از ولایت بگیرد. یعنی در رابطه با آن شخص و یا آن جمع، نظر ولیّ فقیه را دخیل کند. از آن به بعد است که زمان و لحظه برای فرد پدید می‌آید؛ یعنی به این دلیل به او شمس می‌گویند که اولا باید به او رجوع کرد و از نور و شعاع نور او مسیر را مشخص کرد و در ثانی

این رابطه تبدیل به زمان می‌شود. بی‌دلیل نیست که در آیاتی مثل «جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً»[۱۴] شمس و قمر را با این همه عظمت به عنوان حسبان و عامل حساب‌گر زمان محسوب کردند. بنابراین «زمان» از زمانی برای انسان شروع می‌شود که تحت ولایت قرار بگیرد؛ تحت ولایت امر و نهی اولیاء قرار بگیرد.

به این صورت می‌شود که سیر رشد و هدایت انسان از لحظه شروع می‌شود، یک استمراری پیدا می‌کند و وقتی در سیری از اعمال قرار می‌گیرد، ساعت درست می‌شود. وقتی که مغرب، عشا، صبح و ظهر و عصر پیدا می‌کند، اوقات درست می‌شود. در واقع باطنِ زمان در زندگی انسان، ولایت می‌شود. همه ابعاد زمان ولایت می‌شود و نه فقط لحظه. چون وقتی استمرار پیدا می‌کند تبدیل به ساعت می‌شود و همان تبدیل به اوقات می‌شود و همان تبدیل به هفته و ماه می‌شود؛ یعنی وقتی امتداد پیدا می‌کند و تبدیل به ماه می‌شود. به این معنا است که اعمال ما نوعا یک زنجیره اعمال است و یکی نیست. پس بنابراین وقتی یکی از اعمال تحت ولایت قرار می‌گیرد و دو می‌شود به تدریج تبدیل به ساعت می‌شود. وقتی مغرب و عشا از آن می‌گذرد، شبانه‌روز می‌شود. وقتی یک روز و دو روز می‌گذرد، هفته می‌شود.

چون فرصت نمی‌شود همه روایات را بخوانیم، همین روایت را می‌خوانیم:

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَلِیلِ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَی سَیِّدِنَا عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیِّ (عَلَیْهِ السَّلَامُ) بِسَامَرَّا وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ شِیعَتِهِ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ أَسْعَدِ الْأَیَّامِ وَ أَنْحَسِهَا فَقَالَ: لَا تُعَادُوا الْأَیَّامَ فَتُعَادِیَکُمْ وَ سَأَلْنَاهُ عَنْ مَعْنَی هَذَا الْحَدِیثِ فَقَالَ: مَعْنَاهُ بَیْنَ ظَاهِرٍ وَ بَاطِنٍ إِنَّ السَّبْتَ لَنَا وَ الْأَحَدَ لِشِیعَتِنَا وَ الْإِثْنَیْنِ لِبَنِی أُمَیَّةَ وَ الثَّلَاثَاءَ لِشِیعَتِهِمْ وَ الْأَرْبِعَاءَ لِبَنِی الْعَبَّاسِ وَ الْخَمِیسَ لِشِیعَتِهِمْ وَ الْجُمُعَةَ لِلْمُؤْمِنِینَ، وَ الْبَاطِنُ أَنَّ السَّبْتَ جَدِّی رسول الله(صل الله علیه و آله) (صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه) وَ الْأَحَدَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْإِثْنَیْنِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ الثَّلَاثَاءَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ الْأَرْبِعَاءَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ، وَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ وَ أَنَا، وَ الْخَمِیسَ ابْنِیَ الْحَسَنُ وَ الْجُمُعَةَ ابْنُهُ الَّذِی تَجْتَمِعُ فِیهِ الْکَلِمَةُ وَ تَتِمُّ بِهِ النِّعْمَةُ وَ یُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَ وَ یُزْهِقُ الْبَاطِلَ، فَهُوَ مَهْدِیُّکُمْ الْمُنْتَظَرُ ثُمَّ قَرَأَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ ثُمَّ قَالَ: لَنَا وَ اللَّهِ هُوَ بَقِیَّةُ اللَّهِ»[۱۵]

روز شنبه، حضرت رسول الله(صل الله علیه و آله) است. باطن روز یکشنبه، امیرالمومنین(علیه السلام) است. یک موقع می‌گویند مصداق این روز و یا این روز به ایشان اختصاص دارد. اما یک موقع می‌گویند، باطن یک روز امیرالمومنین(علیه السلام) است. یعنی حقیقت این روز و ملکوت آن، حضرت امیر(علیه السلام) است.

---

[۱۴] سوره انعام، آیه ۹۶

[۱۵] الهدایة الکبری، ص ۳۶۳

دوشنبه امام حسن(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام)، سه شنبه علی بن حسین(علیه السلام)، محمد بن علی(علیه السلام) و جعفر بن محمد(علیه السلام)، چهارشنبه موسی بن جعفر(علیه السلام)، علی بن موسی(علیه السلام)، محمد بن علی(علیه السلام) و علی بن محمد(علیه السلام) و پنج شنبه حسن بن علی(علیه السلام) و در روایت جمعه مهدی منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

پس اولین بحثی که داریم این است که انسان منیّت را کنار بگذارد؛ یعنی در مواجهه با هر کسی و هر چیزی رجوع به حضرات معصومین(علیهم السلام) کند. حکم آن برخورد را در رابطه با آن مسئله سوال کند. ابتدای کار ممکن است برای فرد سخت به نظر برسد و بگوید نمی‌فهمم. این یعنی وقتی ما جمعی تشکیل می‌دهیم، این جمع ارضی تشکیل نمی‌شود و به واسطه ارتباط با بالادست، جمع تشکیل می‌شود؛ برای مثال پیوند من با همسرم ارضی نیست، چون صیغه‌ای از بالا جاری شده است، این عقد جاری شده است. به همین دلیل وقتی هم می‌خواهم جدا شوم، باید حتما از آن بالادست اجازه بگیرم. درست است که حق طلاق با مرد است اما در قرآن وقتی این موضوع را مطرح می کند، می‌فرماید که یا ایها النبی... فلان کار را بکن! یعنی کانّه این پیوند باید از بالادست باشد.

دوست داشتنِ من دیگری را و یا ارتباط داشتنِ من دیگری را (دوست داشتن دیگری توسط من و یا ارتباط داشتن من با دیگری)، منوط به اذنی است که از بالا دست می گیرم. اینگونه جمع تشکیل می‌شود. به همین دلیل من دخل و تصرفی در احکام نمی‌توانم داشته باشم. این طور می‌شود که گاهی شرایطی ایجاد می‌شود که من خانواده‌ام را فدای آن امر می کنم. چون امر، بالادست است و من می‌توانم این کار را انجام بدهم. چون وظیفه داشتم برای خانواده‌ام جان فشانی بکنم و حق نداشتم آنها را فدا کنم. از همین زمان لحظه شروع می‌شود.

انسان ها پنج دسته هستند:

۱. فردمحور، خودکامه و متکبر
۲. خودمحور افسرده
۳. خودمحور خنثی
۴. خودمحور اجتماعی
۵. جمع گرا

در این پنج دسته، جمع‌گرا به فلاح می‌رسد. حالا هرچه به سمت دسته اول می‌رویم از فلاح دورتر است و هرچه به جمع‌گرایی نزدیک می‌شویم، به فلاح نزدیک‌تر هستند. حالا هر فردی جمع‌گرا است به فلاح می‌رسد، چون او تحت بیرق آیه «مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»[۱۶] است. این آیه فلاح را فقط منوط به «یوق شحّ نفس» کرده است. کسی اینگونه است که منیّتی در کارش نباشد و اگر کسی کوچکترین منیّتی را دارد، شحّ نفس در او شکل می‌گیرد.

حالا وقتی لحظه تشکیل می‌شود، چیزی به نام زمان هم برای انسان مطرح می‌شود. اگر کسی در گذشته یا در آینده بود، یعنی او جمع‌گرا نیست و فردمحور است. فقط کسی که در لحظه است، جمع‌گرا است. به این دلیل که اگر کسی در لحظه باشد، در هر لحظه بلافاصله به منبع حکم رجوع می‌کند و حکم را دریافت می‌کند. خواطر گذشته و آینده هم برای او مهم نیست؛ مثال آن را در سوره مبارکه انفال ذکر می‌کند. می‌فرماید که بین شما و کفّار جنگی رخ داد. سیاق آیات نشان می‌دهد که اتفاقا کفّار تعدادی از برادران دینی شما را به قتل رساندند. در وسط جنگ، به هر دلیلی آنها به این نتیجه رسیدند که مسلمان شوند و خود را تسلیم کردند. حالا این‌ها برادران دینی شما هستند، شما الان حق انتقام گیری از آنها را ندارید و نمی‌توانید بگویید که تا یک ساعت پیش برادران ما را به قتل رساندند. چون الان که تسلیم شدند و اسلام آوردند، برادران دینی شما هستند. زمانی که برادارن شما را کشت، کافر بود اما الان اسلام آورده است. اگر ما ارتباط خود را با خواطرمان برقرار کنیم خواهیم گفت این همانی است که برادر من را کشت و من اصلا نمی‌توانم با او ارتباط برقرار کنم.

در رابطه با آینده هم به همین صورت است. بنابراین کسی که گذشته و آینده دخالتی در امر و نهی او داشته باشد، از جمع فاصله می‌گیرد. اصلا یکی از دلایل فرد محوری وجود خاطره‌ها و مرور آنها است. اگر کسی جمع‌گرا باشد همین الان را در نظر می‌گیرد. یعنی با یک نفر که برخورد می‌کند الانِ او را می‌بیند و کاری ندارد که قبلِ او چگونه بوده است. البته می‌دانید ما اگر بخواهیم طبق این اصل عمل کنیم برایمان سخت است چون ما هنوز به مرحله رشد هدایتی دست نیافته‌ایم. اینجا لحظه، شروع می‌شود و این زمانِ هدایت انسان است. وقتی این لحظه را توانستید، مدتی استمرار دهید، تبدیل به ساعت می‌شود واگر توانستید این استمرار را تا یک شبانه روز داشته باشید، تبدیل به یک

[۱۶] سوره تغابن، آیه ۱۶

مغرب و عشا، صبح و ظهر و عصر می‌شود و اگر توانستید این را استمرار دهید، تبدیل به هفته می‌شود و اگر توانستید استمرار دهید به ماه و سال تبدیل می‌شود.

«با تحلیل عقلی از مفهوم سیر و به تبع آن صیرورت هر سیری، هر موجودی در ذات خود نیازمند موارد زیر است:

۱. دارایی و امکاناتی که مالک آن موجود به وی عطا کرده است.
۲. غایتی گذاشته شده از جانب ربّی که مالکیت در تدبیر آن موجود را به عهده دارد.
۳. اوامر و نواهی مشخص که ربّ آن موجود برای آن در نظر گرفته و به نحوی به او ابلاغ می‌کند. جهتی که در اثر عمل به آن اوامر و نواهی در سیر آن موجود شکل می‌گیرد.
۴. اجل و مهلتی که برای آن موجود در نظر گرفته شده است و به تبع آن سرعتی که می‌تواند مسیر در نظر گرفته شده را طی کند.
۵. هماهنگی آن موجود با خود و دیگران در این سیر که وجود آن لازمه سیر یافتن موجود به سمت غایت است.
۶. این سیر در دنیا مفهوم زمان را شکل می‌دهد و از لحظه شروع شده و دوره‌های عمر را رقم می‌زند و در نهایت در اجلی مشخص با دست یافتن یا نیافتن به غایتی مشخص به پایان می‌رسد.»[۱۷]

یعنی هر موجودی دارای امکانات و اوامر و نواهی و غایت است. هیچ گاه اوامر و نواهی خارج از شی نیست. وقتی انسان به امر و نهی عمل می‌کند، سمت و سویی می‌گیرد.

مفهوم اجل، دوره‌ای است که انسان مهمان این دنیا است و از آن می‌رود. اگر به این جمله دقت شود بسیار باشکوه است. «سن رشد معنوی انسان از زمانی شروع می‌شود که متکی به ولایت باشد؛ یعنی امر و نهی‌ها را از خود یا هوای نفس و یا دیگران نگیرد و از ولیّ الهی بگیرد و در این امر استمرار داشته باشد.» لحظه را به روز و هفته و ماه و سال تبدیل کند. اینگونه باطن روز شنبه، می‌شود رسول الله(صل الله علیه و آله) و یک نظام فِرکتالی ایجاد می‌کند. فِرکتال یعنی سازه‌هایی که به صورت منظم روی هم می‌نشینند. اگر هم این سازه تا بی‌نهایت برود شکل پایه و بنیان آن مشابه است. ساختار مشابه رشدیابنده‌ای که هم‌شکل بالا می‌رود. در واقع ساعت آن امتداد در لحظه می‌شود، شبانه روز امتداد ساعت می‌شود و هفته امتداد شبانه روز می‌شود و ماه امتداد هفته می‌شود و سال امتداد ماه می‌شود. در سوره مبارکه توبه «إِنَّ عِدَّةَ الشهُّورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فىِ كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ مِنهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَالِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُواْ فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَ قَتِلُواْ الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ مَعَ

[۱۷] سیر و شکوفایی امت، ص ۲۹

الْمُتَّقِین».[18] در روایات منظور از شهر را اهل بیت(علیهم السلام) معرفی می‌کند. در روایت قبل، بحث هفته را به اهل بیت(علیهم السلام) نسبت داد و در این آیه قرآن هم البته با دلالت روایی «اثْنَا عَشَرَ شهْرًا» را به اهل بیت(علیهم السلام) نسبت داده‌اند. در واقع چون شمس و قمر نسبت داده می‌شود به شمس رسالت و قمر امامت پس بنابراین زمان در مواجهه با ولیّ به وجود می‌آید. پس می‌شود لحظه، ساعت، روز و هفته را به اهل بیت (علیهم السلام) نسبت داد.

برای اینکه این بحث مقداری کاربردی شود سه روایت را ذکر می‌کنیم. این روایت کمک می‌کند که ما بتوانیم لحظات خود را با ولایت بررسی و وارسی کنیم. ابتدای کار سخت است اما مثل رانندگی می‌ماند، اول کار حجم زیادی از مطالب به او گفته می‌شود که با خود می‌گوید من چطور همه این مطالب را یاد بگیرم! اما بعد از مدتی که رانندگی می‌کند به صورت خودکار همه آنچه که به او گفته شده بود را، استفاده می‌کند.

به هر حال ای‌نها مواردی است که به مرور زمان برای انسان اتفاق می‌افتد اما تجزیه آن ظاهرا کار را سخت می‌کند؛ یعنی اینطور نیست که بگوییم هر کسی در هر لحظه دوازده وجه در ذهن داشته باشد و در لحظه بعدی یک دوازده‌تای دیگر، که این برای انسان بسیار سخت است. حالا وقتی این را به فرد یاد ندهید، می‌گوید خوب اگر قرار است من در لحظه ولیّ الهی را در ذهن بیاورم، ولیّ الهی همیشه در ذهن من هست و همیشه هم کارهای خود را براساس ولیّ الهی انجام می‌دهم. اما این شخص در عمل طوری رفتار نمی‌کند که ولیّ الهی امرکرده است! اگر بنا باشد انسان هر لحظه بر مبنای امر و نهی ولیّ الهی حرف بزند و سکوت کند و نظر دهد یعنی اینکه برای هر کاری باید یک حکم داشته باشید. این را به این دلیل می‌گوییم که هر کدام از اینها مؤید و مُقوّم دیگری است.

اگر می‌خواهید امیرالمومنین(علیه السلام) باشید، باید حکم ازسمت خدا داشته باشید. اگر می‌خواهید حَسَنی‌خو باشید، باید در هر لحظه و زمانی خدا آگاهی سر لوحه شما باشد و به یاد غیر خدا نباشید؛ یعنی اینکه عظمت خدا فراموش‌تان نشود. اگر خواستید حسینی‌خو شوید، باید در هر عملی به کمال و شاگرد اول شدن بیاندیشید. شهید شدن یعنی شاگرد اول شدن؛ یعنی کسی بهتر از شما این کار را انجام نداده باشد. اگر خواستید زین‌العابدینی‌خو باشید، باید در هر زمانی و برای هر عملی جلوه هم داشته باشد، زینت هم داشته باشد و آراسته هم باشد. اگر خواستید باقری‌خو باشید، باید مراحل و برنامه کاری‌ای را که می‌خواهید انجام بدهید از تفصیل و مرتبه‌ها، شروع و بعد و تمام شدن آن واضح باشد. اگر می‌خواهید جعفری‌خو باشید، باید حتما به فکر توسعه آن کار هم باشید، یعنی

---

[18] سوره توبه، آیه ۳۶

یک کار خوب قابل توسعه منطبق بر حق، که بشود به دیگران هم توصیه کرد. اگر کسی بخواهد کاظمی‌خو باشد، باید حتما کاری که انجام می‌دهید بتواند نواقص کارهای قبلی، فعلی و بعدی را هم جبران کند. اگر خواستید رضا-خو باشید، باید آن کاری که انجام می‌دهید علاوه بر اینکه حال شما را خوب می‌کند، سازگاری با حق داشته باشد و ناهنجار نباشد. رضایت دو خصوصیت دارد، خرسندی و سازگاری با جریان درست است. اگر خواستی جوادی‌خو باشید، باید حتما فکری برای موانع و آسیب‌ها هم داشته باشید، وقتی کار محکم باشد و با آسیب نباشد زمانی است که به موانع کار هم فکر کرده باشید. در دعای حضرت هم به امام نقی و هم به امام حسن می‌گویند «عسگری». اگر می‌خواهید امام هادی‌خوی باشید، باید کارتان شکست ناپذیر و محکم باشد و اگر می‌خواهید حسن عسگری‌خو باشید، باید حتما کارتان هیبت بیرونی هم داشته باشید. اگر خواستید مهدی‌خو باشید، باید حتما حجت و حکمت کارتان واضح و قابل استناد باشد؛ یعنی قابلیت سیره شدن، سنت شدن و قابلیت اتکا شدن و الگو شدن برای دیگران رت داشته باشد.

این برداشتی از روایت اول است؛ دوازده وجه از عمل در لحظه است. وقتی فرد خود را در نظر می‌گیرد و کار خود را ؛یعنی شما هستید و انجام یک کار حتی یک لیوان آب خوردن، یعنی شما وقتی آب می‌خورید دوازده وجه مثل منشورهایی که جلوی نور قرار می‌دهند و طیف‌های مختلف می‌دهد، دارید.

نور اصلی نور رسالت است و طیف‌هایی رنگی که می‌دهد، امامت است. شما می‌گویید کارم باید حکم داشته باشد و در حین اجرا خدا آگاه باشد و باید در آن ملاک کمال داشته باشد. باید زینت داشته باشد و تفصیلی باشد و باقی موارد. در واقع این دعا را گفتند هر روز بخوانید که بعد از مدتی در انسان کاملا تثبت شود.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ يَسِّرْ لِيَ الْأَعْمَالَ الَّتِي تُحِبُّهَا وَ تُحِبُّ الْعَامِلِينَ لَهَا وَ أَعِنِّي عَلَيْهَا وَ اصْرِفْ عَنِّي الْأَعْمَالَ الَّتِي تَكْرَهُهَا وَ تَكْرَهُ الْعَامِلِينَ لَهَا وَ أَعِنِّي عَلَى تَرْكِهَا اللَّهُمَّ أَوْصِلْنِي إِلَيْكَ مِنْ أَقْرَبِ الطُّرُقِ إِلَيْكَ وَ أَسْهَلِهَا عَلَيَّ اللَّهُمَّ أَعِزَّنِي بِالانْقِطَاعِ إِلَيْكَ بِلَا ضَرُورَةٍ وَ أَحْسِنْ لِيَ الْأَدَبَ بِلَا عُقُوبَةٍ وَ أَجْزِلْ لِيَ الثَّوَابَ بِلَا مُصِيبَةٍ وَ أَحْسِنْ لِيَ الاخْتِيَارَ بِلَا كَرَاهِيَةٍ اللَّهُمَّ خِرْ لِي بِمَيْسُورِ الْأُمُورِ لَا بِمَعْسُورِهَا وَ اجْعَلْ لِي فِي ذَلِكَ مَا تُحِبُّ اللَّهُمَّ وَجِّهْنِي لِلْخَيْرِ وَ يَسِّرْنِي لَهُ وَ أَعِنِّي عَلَيْهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِهِ وَ ارْزُقْنِي حُسْنَ الْأَدَبِ فِيمَا تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ فِيهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي لَكَ شَاكِراً وَ لَكَ ذَاكِراً وَ لَكَ حَامِداً وَ إِلَى طَاعَتِكَ عَامِداً وَ بِقَضَائِكَ رَاضِياً وَ عَنْ سَخَطِكَ نَائِياً يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ إِدْبَارِ نَهَارِكَ وَ حُضُورِ صَلَاتِكَ وَ أَصْوَاتِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ احْشُرْنَا فِي شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى

أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ عَلَی وُلْدِهِ الْحَسَنِ التَّقِیِّ وَ الْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زَیْنِ الْعَابِدِینَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِیِّینَ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْأَمِینِ وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْکَاظِمِ وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّکِیِّ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیِّ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیِّ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْخَلَفِ الْمَهْدِیِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ.»[۱۹]

سوال: هیبت چگونه است؟

– در رابطه با هیبت خداوند به انسان نوری را عطا می‌کند که حکم‌رانی می‌کند. هر جایی می‌رود، او را قبول دارند. به قضاوت، حکمیت و امنیت او را قبول دارند، این را هیبت می‌گویند. یعنی ایمان انسان حتما باید ظهور بیرونی داشته باشد. البته برخی از مومنین به دلایلی تصمیم گرفتند مخفی باشند که این‌ها متفاوت هستند اما در اصل مومن باید هیبت داشته باشد.

[۱۹] بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۹۲، ص ۴۰۷

سوال: علوی بودن را مطرح نفرمودید؟

– چرا مطرح شد، چون همه این‌ها وجوه امیرالمومنین(علیه السلام) هستند؛ یعنی اگر کسی بگوید من در هر زمانی باید و نباید را تبعیت می‌کنم(مرتبط با وجه امیرالمومنین است). ولی چون این باید و نباید خیلی وقت‌ها در ذهن فرد باید و نباید است اما در عمل خود را فریب می‌دهد، باید حتما با بقیه خود را تست بگیرد و بررسی کند.

سوال: امنیت چگونه است؟

– امنیت وقتی بیرونی باشد مربوط به هیبت است و امام حسن عسگری(علیه السلام) است و وقتی درونی باشد و از بین بردن موانع، مربوط به امام جواد(علیه السلام) است. وقتی مربوط به خودمان است و از نوع شکست‌ناپذیری باشد مربوط به امام هادی(علیه السلام) است.

برخی کارها لحظه‌ای هستند اما برخی کارها استمرار دارند. نوعا کارهایی که انسان انجام می‌دهد، استمرار دارد؛ مثلا ارتباط با همسر استمرار دارد. درست است که در لحظه است اما یک عمل پیوسته است. برای مثال:

۱. شما در رابطه با همسرتان به بایدها و نبایدهایی که خدا گفته است عمل می‌کنید. این مربوط به امیرالمومنین(علیه السلام) است.

۲. آیا وقتی در رابطه با همسرتان کاری را انجام می‌دهید و در همان موقع که باید و نباید اجرا می‌کنید، خدا را حاضر و ناظر می‌دانید؟ یعنی مثلا در پیشگاه خداوند بی‌ادبی نمی‌کنم و باید و نباید را درست اجرا می‌کنم. یعنی ممکن است باید و نباید را انجام دهید اما با اخم و بداخلاقی همراه باشد! ما حتی نماز می‌خوانیم اما نمازمان بوی نماز نمی‌دهد. به همین دلیل می‌گویند نماز کبیر است برای خاشعین، یعنی فرد باید حضور خدا را حس کند. این مدل امام حسن(علیه السلام) است.

۳. آیا برای همسرداری خود کمالی و صفات کمالی در نظر گرفته‌اید؟ کمال اینکه یعنی برای بهتر بودن با او آیا صفاتی در نظر گرفته‌اید و یا عملی انجام می‌دهید. این مدل برای امام حسین(علیه السلام) است.

۴. آیا کارهایی که لازم است انجام بدهید طوری هست که منظر آن زیبا و زینت باشد و به منظر آن هم توجه می‌کنید؟ زینت برای طرف مقابل است. این مدل حضرت امام سجاد(علیه السلام) است.

تا حضرت سجاد(علیه السلام) مربوط به نفس آن عمل می‌شود. حالا از امام باقر(علیه السلام)، بر روی پس و پیش کار می‌رود؛ یعنی از این به بعد یک عملی در خود شکوهی دارد که این شکوه را می‌تواند به دیگری هم انتقال دهد.

۵. آیا مراحل آن کارهایی که در رابطه با همسرتان می‌خواهید انجام بدهید را دقیقا می‌شناسید؟ یعنی مقدمات کاری که می‌خواهید انجام دهید را می‌شناسید و یا مؤخرات که قرار هست حاصل شود را می‌دانید؟ یعنی آیا کارهای شما تفصیل پیدا کرده است؟ که در این حالت یک مرحله بالا می‌رود چون خیلی‌ها دوست دارند به حکم عمل کنند و به حکم هم عمل می‌کنند اما نمی‌توانند به آن تفصیل بدهند. توسل به امام باقر(علیه السلام) باید بیشتر باشد تا مشکلات حل شود.

۶. آیا به واسطه عمل‌هایی که در حوزه همسرداری انجام می‌دهید گشایش‌هایی هم برای شما حاصل می‌شود؟ یعنی من یک کاری انجام می‌دهم و وقتی به خانه می‌روم مثلا می‌بینم همسایه ظرفی برای ما آورده است؛ یعنی بعد از انجام آن کار، وسعتی برای شما حاصل می‌شود. یعنی وقتی عمل، عمل صالح شد، راهگشای بقیه خیرات نیز هست و شما بازتاب کارهای خود را مشاهده می‌کنید. مثلا اگر کسی واقعا در سحرها استغفار کند، روز او پرخیر و برکت خواهد شد. این به طور طبیعی اتفاق می‌افتد. البته برخی اعمال هستند که در توسعه بخشی اثر قوی‌تری دارند و مثلا استغفار در طول روزی بی‌بدیل است. بنابراین ارتباط من با همسرم اگر شایسته باشد به طور طبیعی منجر به توسعه بقیه روابط و کارهایم خواهد شد.

۷. امام کاظم(علیه السلام)؛ انسان مشکلات و نواقصی را که در ارتباطات خود و یا در رابطه با چیزهای دیگر دارد، این کار خیر را انجام می‌دهد تا آنها برطرف شود. البته هر چیزی که ما می‌گوییم آن فردگرایی را در خود دارد که باید برای آن فکری بکنیم چون همه این مواردی که می‌گوییم با محوریت «من» جلو می‌رود و اگر این من را از آن نگیریم، سلام‌هایی می‌شود که الان به اهل بیت(علیهم السلام) می‌دهیم، دعای توسلی می‌شود که الان می‌خوانیم یعنی به بقیه قسمت‌ها دیگر نمی‌رسیم. امام کاظم(علیه السلام) کارشان ترمیم است.

۸. کار امام رضا(علیه السلام) سازگاری است، کارهای انسان با هم تضاد دارد؛ مثلا ممکن است کار انسان با همسرداری او نخواند یا مثلا یک وظیفه‌ای در قبال همسر خود دارید که با کارهای دیگر شما تعارض داشته باشد که اگر بر اساس حکم عمل کنید، بین این‌ها سازگاری ایجاد می‌کند، یعنی تعارض بین اعمال را از بین می‌برد چون اعمال وقتی بین یکدیگر قرار می‌گیرند به یکدیگر ضربه می‌زنند. آنها را هماهنگ می‌کند و زدگی‌های آنها را می‌گیرد که مربوط به اسم مقدس امام رضا (علیه السلام) است. در این شرایط اعمال من با هم تراز می‌شود و اینطور نیست که شغل من به تربیت فرزندم ضربه بزند. کسی باید تراز و سازگار کند، که امام رضا(علیه السلام) است که خرسندی ایجاد می‌کند. به همین دلیل مادران شهدا رضایی‌خو هستند چون آن از دست دادن

بین بقیه اعمال‌شان سازگاری ایجاد می کند و در زندگی آنها اختلال ایجاد نمی‌شود. الحمدالله طول عمر دارند و شکست نمی‌خورند.

۹. اگر در همسرداری صبر و طاقت من از بین رفته است، این مربوط به زکیّ بودن است یعنی تزکیه و پاک شدن. امام جواد(علیه السلام) این کار را می کنند.

۱۰. اگر کسی در نظام همسرداری خود برمبنای حکم عمل کند، عزت می‌یابد و با سحر و جادو و طلسم نمی‌توانند زندگی او را به هم بزنند. این عزت را امام هادی(علیه السلام) ایجاد می کند.

۱۱. امام عسگری(علیه السلام) نیز هیبت و اقتدار است. اگر کسی ایشان را الگو خود قرار بدهد، بقیه به همسرداری او اعتماد می کنند. این خوی عسگری(علیه السلام) دارد.

۱۲. حجت و حکمت هم مربوط می‌شود به اینکه پیش خدا می‌تواند سر بلند و سرفراز باشد و این مقدمه بقیه کارهای او هم باشد.

این دو روایت بعدی در ساحت امت است و از ساحت فردی خارج می‌شود؛ یعنی اگر کسی فرد محور باشد، این روایات را نمی‌فهمد. اگر کسی جمع گرا نباشد، این روایات را نمی‌فهمد. فهم آ»، نرم افزاری می‌خواهد که آن «امت» است.

«يَا عَلِيُّ أَنَا نَذِيرُ أُمَّتِي وَ أَنْتَ هَادِيهَا وَ الْحَسَنُ قَائِدُهَا وَ الْحُسَيْنُ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَامِعُهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَارِفُهَا وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كَاتِبُهَا وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِيهَا وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُعَبِّرُهَا وَ مُنْجِيهَا وَ طَارِدُ مُبْغِضِيهَا وَ مُدْنِي مُؤْمِنِيهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَائِمُهَا وَ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَاتِرُهَا وَ عَالِمُهَا وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُنَادِيهَا وَ مُعْطِيهَا وَ الْقَائِمُ الْخَلَفُ سَاقِيهَا وَ مُنَاشِدُهَا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ يَا عَبْدَ اللَّهِ»[۲۰]

امیرالمومنین(علیه السلام) هادی است؛ یعنی هدایت کننده. امام حسن(علیه السلام) قائد است؛ یعنی از پیش رو هدایت می کند. امام حسین(علیه السلام) سائق است؛ یعنی از پشت هُل می‌دهد. امام سجاد(علیه السلام) جامع است؛ یعنی جمع می کند. امام باقر(علیه السلام) عارف است؛ یعنی هویت بخش است. امام صادق (علیه السلام)کاتب است؛ یعنی ثبت می کند. امام کاظم(علیه السلام) مُحصی است؛ یعنی حضور و غیاب می کند. او همان کسی است که **۳۱۳** نفر را می‌شمارد و حدها را مشخص می‌کند. امام رضا(علیه السلام) مُعَبِّر و مُنْجِی و طَارِد مُبْغِضِی وَ مُدْنِی مومنین است؛ یعنی از یک طرف معبر باز می کند و عبور می‌دهد و از طرف دیگر کسانی که دشمن امت هستند را دور

[۲۰] مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص ۲۴

می‌کند و از طرفی مومنین را به هم نزدیک می‌کند. کسانی که جنگ رفته‌اند این مفاهیم را می‌شناسند. امام نهم(علیه السلام) قائمها و سائقها است؛ یعنی استمرار دهنده قیام و گرایش به حق، یعنی کاری می‌کنند این نَفَس‌ها کم نیاید. امام دهم(علیه السلام) ساطر و عالم است؛ یعنی کاری می‌کنند که این عیب‌ها پوشیده شود. امام حسن عسگری (علیه السلام) منادی و معطی است؛ یعنی تالیف‌دهنده و خبرکننده و فراهم کننده امکانات است. امام دوازهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ساقی و مُناشِد؛ یعنی سیراب کننده و مستحکم کننده است.

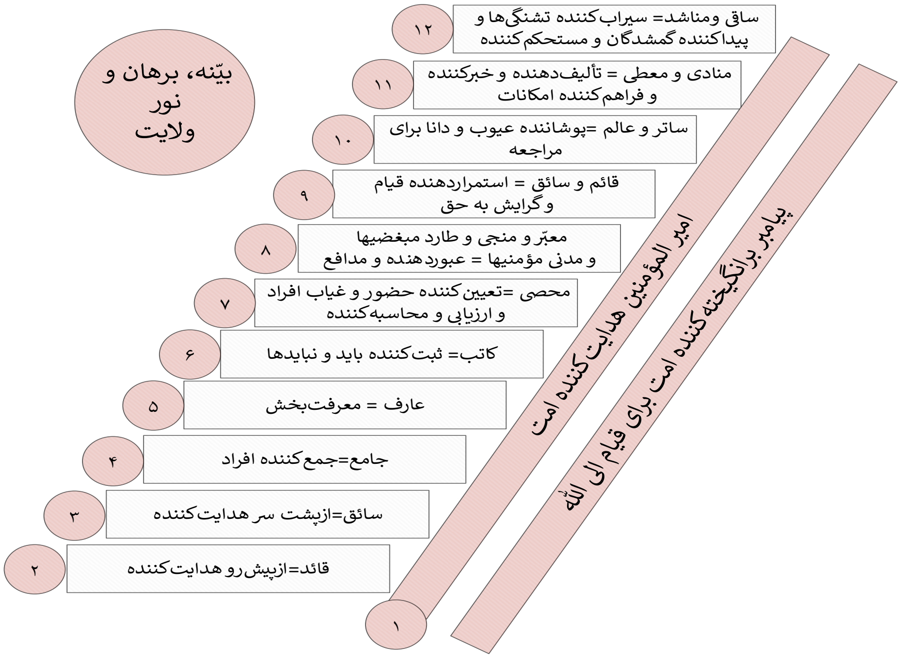

در روایت قبل دوازده وجه مطرح شد. در این دو روایت نیز دوازده وجه مطرح شد حالا این وجوه را باید کنار هم قرار داد تا نظامی‌شکل بگیرد و آن را پیدا کنیم. فرم پرسشنامه آن نیز به راحتی بدست می‌آید.

این مجلس نزد خداوند، بسیار محترم و آبرودار است چراکه به دو شرافت متّصف است؛ یک اینکه به نام حضرت صدّیقه کبری (سلام الله علیها) است، لیلة القدر همه انبیاء و اولیاء، و حتما اتفاقاتی که در این جلسه می افتد، در شب قدر ما اثر دارد. دوم اینکه به مبحث علمی شرافت دارد که در اثر ساعت‌ها کار و تلاش به دست آمده و همین مسئله، این جلسه را مزید بر فضل‌های دیگر می‌کند و ساحت آن را بسیار بالا می‌برد.

ممکن است مطالبی که در این سه جلسه گفته شد، به دلیل کوتاه بودن، نارسا باشد اما ان‌شاءالله دوستان به کمک کتاب‌ها و فایل‌هایی که در دسترس قرار می‌گیرد، مطالب را پیگیری کنند.

لازم است در ابتدا چند نکته مطرح کنم؛ مباحثی که در حوزه امامت مطرح می‌کنیم؛ به طور قطع هرکدام از ما نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) ارادت ویژه‌ای داریم و به این معنا نیست که با مطرح کردن این مباحث، نقصی وجود دارد و یا ارادتی نداریم، اما هر مقدار که علم انسان نسبت به امامش زیاد شود، ارادت و اتصالش هم بیشتر می‌شود. پس ما این مباحث را از باب زیاد شدن ارادتمان به امام مطرح می‌کنیم.

ممکن است کسی بگوید شما به گونه‌ای صحبت می‌کنید که گویا ما امام نداشته‌ایم...، اما بنده همیشه این‌طور فکر می‌کنم که از بلادی رها شده‌ام و پدر و مادرم نیز گفته‌اند تو شیعه هستی و دین اسلام داری. اما من دوست داشته‌ام بدانم دلیل واقعی تشرّف من به تشیّع چیست. همیشه این سوال در ذهن بنده وجود دارد و شاید برای دیگران این‌طور نباشد.

۱. به هرحال همه ما درصدی از اعتقادات را پذیرفته‌ایم و برای بیشتر شدن آن، درحال تلاش هستیم.
۲. ذکر نعمت، توجه به نعمت می‌آورد و به آن توصیه شده و خداوند می‌فرماید «أُذْکُرُوا نِعْمَتِیَ...» و یکی از مصادیق آن ذکر اهل بیت (علیهم السلام) و شئونات ایشان است.

۳. قرب به اهل بیت (علیهم السلام) و استفاده از ایشان دارای مراتبی است که ما باید به سایر این مراتب نیز برسیم. گفتیم که مبحث امامت در قرآن از بحث رسول شروع می‌شود. بسیاری از از واژه‌های رسول در قرآن به معنای امامی است که ما امام می‌دانیم. خصوصیت‌هایی که در قرآن برای رسول مطرح شده است شامل بیّنه، ذکر و انذار، تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت، شهید، نعمت و اتمام نعمت، توّابیّت خداوند و جاری‌کننده توّابیّت،

اتصال‌دهنده با خوبان عالم، بشارت‌دهنده و پیگیری‌کننده قصص، امنیت‌آفرین بودن، عامل بقا و دور شدن هلاکت، عامل غلبه دین الهی در عالم و مصونیّت از عذاب می‌آورد و اوامر و احکام الهی را مطرح می‌کند. این موارد تنها به رسول مربوط است. اگر مواردی که مربوط به رسول خاتم(صلّی الله علیه و آله) است را به این‌ها اضافه کنیم، حدود ۵۰ خصوصیت خواهد بود که در کتاب فرآیندشناسی حکمت جمع آوری شده است. برکاتی که توسط انبیاء به انسان رسیده، آورده شده است.

موضوع بعدی که مطرح کردیم ارتباط رسالت و امامت بود؛ رسالت رسول، امامت امت، سیر رسالت رسول را بررسی کردیم که دارای دوره پنج‌گانه‌ای شبیه دوره‌های رشد انسان است که رسول و امام حقیقت ثابتی دارند اما نوع بهره انسان‌ها متفاوت است.

مباحثی راجع به دلالت‌های قرآنی و نسبت خورشید و ماه به رسول و امام را بررسی کردیم و این نشان می‌دهد که ایشان در تولید عمل و رشد، نقش محوری دارند. ولایت به منزله خورشید است و لحظه‌های هدایت ما در صورتی اتفاق می‌افتد که در معرض این خورشید قرار بگیریم. اگر در سوره‌های زلزال، نازعات، تکویر، لیل، شمس، جمعه، ضحی، حج، قدر، عصر و فجر دقت کنیم می‌بینیم که دلالت‌های زمانی آنها واضح است و اگر کسی بخواهد تحقیق جامعی در مورد زمان در قرآن انجام دهد، مطالب زیادی دستگیرش می‌شود. از جمله اینکه زمان با عمل ارتباط دارد و ارکان شریعت ما هم روی زمان استوار است. نماز روزه و زکات و حج و خمس و حتی موضوع ولایت، با زمان مرتبط است. در واقع بستر تحقق شریعت در زمان است.

یکی از نکته‌های مهمی که در روایات به آن اشاره شده، سیر رشد در لحظه و ساعات و مغرب و عشاء و صبح و عصر معرفی می‌کنند. طبق روایتی که مطرح کردیم، باطن ایام روزها اهل بیت (علیهم السلام) هستند که تا روز جمعه را مشخص کردند.

برداشت ما از باطن ایام این است که سیر رشد و هدایت در امتداد هفته و مرتبه‌بندی آن در این ایام صورت می‌گیرد. اینکه انسان کاری را انجام می دهد و بعد ادامه پیدا می کند، مثل این است که در ظرف‌های ایام ریخته می شود و با چرخش در این ایام از شنبه تا جمعه، صفات در انسان متکوّن می‌شوند. در این روایات فقط به امامان اشاره شده و حضرت زهرا(سلام الله علیها) را در مجموعه این روایات، آسمان خورشید و ماه مطرح می‌کنند.

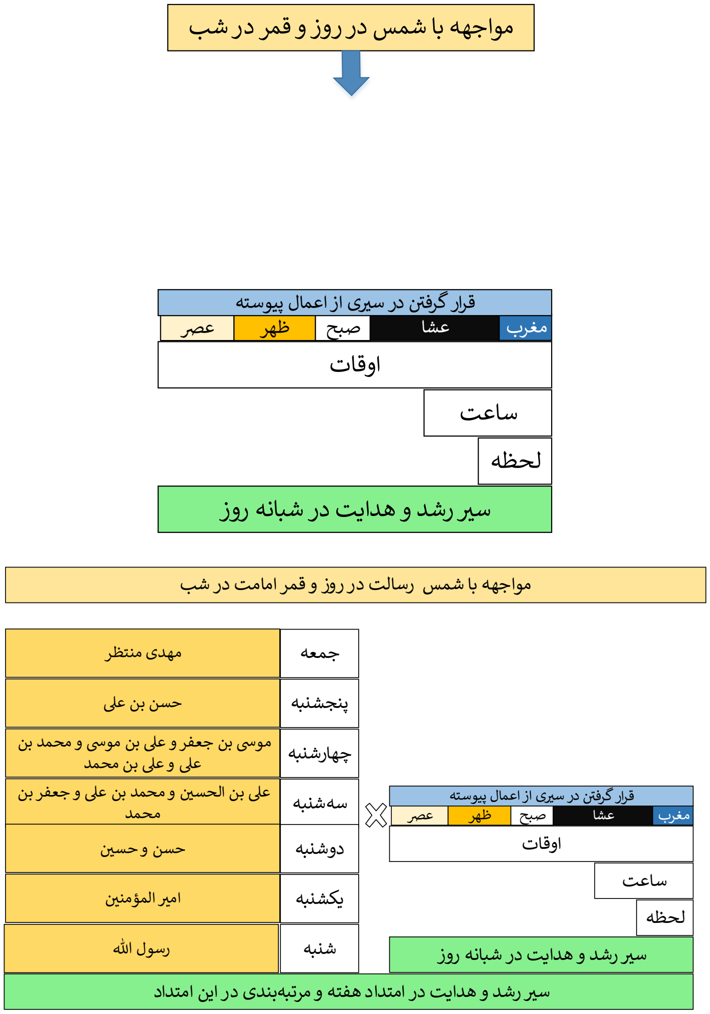

نکته بعدی سیر، بروز جلوه‌های ولایت در امت است. گفتیم که در آیات قرآن، خداوند قرار دادن ۱۲ ماه را بیان می‌کند و در روایات این ۱۲ ماه را به ۱۲ امام ارتباط می‌دهند که نشان می‌دهد انسان برای هر کاری که بخواهد انجام دهد، به برکت پیامبر اعظم و صلواتی که خدا بر او فرستاده، رحمت و هدایتی به انسان‌ها جاری می‌شود. بایدها و نبایدها از جانب خداوند صادر می‌شود و هیچکس جز خداوند سزاوار باید و نباید نیست و طبق ۱۲ الگو، انسان هر عملی را در هر زمانی ارتقا می‌دهد، که در جلسه قبل بحث کردیم.

گفتیم اعمالی که انسان انجام می‌دهد ممکن است یک عمل لحظه‌ای باشد اما نوعاً اعمال، در بستری از زمان اتفاق می‌افتند؛ یعنی من الان عملی را شروع می‌کنم، اما یک هفته بعد جواب می‌دهد. برای مثال اگر قرار باشد من کتابی را بخوانم، این کتاب را زمانی شروع می‌کنم اما خواندن این کتاب ممکن است دو هفته طول بکشد. در واقع این عمل تا زمانی که تمام می‌شود، طول می‌کشد. اعمال انسان نیز به این صورت هستند. البته بعضی از اعمال بصورت لحظه‌ای است اما همان اعمال هم حتما جریان زنجیره‌ای با سایر اعمال دارد. پس نکته اول این است که انسان هر عملی که انجام می‌دهد، باید مراقب باشد که به شایسته‌ترین وجه، حکم الهی در آن عمل اجرا شود.

دومین بحث این است که انسان هویت جمعی هم دارد. هویت جمعی یعنی خانواده داشتن یا دوست داشتن. توصیه می‌شود اگر کسی تا الان در هویت جمعی وارد نشده است باید حتما فکری به حال خودش کند چرا که «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَة»[۲۱]. به هر حال اعمال مانند نماز جماعت هستند و هر عملی که در بستر جماعت اتفاق بیفتد، به خیر و برکات بسیاری نائل خواهد شد. به همین خاطر در این روایت پیامبر(صلّی الله علیه و آله) به حضرت علی(علیه السلام) می‌فرماید: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ وَهْبِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو قَبِيصَةَ شُرَيْحُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَنْبَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي نَافِعٌ

[۲۱] فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ [عَلَى] مَعَ الْجَمَاعَةِ. خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع: يَا عَلِيُّ أَنَا نَذِيرُ أُمَّتِي وَ أَنْتَ هَادِيهَا وَ الْحَسَنُ قَائِدُهَا وَ الْحُسَيْنُ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ جَامِعُهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَارِفُهَا وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ كَاتِبُهَا وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِيهَا وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُعَبِّرُهَا وَ مُنْجِيهَا وَ طَارِدُ مُبْغِضِيهَا وَ مُدْنِي مُؤْمِنِيهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَائِمُهَا وَ سَائِقُهَا وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ سَاتِرُهَا وَ عَالِمُهَا وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مُنَادِيهَا وَ مُعْطِيهَا وَ الْقَائِمُ الْخَلَفُ سَاقِيهَا وَ مُنَاشِدُهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ يَا عَبْدَ اللَّهِ.[۲۲]»

بحث امّت مطرح می‌شود که گفتیم اصحاب امام حسین(علیه السلام)، اصحاب کهف نیز امت بودند و تعدادشان می‌تواند محدود هم باشد و حد نصاب ندارد. اتصال به امّت یعنی هر کس در هر جای عالم که امیرالمومنین(علیه السلام) امیر اوست و قلمرو جغرافیایی و زمانی هم ندارد.

انسان زمانی که به امّت تبدیل شد، جلودار نیاز دارد؛ مثل نماز جماعت. امیرالمومنین (علیه السلام) مهیمن و مسیطر بر همه ائمه (سلام الله علیهم) هستند و در این روایت لفظ هادی برای ایشان بکار رفته است.

قائد کسی است که جلو می‌رود و در این روایت شریف، امام حسن(علیه السلام) را بعنوان قائد معرفی می‌کند. تصور کنید زمان عملیات است و فرمانده‌ای که جلو می‌ایستد و خط را می‌شکند، قائد می‌گویند. در هر کار جمعی به قائد نیاز داریم و امّت باید قائد داشته باشد و قائد باید حسن‌خو باشد. اگر قرار باشد نظام امامتی تشکیل شود، این-ها وجوه راهبری آن هستند.

در ادامه روایت امام حسین(علیه السلام) را سائق معرفی می‌کند؛ یعنی کسی که از پشت سر هدایت می‌کند. مانند کسانی که در پشت صفوف نماز جماعت می‌گویند «حی علی الصلاة» که از پشت هدایت می‌کند. سائق بیشتر به میل‌ها و رغبت‌ها و انگیزش‌دهی‌ها مربوط می‌شود و وصف امام حسین(علیه السلام) برای این لفظ جالب است. چرا که امام حسین(علیه السلام) مبدا ذوق و رغبت انسان‌ها هستند. ذوق انسان‌ها با امام حسین(علیه السلام) خیلی تحریک می‌شود. در مبارزه با باطل رغبتی در آن‌ها ایجاد می‌شود.

در روایت، امام سجاد(علیه السلام) را به عنوان جامع مطرح می‌کند، به معنای جمع‌کننده افراد. جامع کسی است که بستری برای کار خاصی فراهم می‌کند و نسبت به فعالیتی که بناست انجام شود، افراد را جمع می‌کند.

---

[۲۲] مائة منقبة من مناقب أمیر المؤمنین و الأئمة، ص ۲۴

عارف امام باقر(علیه السلام) است که خصوصیت‌شناسی افراد از یکدیگر و افراد از امام است و معرفت‌بخشی نسبت به کاری که قرار است، انجام شود.

امام صادق(علیه السلام) به عنوان کاتب و به معنی ثبت‌کننده بایدها و نبایدها یا اتفاقات و نتایج و آیین‌نامه‌های امّت معرفی شدند. کاتب به دلیل نقش کتابت و ثبت و مستندساز بودن، اهمیت دارد. شما قصد انجام کاری دارید و مراحلی که باید انجام شود را بوسیله ثبت اعلام می‌کنید.

امام کاظم(علیه السلام) بعنوان محصی معرفی شدند به معنی شمارنده؛ یعنی در این امّت حضور و غیاب افراد را مشخص می‌کنند. بسیاری از اوقات عده‌ای بخشی از کار نیستند و حضور ندارند یا در ابتدا یا آخر و یا وسط کار. در زیارت اربعین، یک نفر محصی است که حضور و غیاب افراد را کنترل می‌کند.

امام رضا(علیه السلام) را منجی و معبر و طارد معرفی می‌کنند به معنی نجات دهنده، عبور دهنده و دور کننده. دور کننده دشمنان امّت. و از طرف دیگر مُدنی یعنی نزدیک‌کننده محبان امّت هستند.

امام نهم(علیه السلام) را قائم و سائق معرفی می‌کنند. نفس‌ها ممکن است در این مرحله به شماره بیفتد و امام جواد(علیه السلام) از اینجا به بعد افراد را سوق می‌دهند.

امام دهم(علیه السلام) ساتر و عالم هستند. وقتی انسان‌ها در جمعی قرار می‌گیرند عیوب‌شان مشخص می‌شود و برای ادامه این جریان، امام ستر ایجاد می‌کند. همچنین مرجع علمی سایرین قرار می‌گیرد.

امام عسگری(علیه السلام) منادی و معطی هستند.

باید جمعی را بعنوان امّت در نظر بگیرید. مثلا گروهی که کار جهادی یا علمی می‌کنند. حتما باید تعدادی افراد هماهنگ و هم‌پا را تصور کنید که باید ماموریتی را انجام دهند. این امّت برای شروع به جلوداری نیاز دارند که انگیزه ایجاد کند، جمع شوند، همدیگر را بشناسند و مراتب کارشان ثبت شود. کسی باید باشد که شمارش کند. قوه دافعه و جاذبه در برابر دشمن نیاز دارند. مثل «وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً فَالْمُورِیاتِ قَدْحا، فَالْمُغیراتِ صُبْحاً»[23] شده و معبر یعنی مغیرات صبحا و در مرحله حمله به دشمن، انسان ها را نجات و عبور دهد. برای نفس کم نیاوردن در این ماموریت، سائق دیگری نیاز است که امّت را تیمار کند. ساتر و عالم هم عیب‌هایشان را می‌پوشاند و هم از نظر علمی

[23] سوره مبارکه عادیات، آیات ۱ الی ۳

رفع و رجوع می کند. منادی و معطی هم تالیف کننده و خبرکننده و فراهم کننده امکانات است، مثل کسی که جمع را خبر می کند(منادی) و اگر غنیمتی برسد، به دست مبارک او، صله‌ها به امّت می رسد(معطی).

تصور بنده این است که این سیر سازمانی است که خداوند برای حرکت با امام نور قرار داده است. مثلا هر جمعی که بخواهد به قلّه‌ای برسد به سامان‌دهی نیاز دارد و این موارد، وجوه ساماندهی آن‌هاست.

ساقی و مُناشِد هم سیراب کننده تشنگی‌ها و رفع نیازهاست. پیداکننده گمشدگان و مستحکم کننده و به نتیجه‌رساننده که امام زمان(عج الله تعالی فرجه) هستند. به هرحال این امّت به قصد مشخصی این حرکت را آغاز کرده است و مُناشِد کسی است که مستحکم می کند و به نتیجه می‌رساند.

فرمودند که «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ»[۲۴]؛ همین که اهل بیت (علیهم السلام) این مطالب را مطرح می‌کنند؛ با وجود اینکه ما متوجه بخش‌هایی نمی‌شویم و نمی‌دانیم چرا هر کدام از ائمه (علیهم السلام) طبق این روایت، شانی خاص پیدا می‌کنند، چرا همه آنها همه این شئونات را با هم ندارند؛ نشان می‌دهد که ابعاد وجودی و سیره زندگی هر کدام از اهل بیت (علیهم السلام) را مطالعه کنیم، مطالب زیادی دستگیرمان می‌شود. بنده بعد از این مرحله،

[۲۴] سوره مبارکه حجر، آیه۷۵

زیارت‌نامه‌های حضرات را تورّقی کردم و انطباق این اسامی را با زیارت‌نامه‌ها دریافت کردم. انشالله اگر زیارت عتبات قسمت‌تان شد که اغلب اهل بیت (علیهم السلام) را در عتبات زیارت می‌کنید؛ هنگام زیارت‌نامه خواندن، انطباق این اسامی را خواهید دید.

ما این مبحث را «ابعاد نظام ولایت در حرکت و قیام» نام‌گذاری کرده‌ایم. یعنی هر گروهی که خصوصیت امّت را داشته باشد (جمع هم‌پای همگن و هماهنگ و هم‌راستای دارای امام نور)، برای حرکت نیازمند این موارد است. این حرکت امّت، زمانی به سامان می‌رسد که همه این موارد را باهم داشته باشد. اگر یکی از این موارد را نداشته باشد، به نتیجه نخواهد رسید.

روایت سوم این است و از یک منبع ذکر شده‌اند؛ (مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة) ۱۰۰ منقبت از مناقب اهل بیت (علیهم السلام) است و خیلی به هم شبیه هستند اما اصطلاحات‌شان با هم متفاوت است.

«حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ تَمَامٍ الزَّيَّاتُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِی عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَى بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنِی الْأَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبُو إِسْحَاقَ عَنِ الْحَارِثِ وَ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا وَارِدُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَ أَنْتَ يَا عَلِیُّ السَّاقِی وَ الْحَسَنُ الذَّائِدُ وَ الْحُسَيْنُ الْآمِرُ وَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْفَارِضُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ النَّاشِرُ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّائِقُ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِی الْمُحِبِّينَ وَ الْمُبْغِضِينَ وَ قَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى مُزَيِّنُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ مُنْزِلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِی دَرَجَاتِهِمْ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ خَطِيبُ شِيعَتِهِ وَ مُزَوِّجُهُمُ الْحُورَ [الْعِينَ] وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَضِيئُونَ بِهِ وَ الْقَائِمُ شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيْثُ لَا يَأْذَنُ اللَّهُ إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى[۲۵]».

برای بنده کشف رابطه بین این دو روایت بسیار طول کشید و هنوز هم شاید کشف نکرده باشم اما حدس می‌زنم رابطه این دو روایت به این شکل باشد:

اسامی که در روایت اول ذکر می‌شود حکم عمل دارد، روایت دوم حکم حرکت جمعی دارد و این اسامی در روایت سوم حکم نتیجه پیدا می‌کند. مثل اینکه یک انسان را به تنهایی در نظر می‌گیرد، در دومین حالت همان انسان در جمع و سومین او را در بهشت بررسی می‌کند. منظور از بهشت، حس معنوی است که از امام، نور برای انسان

[۲۵] مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة، ص ۲۳

ساطع می‌شود. هرکس با اهل بیت (علیهم السلام) باشد، الان هم در بهشت است. حجاب دنیا کنار می‌رود و بهشت‌تر می شود.

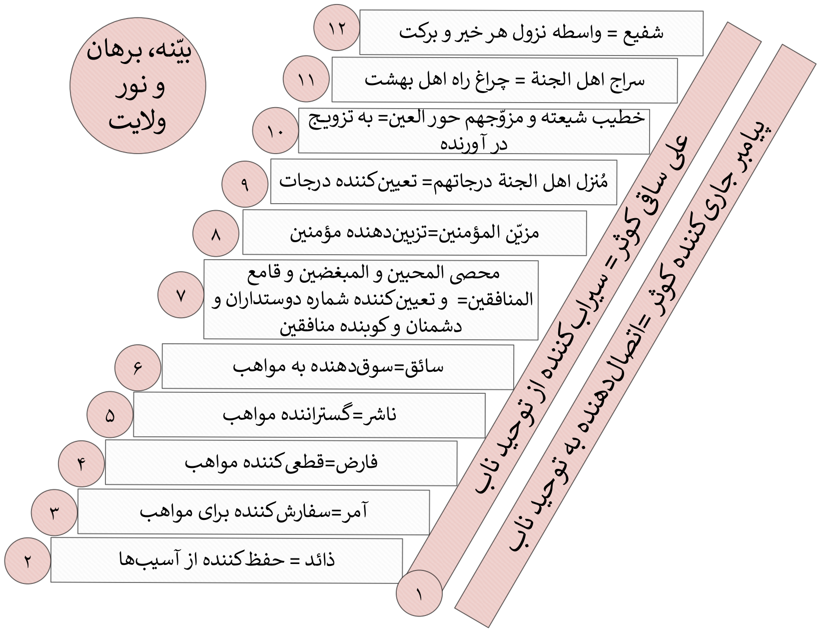

در این روایت به حقیقتِ اسمی امامان (علیهم السلام) در عالم توجه می کنیم که می‌فرمایند:

امام علی(علیه السلام) ساقی کوثر؛ سیراب‌کننده از توحید ناب، مهمین برای همه.

امام حسن(علیه السلام) ذائد؛ حفظ‌کننده از آسیب‌ها؛ هرکس امام حسنی شود، ایشان برای او مثل حرز عمل می‌کند. باید تصور کنیم وارد بهشت شده‌ایم.

امام حسین(علیه السلام) عامر؛ سفارش‌کننده به مواهب؛ مثلا به ملائکه می‌فرمایند به این انسان ها خیرات و برکات و صِلات بدهید.

امام سجاد(علیه السلام) فارض؛ قطعی‌کننده مواهب.

امام باقر(علیه السلام) ناشر؛ گستراننده مواهب.

امام صادق(علیه السلام) سائق؛ سوق‌دهنده مواهب؛ یعنی اگر در فردی طمع مواهب باشد، برایش مواهب بیشتری تولید می‌کنند. در بهشت نعمات مختلف می‌دهند و القای موهبت می‌کنند.

امام کاظم(علیه السلام) محبّین را جمع می‌کند. تعیین‌کننده شماره دوستداران و دشمنان و کوبنده منافقین (مانند سوره مبارکه حدید که مومنین در بهشتند و منافقین از نور آنها می‌خواهند.)

امام رضا (علیه السلام) مزیّن المومنین؛ صله‌های جلوه‌دار به انسان می‌دهند. هرچه که شکوه و مجد دارد و تزیین‌کننده مومنین است.

امام جواد(علیه السلام) منزّل اهل الجنه درجاتهم؛ تعیین کننده درجات اهل بهشت.

امام هادی(علیه السلام) خطیب شیعته و مزوج حور العین؛ سخنران و خطبه خوان و به عقد درآورنده حورالعین.

امام عسکری(علیه السلام) سراج اهل الجنه.

امام زمان(عج الله تعالی فرجه) شفیع؛ کسی که واسطه نزول هر خیر و برکت است.

حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله) این اسامی را به این شکل به حضرت علی(علیه السلام) بیان می‌کنند.

بعضی روایات خواندن‌شان نورانیّتی دارد که به انسان انتقال پیدا می‌کند؛ مثل حدیث کساء، این روایت نیز همین‌طور است: «از امام صادق(علیه السلام) نقل است که پدرم امام محمدباقر(علیه السلام) به عبدالله جابر بن انصاری فرمودند: من حاجتی دارم و هر زمان که وقت آزادی داشتی به تو خواهم گفت. جابر گفت هر زمان که بفرمایید در خدمت هستم. زمانی دست داد و پدرم با جابر خلوتی داشت: تو از لوحی که در دست مادرم فاطمه(سلام الله علیها) بود، خبر داری؟ چیزی در مورد آن به تو نگفته بود؟ جابر گفت: بله، به خدا سوگند در زمان حیات رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) و در زمان ولادت حسین(علیه السلام)، لوحی به رنگ سبز دیدم که همچون زمرد می‌درخشید. سوال کردم این لوح چیست؟ حضرت فاطمه(سلام الله علیها) فرمودند: خداوند این لوح را به رسولش هدیه کرده است و در آن اسامی همسر و فرزندان من است و پدرم آن را به من هدیه کرده است تا مسرور باشم. جابر به امام باقر(علیه السلام) گفت: مادرتان لوح را به من نشان دادند و من از روی آن نسخه‌برداری کردم. امام باقر(علیه السلام) سوال کردند: آیا نزد تو است که به من نشان دهی؟ جابر گفت: بله؛ و با هم به منزل جابر رفتند و امام نسخه خود را با نسخه جابر مطابقت دادند. هیچ حرفی جابجایی نداشت.»

خواندن این روایت و این اسامی برای ما نعمت است: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَصِيرِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، وَ الْحُسَيْنِ بْنِ طَرِيفٍ جَمِيعاً، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ وَ أَسْأَلَكَ عَمَّا شِئْتُ قَالَ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَ يَا سَيِّدِي فَخَلَا بِهِ أَبِي فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ أُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله)، وَ مَا أَخْبَرَتْكَ أُمِّي أَيُّ شَيْءٍ مَكْتُوبٌ فِي اللَّوْحِ قَالَ جَابِرٌ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) فَهَنَّأْتُهَا فِي وِلَادَةِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ رَأَيْتُ بِيَدِهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ زُمُرُّدٌ وَ رَأَيْتُ كِتَاباً أَبْيَضَ شِبْهَ نُورِ الشَّمْسِ قُلْتُ لَهَا بِأَبِي وَ أُمِّي يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ مَا هَذَا اللَّوْحُ قَالَتْ: هَذَا اللَّوْحُ أَهْدَاهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ أَسْمَاءُ أَبْنَائِي وَ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَ أَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُسِرَّنِي بِذَلِكَ، قَالَ جَابِرٌ: ثُمَّ أَعْطَتْنِي إِيَّاهُ أُمُّكَ فَاطِمَةُ فَقَرَأْتُهُ وَ نَسَخْتُهُ فَقَالَ أَبِي فَهَلْ لَكَ يَا جَابِرُ: تَعْرِضُهُ عَلَيَّ، قَالَ:

نَعَمْ، فَمَشَى أَبِي مَعَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَنْزِلِ جَابِرٍ فَأَخْرَجَ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ وَرَقٍ وَ قَالَ: يَا جَابِرُ انْظُرْ بِكِتَابِكَ لِأَقْرَأَ عَلَيْكَ فَنَظَرَ جَابِرٌ بِنُسْخَتِهِ وَ قَرَأَ أَبِي عَلَيْهِ فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ لِحَرْفٍ فَقَالَ: جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللَّهِ هَكَذَا مَكْتُوبٌ، وَ هُوَ:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* هَذَا الْكِتَابُ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ* لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَظِّمْ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نَعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا مَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي وَ خَافَ غَيْرِي عَذَّبْتُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُ شِبْلَيْهِ وَ سِبْطَيْهِ حَسَناً وَ حُسَيْناً مَعْدِنَيْ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِمَا وَ جَعَلْتُ الْحُسَيْنَ بَعْدَ أَخِيهِ الْحَسَنِ رُوحِي وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ وَ هُوَ أَفْضَلُ كُلِّ مَنِ اسْتُشْهِدَ وَ أَعْلَاهُمْ دَرَجَةً عِنْدِي وَ جَعَلْتُ كَلِمَتَهُ التَّامَّةَ مَعِي وَ حُجَّتِي عِنْدَهُ بِعِتْرَتِهِ أُثِبْتُ وَ عَاقَبْتُ أَوَّلُهُمْ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِيَ الْعَارِفِينَ الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ شَبِيهُ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ لِعِلْمِي الْمُعْلِنُ بِحُكْمِي سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرِ الصَّادِقِ وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ حَقّاً مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسُرُّ بِهِ أَشْيَاعَهُ وَ أَنْصَارَهُ وَ أَوْلِيَاءَهُ تُبِيحُ بِهِ بَعْدَهُ فِتْنَةٌ عما [عَمْيَاءُ] أحدس [حِنْدِسٌ] إِلَّا أَنَّ حَبْلَ فَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ أَوْلِيَائِي فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ* أَلَا مَنْ جَحَدَ وَاحِداً [مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ] الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ حَبْلِي وَ خِيَرَتِي إِنَّ الْمُكَذِّبَ [بِالثَّامِنِ مُكَذِّبٌ] بِكُلِّ أَوْلِيَائِي وَ [هُوَ] عَلِيٌّ إِنَّهُ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضَعُ أَعْنَاقَ النُّبُوَّةِ عَلَيْهِ وَ أَمْنَحُهُ الاصطلاح [الِاضْطِلَاعَ] إِلَى جَانِبِ مُخَالِفِي حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لا اقرن [لَأُقِرَّنَّ]

عَيْنَهُ [بِمُحَمَّدٍ ابْنِهِ] سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَّعْتُهُ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّ مِنْهُمْ اسْتَوْجَبَ النَّارَ وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي وَ أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي ابْنَهُ الْحَسَنَ ثُمَّ أُكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ إِكْمَالُ صَفْوَةِ آدَمَ وَ رِفْعَةُ إِدْرِيسَ وَ سَكِينَةُ نُوحٍ وَ كَلِمُ إِبْرَاهِيمَ وَ شِدَّةُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ سَتَذِلُّ أَوْلِيَائِي فِي غَيْبَتِهِ وَ تُتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ وَ يُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ وَجِلِينَ تَضِيقُ بِهِمُ الْأَرْضُ وَ يَفْشُونَ الْوَيْلُ وَ الرَّنَّاتُ فِي لِسَانِهِمْ، أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقّاً بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمْيَاءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَرْفَعُ الْآصَارَ وَ الْأَغْلَالَ، أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَالِمٍ: قَالَ أَبُو بَصِيرٍ جَدِّي لِأَبِي: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ يَا بُنَيَّ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ لَكَفَاكَ، فَصُنْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.

مَا حَدَّثَنِي بِهَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَخْتَوَيْهِ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالْكُوفَةِ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنِي عَبَايَةُ عَنْ حَبَّةَ الْعُرَنِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «أَنَا سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْخَلَائِقِ بَعْدِي وَ أَوَّلُنَا كَآخِرِنَا وَ آخِرُنَا كَأَوَّلِنَا».[۲۶]

این روایت بدون هیچ انقطاعی، از نظر ادبی پشت سر هم، اهل بیت (علیهم السلام) را با اسامی مختلف معرفی می‌کند و همین یعنی ایشان از هم جدا نیستند و همواره پیوسته و متصل اند. چنین ادبیاتی در زبان عربی بسیار بعید است.

در قسمت آخر روایت، ابوبصیر به پدرم می‌گوید اگر کسی همین یک حدیث را بداند، او را کافی است.

چرا می‌فرمایند این حدیث به تنهایی کافی است؟ چون شما برای انجام هر عمل، به حکم نیاز دارید. این منبع حکم یک زنجیره است. یعنی باید احکام امیرالمومنین(علیه السلام) را بدانیم، حکم‌های امام حسن(علیه السلام)، امام حسین(علیه السلام) و تا احکام امام زمان(عجّل الله تعالی فرجه) را بدانیم و این خیلی بد است که ما این احکام را ندانیم. ما باید احادیث این بزرگواران را از این باب بخوانیم که یاد بگیریم منظر و مرآی ایشان نسبت به دنیا چگونه بوده است. برای مثال علیّ بن ابی طالب(علیه السلام)، مطالب حکمی و حکمتی می‌فرمایند. امام حسن(علیه السلام) بیانی مراقبتی دارند. امام حسین(علیه السلام) بیانی آخرتی و برای خارج کردن حبّ دنیا و مقابله با حبّ دنیا دارند.

---

[۲۶] همان، ص ۱۸

امام سجاد(علیه السلام) از باب ارتباط با خداست. امام باقر (علیه السلام)تفصیلی است. امام صادق(علیه السلام) احکام و تفصیل و ورود به فقه حکومتی است و به همین صورت باقی اهل بیت(علیهم السلام).

بنده این سه روایت را تلفیق کرده‌ام.

به این صورت که روایت اول را وصف زندگی در نظر گرفتم، روایت دوم را وصف زندگی جمعی و روایت سوم را وصف زندگی حقیقی؛ یعنی هر زندگی که تحت بیرق ولایت است دارای سه شرط است. اول اینکه در لحظه است. دوم اینکه در جمع است و سوم اینکه در نتیجه است. به همین خاطر سعی کردم این روایت را ترجمه کنم.

برای مثال امیر یعنی وجودِ باید و نباید در هر لحظه. هادی یعنی امّتی که هدایتش به دست اهل بیت است. ساقی یعنی سیراب‌کننده. از هر مورد، سه مولفه استخراج کرده‌ام.

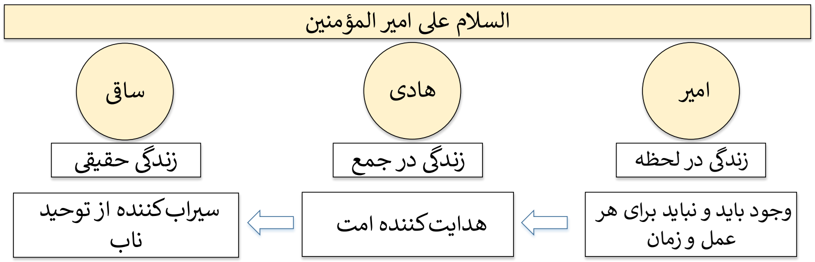

علی(علیه السلام) امیر حکومتی است که هدایت ایجاد می‌کند و از پرتو هدایت او نیازها برطرف می شود. این رویه، شهر حکم و حاکمیت ایجاد می کند. (شهر منظور ماه است به زبان عربی که ۱۲ عدد شهر در قرآن آمده است.)

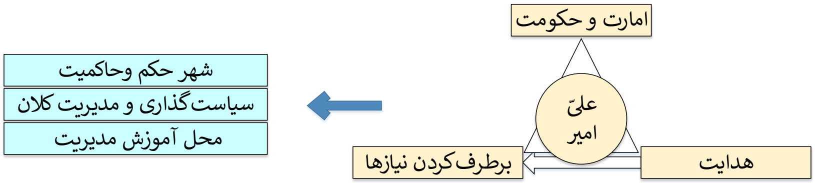

امام حسن(علیه السلام)؛ ابلاغ احکام الهی. تبعیت از پیشروی مراقب. امنیت و حفظ. شهر خدا آگاهی و پارسایی. نظام سازی تبلیغ برای گسترش توحید. محل آموزش.

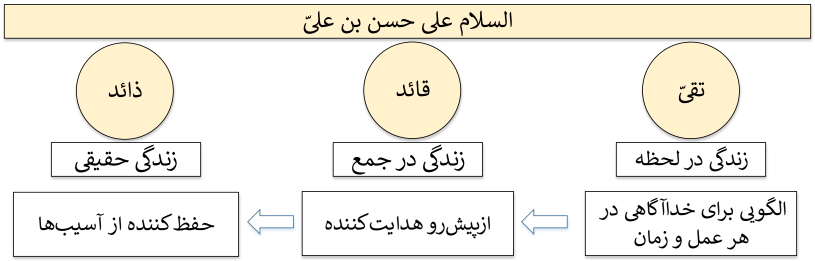

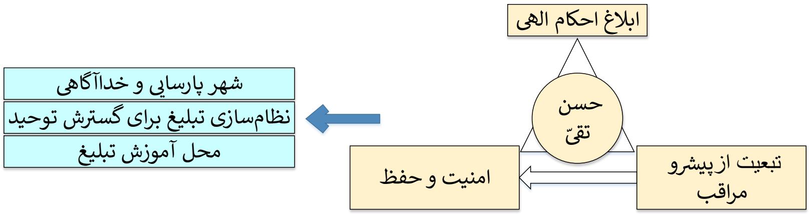

بنده فرض کرده‌ام که انسان‌ها در نظام حکومتی و حاکمیّتی‌شان، اهل بیت را وارد کنند. در این حالت اگر کسی بخواهد در ساحت مدیریّت خرد و کلان برود، باید به ساحت امیرالمومنین (علیه‌السلام) و مکتب ایشان نزدیک شود که شهر آن حُکم است. کسی که می خواهد به نظام تبلیغ برود، باید به شهر پارسایی و خدا آگاهی برود که محلّ آموزش تبلیغ است. محلّ ابلاغ احکام الهی است(زائد). در اثر تبعیّت از آن پیشروی مراقب، در امنیت قرار خواهی گرفت.

ولایت امام حسین(علیه السلام): تهییج برای دست‌یابی به کمال است. اگر بنا باشد مردم را به سمت کمال سوق دهیم، امام حسین(علیه السلام) مسول این کار هستند. نزول مواهب. شهر حسن و احسان و حسنه. نظام‌سازی زندگی حُسن‌محورانه. محل آموزش محبت، هنر و بِرّ. امام حسین(علیه السلام) مدرسه هنر است. هرکس بخواهد هنرمند شود باید به شهر(ماه) امام حسین(علیه السلام) برود.

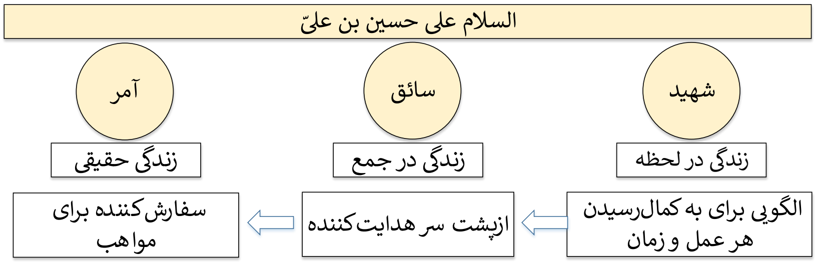

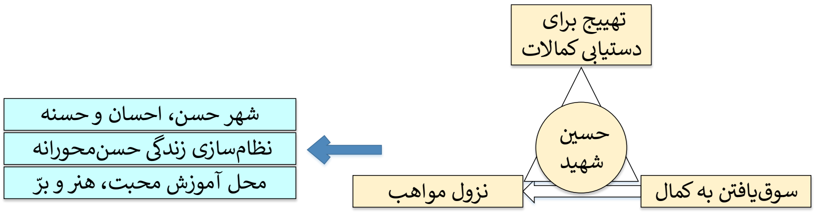

امام سجاد(علیه السلام): تبلیغ و جلوه‌بخشی به عبادت، تجمیع کمالات، تثبیت مواهب، زینت دادن عبادت؛ کسی که بخواهد کمالات را در خودش جمع کند، باید به زینت دادن عبادت مشغول شود و در این حالت مواهب در او تثبیت می‌شوند. امام سجاد(علیه السلام): شهر(ماه) عبادت و ذکر و ایمان. نظام‌سازی گسترش ذکر و کمال. محل آموزش دعا و نماز.

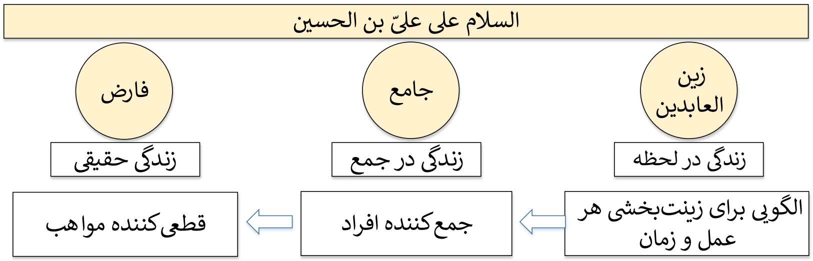

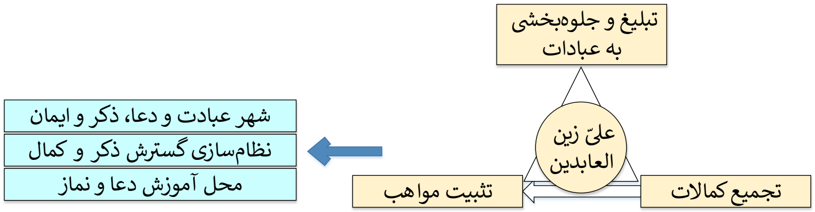

امام باقر(علیه السلام): تعلیم حقایق؛ کسی که بخواهد معرفت را گسترش بدهد باید به سراغ امام باقر(علیه السلام) برود تا مواهب در او گسترش پیدا کند. کسی که بخواهد معرفت در او زیاد شود، سراغ امام باقر(علیه السلام) در تعلیم و تفصیل حقایق برود. شهر علم و معرفت و نظام‌سازی معرفت به خدا، خود و جامعه و هستی. محلّ آموزش معرفت دینی.

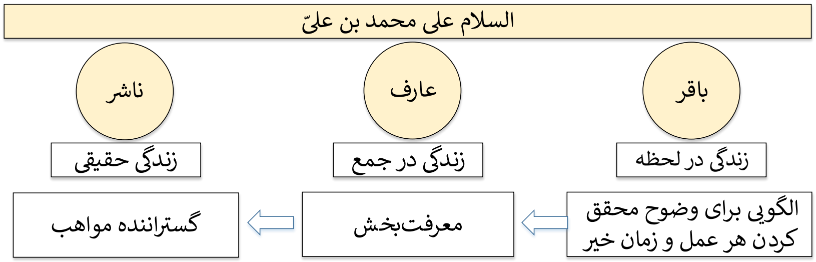

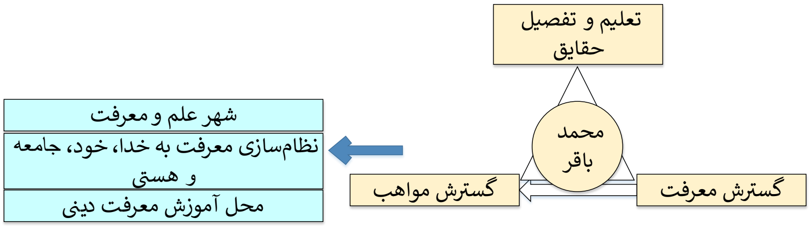

امام صادق(علیه السلام): هرکس بخواهد ثبت و تدبر گسترش پیدا کند، باید به توسعه و تنوّع امکانات روش‌های تعلیم حقایق مشغول شود و روش و کتابت بداند که در این صورت به حداکثر مواهب سوق پیدا می‌کند. شهر تدبّر و نشر، ثبت و کتاب. نظام‌سازی تدبّر و انتقال و بسط و معارف. محلّ آموزش جریان‌سازی تدبّر و فهم و انتقال معرفت دینی. انتقال بسیار مهم است.

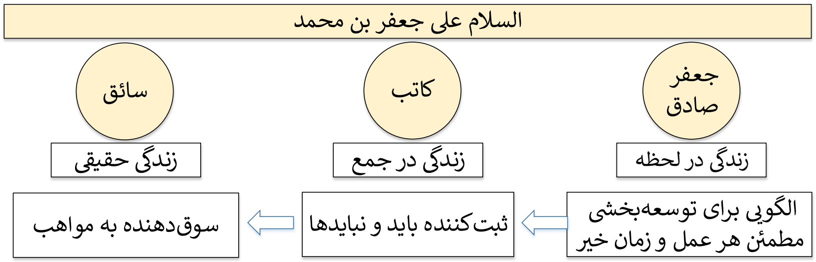

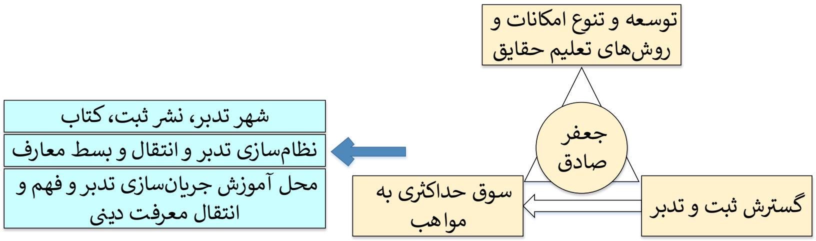

امام کاظم(علیه السلام): هرکس بخواهد همراه خوبان عالم باشد و جریان‌سازی خوبی کند، باید سبک زندگی منعطف و کریمانه داشته باشد و از موسی کاظم(علیه السلام) یاد بگیرد.

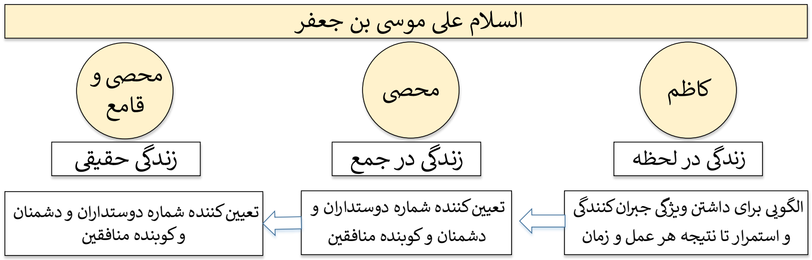

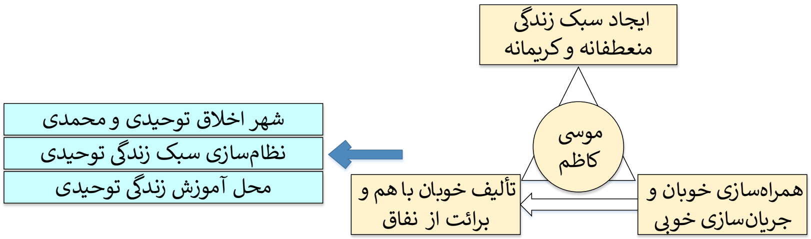

امام رضا(علیه السلام): تألیف خوبان با هم و برائت از نفاق. شهر اخلاق توحیدی و محمّدی. نظام‌سازی سبک زندگی توحیدی. محلّ آموزش زندگی توحیدی. هرکس بخواهد مسیرهای سخت برایش آسان و قابل تحمّل و سطح زندگی‌اش رضایت‌مندانه شود تا به رفتار و اخلاق زیبا دست‌یابی کند، باید علی بن موسی الرضا(علیه السلام) امامش شود. شهر مجد و صبر، شکر و رضا. نظام‌سازی ارتقای زندگی توحیدی. محلّ آموزش روش‌های ارتقای زندگی توحیدی.

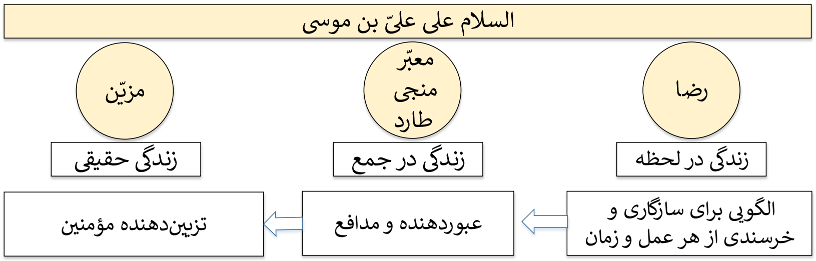

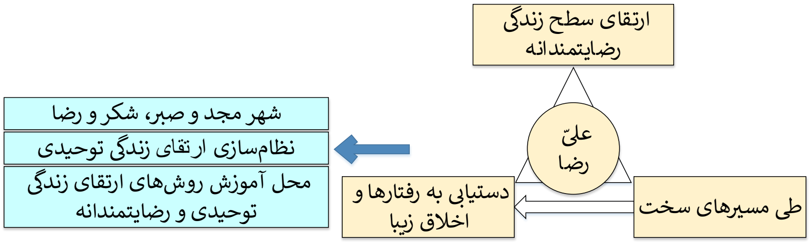

امام جواد(علیه السلام): هرکس بخواهد مقاومت و ایستادگی‌اش ارتقا پیدا کند، باید اهل مسابقه و سبقت گرفتن شود تا درجه‌اش بالا رود. شهر تزکیه و سبقت در خیرات. نظام سازی سرعت و دقّت در زندگی. محلّ آموزش سرعت، سبقت، دقت در دست‌یابی به صفات کمال.

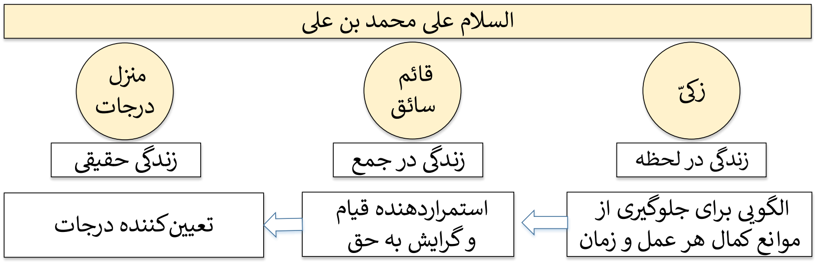

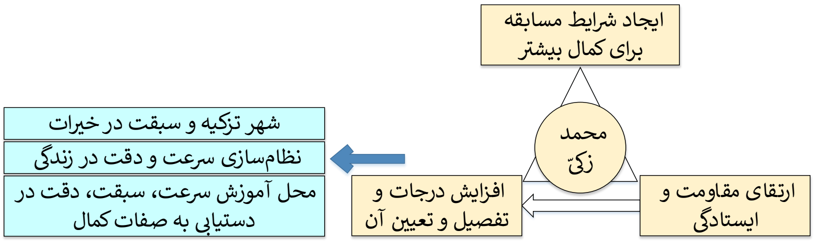

امام هادی(علیه السلام): هرکس بخواهد در عیب‌پوشی و دانایی بهره کامل داشته باشد، باید اقتدار کامل و قدرت شکست‌ناپذیری داشته باشد که از عنایت امام هادی(علیه السلام) به دست می‌آید و به کمال در زوجیّت راه می‌یابد. زوجیّت یکی از راه‌های اقتدار و عیب‌پوشی و لباس‌دار شدن است. شهر عزّت و تألیف. نظام‌سازی انواع تألیف، زوجیّت و ارتقای آن. محلّ آموزش اقتدار و عزّت از طریق انواع زوجیّت و تألیف.

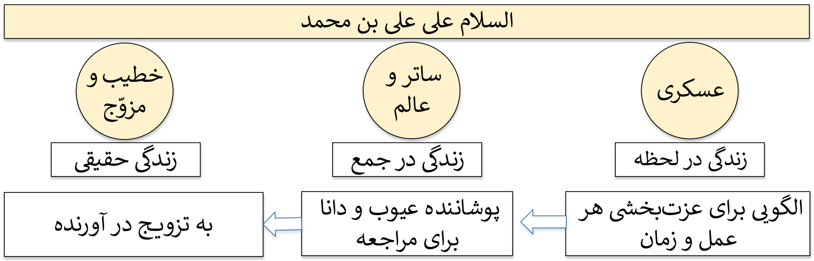

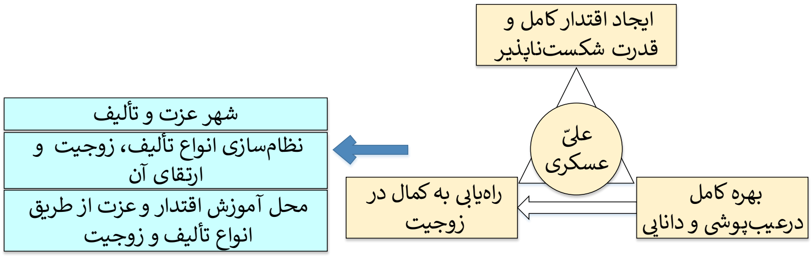

امام عسکری(علیه السلام): هرکس بخواهد در هر حالتی امکانات پیروزی برایش فراهم شود و هیبت پیش‌برنده‌ای داشته باشد، به علم بدون جهل دست یابد، به شهر امام عسگری(علیه السلام) برود. شهر قیام و جهاد. نظام‌سازی انواع مجاهدت. محلّ آموزش انواع مجاهدت برای فراگیری همه جانبه نظام توحیدی. مجاهدان در راه خدا در مکتب امام عسکری(علیه السلام) آموزش می‌بینند و به سراغ حضرت حجّت (عجّل الله تعالی فرجه) می‌آیند.

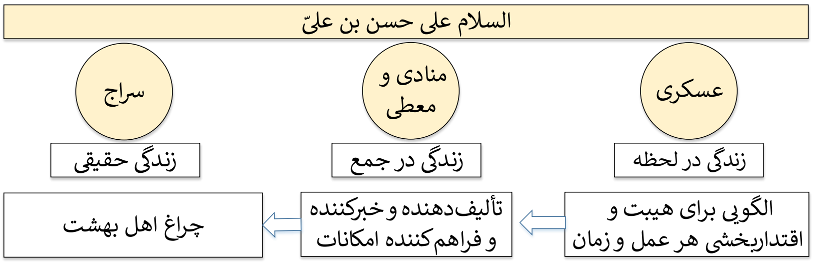

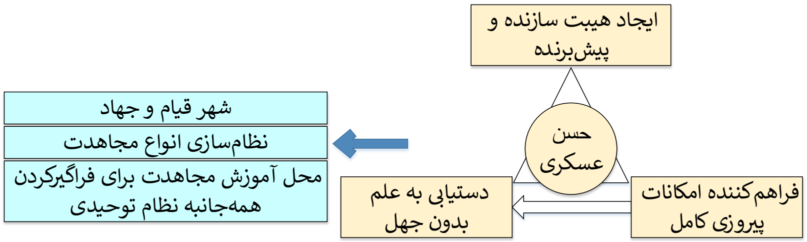

امام مهدی (عجّل الله تعالی فرجه): رفع نیازهای حقیقی، انتقال و گسترش حجّت، دست‌یابی به شفاعت کامل. شهر حجّت و هدایت. نظام‌سازی انواع هدایت و رشد. محلّ آموزش نظام‌سازی، جریان‌سازی، عملیات‌سازی برای هدایت و رشد.

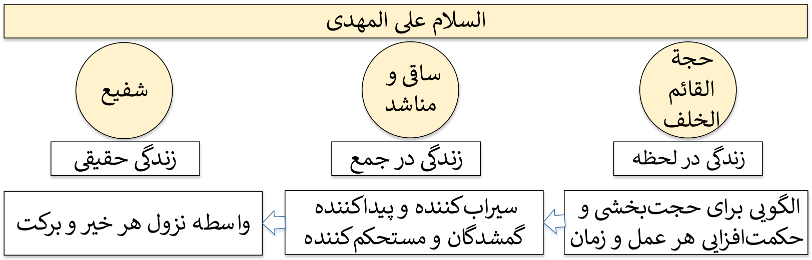

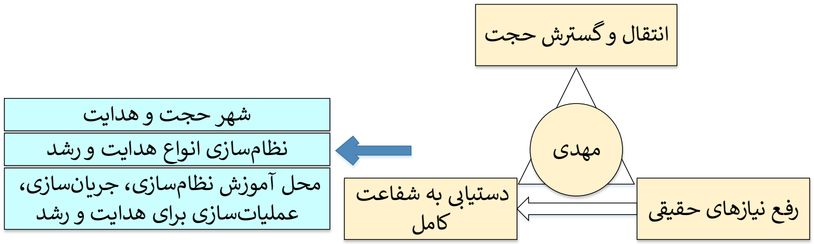

بنده این سه روایت را با روایت دیگری تلفیق کرده‌ام؛ هر ماه را به یک امام نسبت داده‌ام. از ماه محرّم تا ذی‌الحجّه. این موارد را با روایت باطن ایام تلفیق کردم. البته این کار قبلا راجع به ادعیه صحیفه فاطمیه انجام شده بود.

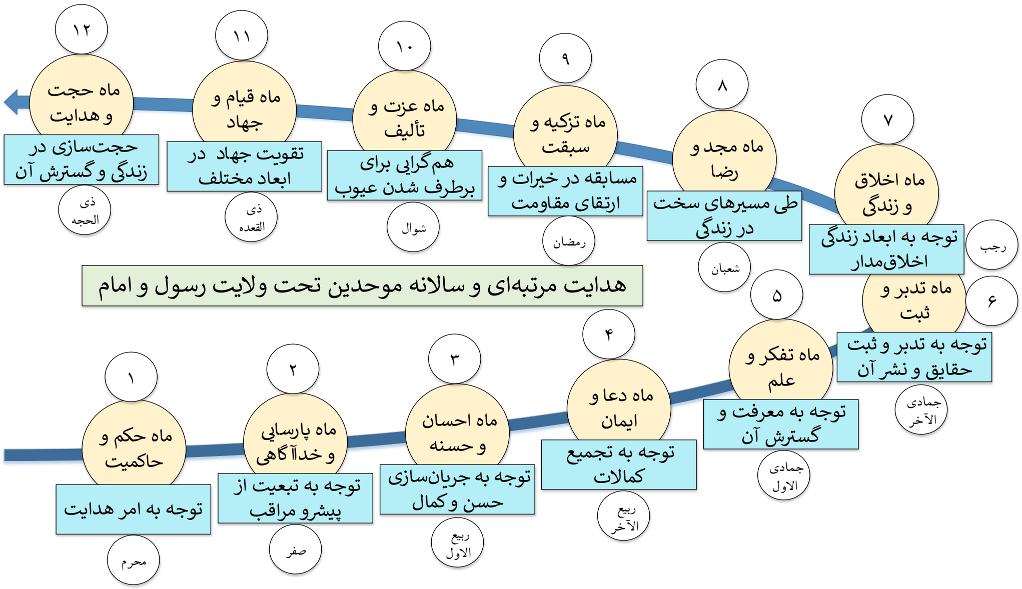

برای مثال؛

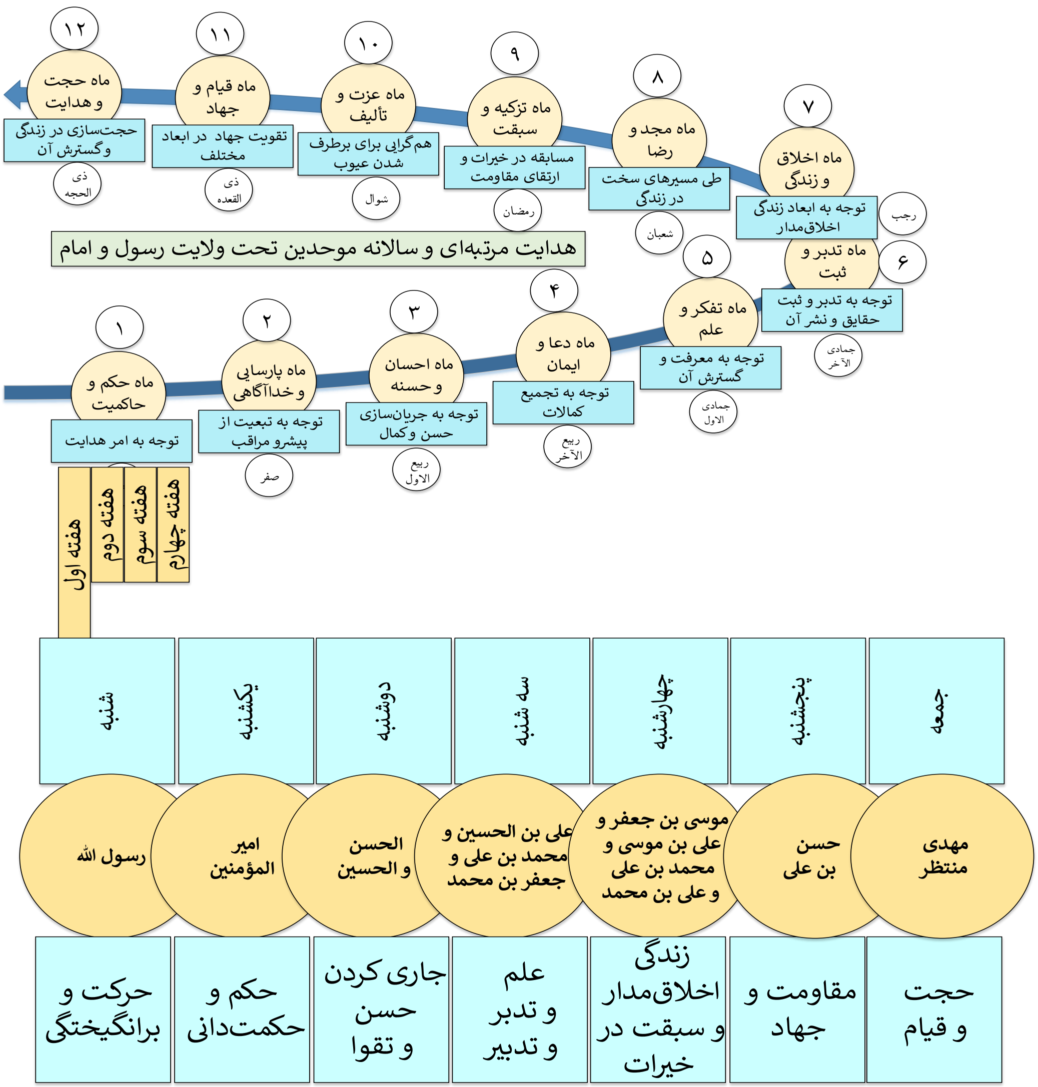

شنبه؛ حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله)، برانگیختگی و حرکت، انذار.

یکشنبه؛ امیرالمومنین(علیه السلام)، حکم و حکمت‌دانی.

دوشنبه؛ حسنین(علیهما السلام)، جاری کردن حُسن و تقوا.

سه شنبه؛ امام سجاد و امام باقر و امام صادق(علیهم السلام) علم و تدبّر و تدبیر.

چهارشنبه؛ امام کاظم، امام رضا، امام جواد و امام هادی(علیهم السلام)، زندگی اخلاق‌مدار و سبقت در خیرات.
پنجشنبه؛ امام عسکری(علیه السلام)، مقاومت و جهاد.

جمعه؛ مهدی منتظر(عجّل الله تعالی فرجه)، حجّت و قیام.

این‌ها موارد رشد یک انسان است: هفت سال اول و دوم و سوم و چهارم. هفت سال اول، ظهور دوره حرکت و برانگیختگی. هفت سال دوم، ظهور حکم و حکمت‌دانی. هفت سال سوم، ظهور دوره جاری کردن حسن و تقوا (حسن‌گزینی). هفت سال چهارم، دوره علم و تدبّر و تدبیر. هفت سال پنجم، دوره ظهور زندگی اخلاق‌مدار و سبقت در خیرات. هفت سال ششم، دوره مقاومت و جهاد و هفت سال هفتم، دوره حجّت و قیام.

بنده با توجه به ادعیه حضرت زهرا (سلام الله علیها) که با ایّام شنبه تا جمعه تطبیق داده‌ام و روایت دیگری که در رابطه با مغرب و عشاء و خصوصیّات آن‌هاست، خصوصیّات دوره‌های رشد را استخراج کرده‌ام. اگر انسان در هر عملی، به همه اهل بیت (علیهم السلام) توجه نماید، هر عملی حظّی از همه اهل بیت (علیهم السلام) می‌برد. در اثر این حظّ، به این موارد ارتکاز کند و در ذهن و نیّتش حاضر شود. نتیجه این ارتکاز این است که لحظه و روز و هفته و ماه و سال من، امام‌دار می‌شود. در این صورت است که اگر هفت سال از عمر من بگذرد، به همین منوال در هفت سال اول عمرم، رسول الله(صلّی الله علیه و آله) نوش جانم می‌شود و در دوره دومش امیرالمومنین(علیه السلام) را نوش جان می‌کنم و در دوره سومش حسن و حسین(علیهما السلام) را می‌فهمم، و الّا نخواهم فهمید. این‌ها مراحل فهم است. حسن و حسین (علیهما السلام) حقیقتی است که باید فهم شود.

راهش هم این است که فرد هر کاری که می‌کند، به طور فوری ۱۲ نیت در او فعال شود. ذهن انسان در لحظه این کار را کند. اگر کسی اختیاراً این کار را انجام بدهد، تکویناً محکوم به هدایت می‌شود. این برای ما مهم است که وقتی از دنیا می رویم، ما را نزد امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) ببرند و نه کس دیگری.

صلواتی ختم بفرمایید.

برای سلامتی همه خدمت‌گزاران به دین، صلواتی ختم بفرمائید.

قبل از شروع بحث، هرکس به رسم ادب و اضطراری که دارد حاجات قلبی خود و حاجات قلبی‌اش را نسبت به دیگران در نظر بگیرد که ان شاءالله این جلسه، جلسه دعا و ذکر باشد و به منظور اینکه این دعایی که در ذهن می‌آورید به ویژه برای کسانی که هنوز ازدواج نکرده‌اند، افرادی که ازدواج کرده‌اند و بچه‌دار نشده‌اند و کسانی که در تربیت جسمی و روحی فرزندانشان مانده‌اند، مستجاب باشد، صلوات دیگری ختم بفرمایید.

مباحث ایام فاطمیه را در این جلسات ادامه خواهیم داد. موضوع در خصوص امام دار شدن، شکوفا شدن، سیر رشد امت و به تبع سیر رشدی که هر فرد به واسطه امام باید داشته باشد، است که در چهار جلسه گذشته مطرح شد. افرادی که مباحث قبلی را را نشنیده‌اند می‌توانند از اینجا پیگیر جلسات باشند و چنانچه برایشان ابهامی وجود داشت، به جلسات گذشته رجوع کنند و یا می‌توانند تا تکمیل شدن کتاب صبر نمایند.

به طور بسیار مختصر اینطور مطرح شد که زمانی که انسان تحت تاثیر امامت قرار می‌گیرد، انتظار می‌رود به امت تبدیل شود و از سویی تا وقتی به امت تبدیل نشوند، مفهوم امت را درک نخواهد کرد. بین این دو ارتباط نزدیکی وجود دارد. روایت‌هایی مطالعه شد و در ادامه روایت‌های دیگری را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

یکی از بحث‌هایی که مطرح شد این بود که ما دوازده امام داریم و تاکنون فکر می‌کردیم که امام اول رحلت کردند و امام دوم جایگزین شدند و ... . احساس کردیم هر کسی در زمان خودش امامی دارد که او را از امامان قبل و بعد مستغنی می‌کند. تصورمان این بود که هر کس در هر دوره‌ای فقط امام عصر خودش را دارد و نیازی به فرزندان و یا پدران آن امام ندارد.

اما طبق نظری که از روایات استخراج شد بر حسب ظاهر این گونه نیست، وقتی بنا بر این باشد که نظام امامت داشته باشیم، می‌بایست دوازده امامی باشیم و در این راستا نمودارهایی ارائه شد.

امام اول داشتن یعنی؛ برای هر عملی و در هر زمانی بایدها و نبایدهایی داشته باشیم. امام دوم داشتن یعنی؛ برای خودآگاهی در هر عمل و هر زمان و الی آخر، الگویی داشته باشیم.

در همین خصوص در کتاب عوالم العلوم (خوب است کتاب را ببینید) آمده است که از پدران امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کنند تا به امام حسین (علیه السلام) برسد..، که روایت بسیاری عجیبی است و نشان می‌دهد که ما به همه اهل بیت (علیهم السلام) نیازمند هستیم.

«الفضائل و الروضة فی الفضائل لشاذان بن جبریل:

«بالاسناد» یرفعه إلی علی بن موسی الرضا، یرفعه إلی النسب الطاهر الزکی، إلی سید الشهداء الحسین بن علی علیه السّلام قال: قال لی أبی: قال أخی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:

من سرّه أن یلقی اللّه تعالی مقبلا علیه غیر معرض عنه، فلیوال علیّا.

و من سرّه أن یلقی اللّه تعالی و هو عنه راض، فلیوال ابنه الحسن علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه تعالی و هو لا خوف علیه، فلیوال ابنه الحسین علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و هو یمحّص عنه ذنوبه، فلیوال علیّ بن الحسین علیه السّلام السجاد.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و هو قریر عین، فلیوال محمد الباقر علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و هو خفیف الظهر، فلیوال جعفر الصادق علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و هو طاهر مطهّر، فلیوال موسی الکاظم علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و هو ضاحک مستبشر، فلیوال علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و قد رفعت درجاته، و بدّلت سیّئاته حسنات، فلیوال محمد الجواد علیه السّلام.

و من أحبّ أن یحاسبه اللّه حسابا یسیرا فلیوال علی الهادی علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و هو من الفائزین فلیوال الحسن العسکری.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و قد کمل إیمانه و حسن إسلامه، فلیوال الحجّة صاحب الزمان القائم المنتظر المهدی «م ح م د» بن الحسن.

فهؤلاء مصابیح الدجی و أئمّة الهدی و أعلام التقی، فمن أحبّهم و تولّاهم، کنت ضامنا له علی اللّه الجنّة[۲۷].»

هر کس دوست دارد خدا را ملاقات کند در حالیکه خدا به او رو می‌کند و از او اعراض نمی‌کند، باید ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) را بپذیرد.

---

[۲۷] عوالم العلوم و المعارف والأحوال-الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، النصوص، ص ۲۹۱

هر کس دوست دارد خدا را ملاقات کند در حالیکه خدا از او راضی است، ولایت امام حسن (علیه السلام) را بپذیرد.

هر کس دوست دارد خدا را ملاقات کند و به مقامی برسد که نگرانی برایش متصور نشود، ولایت امام حسین (علیه السلام) را بپذیرد.

هر کس دوست دارد خدا را ملاقات کند و خداوند گناهانش را بیامرزد، ولایت امام سجاد (علیه السلام) را بپذیرد.

هرکس دوست دارد چشمش روشن شود و قُره العَین داشته باشد، ولایت امام باقر (علیه السلام) را بپذیرد.

هرکس دوست دارد خدا را ملاقات کند در حالی‌که وزر و وبالش کم باشد و مسئولیت‌هایش به گردنش سنگین نباشد، ولایت امام صادق (علیه السلام) را بپذیرد.

هرکس دوست دارد خدا را ملاقات کند در حالیکه طاهر و مطهّر است، باید ولایت امام موسی (علیه السلام) را بپذیرد.

هر کس دوست دارد خدا را ملاقات کند در حالیکه هم خندان است و هم بشارت به او داده شده است، پس ولایت امام رضا (علیه السلام) را بپذیرد.

هر کس دوست دارد درجه‌اش بالا رود و سیئاتش به حسنات تبدیل شود، ولایت امام جواد را بپذیرد و ....

این روایت زمانی نقل شده است که هنوز اهل بیت (علیهم السلام) همه متولد نشده بودند اما حضرت رسول (صلّی الله علیه وآله) فرموده‌اند باید ولایت ایشان پذیرفته شود.

سِرّ این موضوع را در «نقش ائمه در امت سازی» قبلا بیان کردیم و روایت‌ها در این باب از حد شمارش خارج شد. به ویژه در کتاب عوالم العلوم مجموعه این روایت‌ها جمع آوری شده است. بحثی که پیگیر آن شده‌ایم این است که بر اساس ولایت اهل بیت (علیهم السلام) باید اتفاقاتی در زندگی ما رخ دهد که البته به این مطالب قبلا اشاره کردیم و دوازده حالت شرح داده شد و به بحث شب و روز رسیدیم.

ولایت‌پذیری را در سه بُعد نسبت به هر عمل و در هر زمان و بعد نسبت به حرکت و قیام و بُعدی که نسبت به نتیجه-بخشی و حرکت است، مطرح کردیم. این موارد چرخه ایجاد می کند.

نموداری بر اساس کتاب «شکوفایی امت»

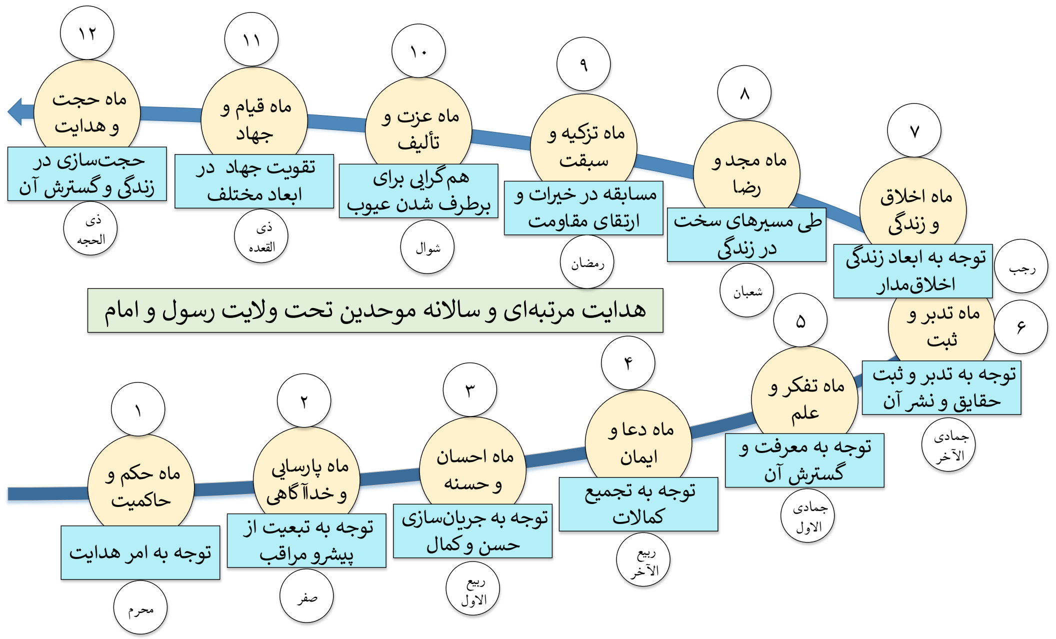

طبق آیات قرآن دوازده امام، معادل دوازده ماه در نظر گرفته می‌شود. ممکن است کسی بگوید اینکه در قرآن نیامده است! اما در روایات آمده که منظور از این دوازده شهر در آیه، اهل بیت (علیهم السلام) هستند. این یک روایت عادی نیست که بخواهیم از آن راحت بگذریم.

اگر قصد داشته باشیم که نظام ولایی را در زندگی فردی پیاده کنیم، باید هر ماه را به امامی منسوب کنیم و نسبت به امری که به هر امام نسبت داده شده است، خود را ملزم کنیم.

ماه اول، ماه محرم است که توجه بیشتر باید بر روی «حکم‌ها، حاکمیت خدا و دین» باشد. عنوان ماه محرم توجه به حکم‌ها و حاکمیت‌ها شود. به حکم‌ها توجه و خود را ارزیابی کرده و نقاط ضعف خود را در این زمینه اصلاح کنیم. این ماه، ماه احیای دین است. «محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است»، این پیام حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه) است.

بنده ماه محرم را ماه اول در نظر گرفته‌ام که البته الزامی نیست، شما می‌توانید ماه دیگری را ماه اول قرار دهید. در روایت بیان نشده است که محرم ماه فلان چیز است اما به ائمه عنوان و هر امام را در امری مهم جلوه داده است.

ماه دوم را ماه صفر، ماه «پارسایی و خداآگاهی و پر رنگ شدن تقوا» قرار داده‌ایم.

ماه سوم ماه ربیع الاول است که «پر رنگ شدن احسان و حسن» در این ماه صورت می گیرد.

ماه چهارم، ماه ربیع الاخر ماه «دعا، ایمان، ذکر و توجه به تجمیع کمالات» است.

ماه پنجم، ماه «تفکر و علم» می‌باشد. لازم است تفکر انسان و ارزیابی علم به صورت سالیانه بررسی شود.

ماه ششم، ماه «تدبر و ثبت» است که انواع ثبت‌ها از جمله ثبت‌های علمی و خاطره‌ای را می‌توان انجام داد.

ماه هفتم، ماه «اخلاق، زندگی و توجه به ابعاد زندگی اخلاق مدار و سبک زندگی توحیدی» خواهد بود. در این ماه رجب باید دید و بررسی کرد که سبک زندگی ما چگونه است و از کفار در زندگی ما چه سهمی وجود دارد.

ماه هشتم، شعبان است. ماه «مجد، رضا و طی مسیرهای سخت در زندگی» و همچنین ماه آزمون بندگی است.

ماه نهم، ماه رمضان، ماه «تزکیه و سبقت در خیرات و ارتقاء مقاومت» خواهد بود.

ماه دهم بسیار مرتبط با نماز عید فطر و ماه «عزت و تألیف» است.

ماه یازدهم، مرتبط با «قیام وجهاد» است.

ماه دوزادهم، ماه «حجت، هدایت و همچنین ماه عبادت‌های خاص و چله گرفتن‌ها» می‌باشد.

یکی از راه‌های امام دار شدن این است که انسان در زندگی‌اش هر ماه را به نام امامی ثبت کند، در این صورت هر ماه برای انسان نماد یک امام می‌شود و ماه‌هایش امام‌دار می‌شوند. بر این اساس روایت دیگری قبلا خوانده شد که در آن حتی هفته‌ها و روزها را هم به امام منصوب کرده بود، بدین گونه که شنبه باطن رسول الله است و.. . در روایتی دیگر نیز شنبه را به اسم رسول الله و الی آخر بیان کرده‌اند. در این روایات دوزاده امام به هفت روز تجمیع می‌شوند. امام هفتم تا دهم باطن چهارشنبه و امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) باطن دوشنبه ذکر شده‌اند.

هر روز را می‌توان به امامی اختصاص داد. در روزها هم امامان یادآوری می‌شوند. سیر رشد انسان‌ها با این ماه‌ها و روزها مشخص می‌شود. اگر انسانی تحت ولایت ائمه (علیهم السلام) قرار بگیرد یعنی در هر روز و ماه به موارد گفته شده توجه کند، هفت دوره در زندگی‌اش ظهور می کند؛ دوره اول دوره حرکت و برانگیختگی، دوره دوم، دوره

حکم و حکمت‌دانی و دوره سوم، دوره جاری کردن حسن و تقوا خواهد بود. ممکن است دوره، هفت یا شش یا چهار سال باشد اما در هر صورت دوره است و از چند سال تشکیل می‌شود. این موارد را بر اساس آیات و روایات برای دوره‌های رشد قبلا استخراج کرده‌ایم.

وقتی ماه‌ها امام دار شوند، دوره‌های زندگی انسان نیز امام‌دار می‌شوند که البته دوازده دوره نیست بلکه هفت دوره مطرح می‌شود. هفت را بر اساس روزها در نظرگرفته‌ایم که دارای فشردگی هستند و البته می‌توان حتی دوزاده دوره سه ساله نیز داشت. به عنوان مثال دوره سوم که دوره نوجوانی است، زمان «آموزش تدبر و تدبیر» است یا دوره چهارم دوره «ظهور زندگی اخلاق‌مدار و سبقت در خیرات» است. دوره پنجم که حدود ۲۵ تا ۳۰ سالگی است دوره «مقاومت و جهاد» است و دوره آخر دوره «حجت و قیام» است که فرد به مقام رهبری دست پیدا می‌کند.

فرض کنید حضرت آقا (مد ظله العالی) اعلام کردند که سال اقتصاد مقاومتی است. بعد می‌بینند که می‌بایست چند سال بگذرد تا اقتصاد مقاومتی شکل بگیرد و بعد دهه اقتصاد مقاومتی می‌گذارند. بنابراین باید در دهه اقتصاد مقاومتی و سال اقتصاد مقاومتی دوازده مؤلفه ایجاد کنید. در صورتیکه این دوازده مؤلفه با هم محقق شود، می‌توان نامش را اقتصاد مقاومتی گذاشت. برای هر ماه روی یک موضوع و مؤلفه کار شود.

اگر کسی بخواهد واقعا عمل کند و شعار ندهد، حتما باید شعار را مولفه‌بندی و هر ماه روی یک مولفه کار کند. اگر کسی بخواهد واقعا کار کند، می‌بایست تفصیل دهد و مولفه‌بندی کند. بعد که مولفه‌ها معلوم شد، می‌توان مولفه‌ها را تجمیع کرد.

در روایات بر روی روزها و ماه‌ها این کارها زیاد انجام شده است و ما بر اساس الگوهای موجود در روایات انجام داده‌ایم.

آخر بحث ما باید به کاربردی منجر شود. کاربردش این است که باید امام‌دار کردن زمان‌ها اتفاق بیفتد. هرکس بتواند زمان‌های خود را امام‌دار کند، امام‌دار می‌شود.

خیلی از افراد اظهار می‌کنند که وقتی به عتبات می‌روند، شئونات مختلف امامان (علیهم السلام) برای آنان ملموس نیست. چرا این تفاوت‌ها احساس نمی‌شود؟

انسان باید به این سوال پاسخ دهد که آیا حس شب با حس روز برایش متفاوت است یا خیر؟ آیا دریافت‌های معنوی او طی روز و شب تغییری کرده است یا خیر؟ اگر روز و شب فرد در دریافت‌های ملکوتی‌اش یکسان باشد، در این صورت نمی‌تواند تفاوت بین ائمه (علیهم السلام) را احساس کند!

لازم است از جایی به بعد زندگی ما تغییر کند. اولین مشکل در زندگی ما، عدم تمایز بین شب و روز از نظر دریافت‌های ملکوتی است و یا اساسا ممکن است دریافتی نباشد. وقتی شب و روز شما متفاوت شد، می‌توانید بررسی کنید نوع ارتباط شما با خدا در شب و روز چگونه تغییر می‌کند. وقتی که شب دار شدی و توانستی با تلاش شب و روزی را متفاوت کنی، حالا وقت اوقات دار شدن است. صبح‌دار شوی، ظهردار شوی، دریافت‌های ملکوتی صبحانه، ظهرانه و عصرانه‌ات و... باید متفاوت باشد. باید پنج وقت داشته باشی. امام مغرب را نماز مغرب قرار می-دهد و امام عشاء را نماز عشاء قرار می‌دهد. نمازها با هم فرق دارد. در ابتدا یک قصد است و بعد کم‌کم به دریافت-های متفاوت تبدیل می‌شود.

انسان دارای ابعاد بسیاری است و دریافت‌های متفاوتی دارد. خدا انسان را مظهر اسماء مختلف قرار داده است. در وقت سحر، اسم «غفور رحیم» جاری می‌شود و به همین دلیل «استغفار» توصیه شده است. پس گام دوم، وقت‌دار شدن و گام سوم روزدار شدن است. نماز صبح روز یکشنبه، نماز ظهر دوشنبه و... .

روز یکشنبه کدام ماه؟ این موارد انسان را تحریک می‌کند و علم و معرفت در انسان از طریق زمان القاء می‌شود. اگر کسی از این طریق وارد شود، برای کسب معرفت نیازی به بلا ندارد. اگر انسان با این مولفه‌ها درس بگیرد، نیازی به بلا نیست.

انسان اکثر اوقات جلب کننده بلاها است، چون معرفت القایی است و انسان مجبور می‌شود که در مواجهه با حادثه-ای قرار بگیرد تا بفهمد. بنابراین انسانی که می‌داند عالم بر مدار مواجهه و القائات است، باید این مواجهات را تنظیم کند تا حقایق بر او جاری شوند.

توبه و پذیرش برای...	مغرب
ذخیره‌سازی و تصمیم‌سازی برای..	عشا
آغاز اقدام در...	صبح
مقابله با آسیب‌های ...	ظهر
بهره‌مندی از مواهب ...	عصر

مغرب محل توبه و پذیرش است و می‌بایست در این زمان انسان توبه و پذیرش داشته باشد. در مغرب توجه داشتن به خدا و آمادگی برای دریافت حقایق لازم است.

عشاء، وقت ذخیره‌سازی و تصمیم‌سازی برای زندگی است. در وقت عشاء لازم است تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی را شروع کرد.

صبح، زمان آغاز و اقدام و ظهر، مقابله با آسیب‌ها است. ظهر که می‌شود ممکن است خیلی چیزها بدست آورده باشید و خیلی چیزها را بدست نیاورده باشید. در این زمان آسیب‌ها نمود پیدا می‌کنند. رفتارها باید رفتار بهره‌مندی و مقابله‌ای باشد. از یک طرف باید از دستاوردها استفاده کرد و از سویی دیگر باید با آسیب‌ها مواجهه شد.

عصر زمان بهره‌مندی از مواهب و خیر گرفتن برای کارهای بعدی محسوب می‌شود. این موارد ماتریسی درست می‌کنند که در روزها ضرب می‌شوند؛ مثلا می‌شود مغرب شنبه.

بنابراین می‌توان گفت مغرب شنبه توبه‌ای از جنس برانگیختگی خواهد داشت. مغرب یکشنبه، توبه‌ای می‌خواهد که انسان را از ندانستن حکم و حکمت خارج کند و باید از غفلت‌هایی که در حوزه حکم و حکمت است، توبه کرد. مغرب دوشنبه، توبه از حسنه و تقوا نداشتن، مغرب سه شنبه، توبه مهیا شدن برای تدبر، مغرب چهارشنبه، توبه از بی‌اخلاقی و مغرب پنجشنبه، توبه برای جهاد می‌باشد، توبه از مواردی که مقاومت نکرده و باید توبه کند و آماده جهاد

شود. عشاء شنبه، تصمیم گیری برای حرکت، عشاء یکشنبه، تصمیم‌گیری برای حکمت‌دانی و عشاء دوشنبه، تصمیم گیری برای تقوا و ارتقا حسن در نظر گرفته شده است.

این مطالب می‌بایست به ما آموزش داده می‌شد. در حال حاضر برای این مطالب در ذهن ما جایی وجود ندارد. این موارد باید در هفت سال دوم گفته می‌شد. تمایز روز و شب و تفاوت دریافت‌ها لازم بود در هفت سال دوم بیان می-شد. اوقات در دوره هفت سال سوم یعنی دوره نوجوانی باید به فرد ارائه می‌شد. از نوجوانی باید صبح‌دار می‌شدیم. نظام آموزشی اجازه نمی‌دهد چنین اتفاقی بیفتد!

اولین حمله شبه نظام شیطان، گرفتن اوقات و بالسویه کردن شب و روز است که بسیار خطرناک می‌باشد. در واقع با این کار دریافت‌های ملکوتی یک موجود پاکیزه ملکوتی و فطری را غصب می‌کند، که اگر چنین نبود، این انسان می‌بایست زمانی که وارد عشاء یکشنبه می‌شد شروع به تصمیم‌گیری برای پر شدن از حکم و تقوا می‌کرد. اگر فردی از ابتدا اینگونه تربیت می‌شد، اکنون مشکلی پیدا نمی‌کرد. این برنامه‌ریزی دوره نوجوانی است.

از اسماء اهل بیت «جبران‌کنندگی» است به شرطی که برای جبران همت به خرج دهیم.

برای ما امکان بیشترین سهم را در القاء معنویت دارد در حالیکه در روایات، زمان است که بیشترین القاء را برای معنویت دارد. آنقدری که زمان حامل معنویت است، مکان حامل معنویت نیست.

زمان ذات عمل انسان است و تفوّق دارد. اصل معنویت در زمان است و مهم‌ترین خباثت شیطان در زندگی انسان، غصب زمان است و بیشترین اغوای شیطان در زمان است. حتی در تولد نوزادان عنصر زمان است که سلامت نوزاد را از حیث سلامت به بیماری سوق می‌دهد. در روایات خوانده‌اید که برای بچه‌دار شدن زمان را ذکر کرده‌اند. این موارد بر پایه زمان بوده است. شرک شیطان بوسیله زمان اتفاق می‌افتد و احیای زمان از رسالت‌های قرآن و ائمه (علیهم السلام) است.

این مثال را در نظر بگیرید؛ می‌خواهید در رویش گیاه بذری بکارید، اینکه در چه زمینی می‌کارید و چه آبی می-دهید، مهم است. نور و ظلمت عامل اصلی رویش است، روز و شب. حتی محدودیت وجود یک گیاه در مکانی، بر اساس تمایلش به میزان نورخواهی است. سهم نور نسبت به بقیه شرایط نود و نه به یک است! خاصیت تسخیر انسان

در پرورش گیاهان وجود دارد. ایجاد زمان‌های مجازی برای گیاهان و تغییر در سرعت رشد گیاه توسط انسان اتفاق می‌افتد و می‌تواند مثالی برای رشد خود انسان باشد؛ یعنی صبح و ظهر و عشاء درست کنیم.

نمازهای قضایی که می‌خوانیم برای خودمان شبیه‌سازی زمان‌ها است.

شبانه روز از مغرب، عشاء، صبح، ظهر و عصر تشکیل شده است.

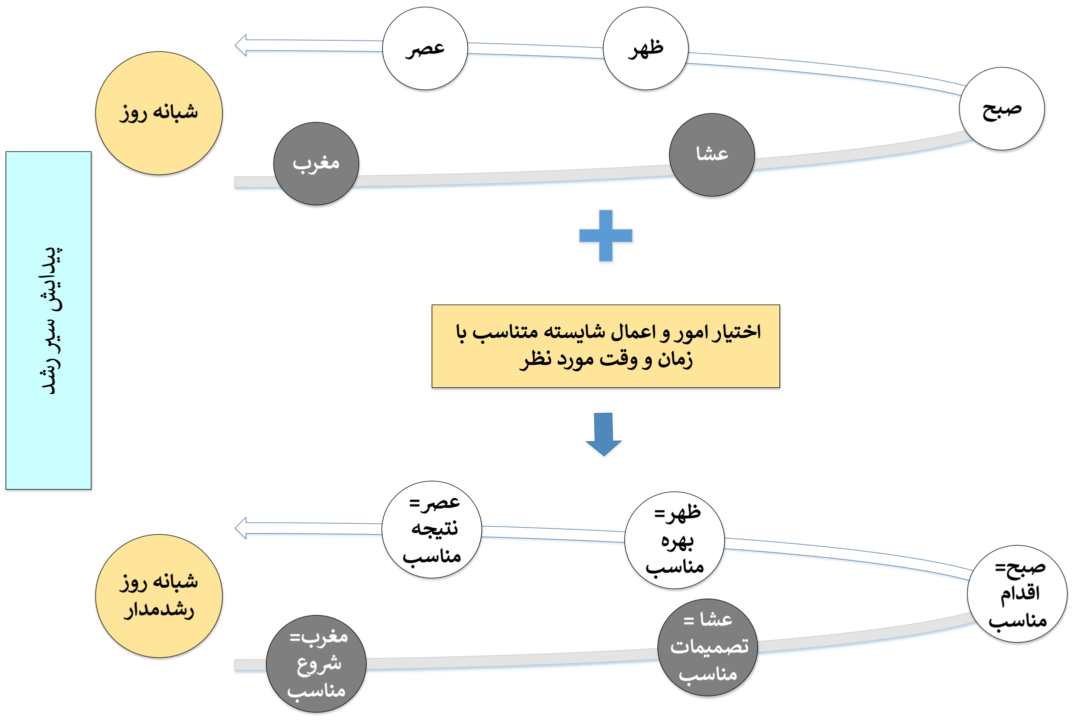

این مهم است که انسان همین مقدار ادب عبودیت داشته باشد که در هر زمان کاری که مقتضی آن زمان است، انجام دهد. در این صورت شبانه روز فرد، شبانه روز رشد مدار خواهد شد؛ یعنی مغرب‌دار می‌شود، عشاء‌دار می‌شود. یعنی شروع‌های مناسب، تصمیم‌های مناسب، اقدام‌های مناسب، بهره مناسب و نتیجه مناسب پیدا می‌کند و سیر ایام خواهد داشت. دو کار انجام شده است که فردا شب خدمتتان خواهیم گفت..

این روایت بسیار عجیبی است که دیدیم:

«عبد الواحد بن عبد اللّه، عن محمد بن جعفر القرشی، عن ابن أبی الخطّاب، عن عمر بن أبان، عن ابن سنان، عن أبی السائب قال: قال أبو عبد اللّه جعفر بن محمد علیه السّلام: اللیل اثنتا عشرة ساعة، و النهار اثنتا عشرة ساعة، و الشهور اثنا

عشر شهرا، و الأئمة علیهم السّلام اثنا عشر إماما، و النقباء اثنا عشر نقیبا و إنّ علیّا ساعة من اثنتی عشرة ساعة و هو قول اللّه عز و جل «بَلْ کَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَ أَعْتَدْنا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِیراً»[۲۸].

شب ۱۲ ساعت، روز ۱۲ ساعت، ۱۲ ماه و دوازده ائمه و نقیب‌ها ۱۲ می‌باشد.

روایتی بدون ذکر ربط‌ها بیان شده است که در خانه اگر کس است یک حرف بس است! حتی ساعت‌ها را هم امام‌دار کرده است و این حد انسان است که می‌تواند در هر ساعتی دریافتی متناسب با آن ساعت داشته باشد. این موضوع به دقیقه‌ها و لحظه‌ها تسرّی پیدا می‌کند و کاری می‌کند که تو در تمام لحظاتت امام‌دار شوی. خداوند نمی‌پسندد که کسی در لحظه‌ای بدون امام زندگی کند. بدون امام زندگی کردن برای یک فرد به معنای عدم حیات است.

حضرات شئونات مختلفی دارند و باید در هر شأنی، شئونات ایشان رعایت شود. اگر امام را دیدید، جسم‌شان در بین جسم‌ها است، اشکالی ندارد که به ایشان غذا تعارف کنید. از سویی ارواحشان در بین ارواح است و این فرد در شأن روح، روحش در بین ارواح است اما نباید بگویی او مثل من است. برخی در مورد اهل بیت (علیهم السلام) غلوّ می‌کنند. ساعات باید علی‌دار شود؛ یعنی در هر لحظه وجود حکم الهی که رسول را همراه داشته باشد و این یعنی علی‌دار بودن. این می‌شود علی‌دار بودن، اما ناگهان ما به ظاهر رجوع کردیم وآنجایی که می‌بایست شأن جسمانی او را می‌دیدیم، ندیدیم و اینگونه شد که ائمه (علیهم السلام) همه در سنین کم شهید شدند و میانگین سنی حضور ایشان در دنیا نهایت حدود چهل سال است که به خاطر عدم درک حقیقت است و اینکه در موقعی که می‌بایست برای جسم آنان شأن قائل می‌شد، اینگونه نشد. این یکی از اشکالات ما نیز هست، زمانی که حضرت حجت (عَجل الله تعالی فَرجَه الشَریف) ظهور می‌کنند، برخورد با ایشان خیلی سخت و گران تمام می‌شود. نمی‌توانیم بپذیریم که ایشان کاری کنند که یک انسان عادی دیگر هم انجام می‌دهد، مثلا بگویند مجلس خبرگان بگذاریم.

این بحث، با شأن حقیقی اهل بیت (علیهم السلام) تناسب ایجاد می‌کند و ان شاءالله ما را امام‌دار نماید.

شب بسیار مقدس است چون مفهومش با حضرت صدیقه (سلام الله علیها) خیلی مرتبط است و درک شب معادل درک حضرت صدیقه (سلام الله علیها) است.

---

[۲۸] عوالم العلوم و المعارف والأحوال-الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، النصوص، ص ۲۷۳

درک شب مقدم بر درک روز است لذا موفقیت در روز وابسته به موفقیت‌های شب است. هر ناکامی که انسان دارد وابسته به عدم موفقیت در شب است. باید اولِ شب، کمی استراحت کند و بعد بیدار شود و کمی نماز بخواند و بخوابد و بی‌قراری کند. اگر در شب بی‌قراری‌هایمان را نکنیم، در روز تلافی آن را بر سر مردم در می‌آوریم!

اگر کسی شب نداشته باشد، نمی‌تواند ظلم نکند! اگر سبک زندگی درست شود و موبایل‌ها کنار گذاشته شود، خیلی چیزها درست می‌شود. مجالس علمی در شب داشتن خیلی خوب و مفید است.

ان شاءالله خداوند به یمن میلاد حضرت زهرا (سلام الله علیها) ما را به شکلی که خودشان می‌خواهند در مسیر دوازده امامی شدن قرار دهد و ان شاءالله همه نواقصی که بر ما گذشته است، جبران شود، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

برای سلامتی خودتان و همه دوست‌داران اهل بیت (علیهم السلام) و به خصوص همه زنان و مادران مومن اسلام، صلواتی بفرستید.

ان‌شاءالله که امشب را به عنوان شب قدر در ذهن تداعی می‌کنیم. حضرت صدیقه(علیها السلام) طاهره(علیها السلام) در روایات به عنوان شب قدر یاد شده‌اند. اگر هم شب تولد ایشان شب قدر نباشد، حتما به شب قدر ختم می‌شود.

بحثی را آغاز کرده‌ایم که باید به جایی برسانیم وگرنه بحث‌های ناتمام به کاری نمی‌آید و ممکن است بخشی از حرف‌ها به صورت نامفهوم باقی بماند.

انسان سیر زندگی دارد که ما آن را با نام زمان می‌شناسیم. انسان از تولد تا مرگ سیری را طی می‌کند و این مربوط به هر مخلوقی است ولو اینکه برای ما خیلی ملموس نباشد. گیاهی که کاشته می‌شود یک بذر است، تنه در آن ایجاد می‌شود، باید رشد کند و سیری را طی کند تا میوه دهد و ظاهرا تمام شود. این سیر مربوط به همه مخلوقات است.

آنچه در زندگی دنیا مهم است، این سیر است. از قبل از دوره جنینی و از دوره صُلب و رحم پدران و مادران، جریان بوده و وقتی به دنیا می‌آید تا از دنیا برود، همه یک سیر است. ممکن است کسی ازدواج نیز نکند اما در صُلب و رحم‌های بقیه انسان‌ها تأثیر می‌گذارد. این بحث از جهت سیر آن خیلی اهمیت پیدا می‌کند.

در مورد این سیر خیلی صحبت شده است و نکات زیادی در مورد آن گفته شده است. باید دوکار انجام دهیم: از منفعت‌ها و ضرورت‌های این بحث باید بگوییم.

اگر زندگی انسان را یک سیر و یک عمر معمولی ۶۰ تا ۷۰ ساله در نظر بگیریم. باید برای طول عمر دعا کنیم. در هر سالی و یا در هر دو سالی و یا در هر چند سالی اتفاق مهمی در زندگی انسان می‌افتد که قبل از آن این اتفاق نبوده است. بچه‌ای حرف می‌زند، راه می‌رود و توان‌های مختلفی پیدا می‌کند. حیات با این سیر بسیار قرین است. گرفتن زمان از انسان یعنی مرگ. همانطور که انسان در سیر زندگی طبیعی خود، قدرت‌ها و توان‌های مختلف را پیدا می‌کند، در سیر معنوی خود نیز توان‌هایی به تدریج به او داده می‌شود و همه توان‌ها یک مرتبه در ظرف وجودی فرد قرار نمی‌گیرد. این در سیر طبیعی تقریبا مشخص شده است.

در کتاب‌های روان‌شناسی و طبی این توان‌ها گفته شده و زمان آن نیز مشخص است. اما در منابع دینی و حتی منابع جدید روان‌شناسی کمتر به خصوصیات معنوی انسان پرداخته می‌شود و آن هم به دلیل اینکه غرب، انسان را موجودی متفاوت در تفکر و سیطره و تسخیر می‌داند و توان معنوی خاصی برای او در نظر نمی‌گیرد و این البته از محرومیت‌های علوم غربی در حوزه انسان است.

در روایات نیز، روایات کمی داریم که بگوید هر خصوصیتی مربوط به چه دوره‌ای است. آنقدر کم است که نمی-توان آن را تبدیل به آیین‌نامه اجرایی کرد. ما نمی‌توانیم از این موضوع غفلت کنیم چون ممکن است دوره‌ای بگذرد و فیوضاتی به ما نرسد. شاخص ارزیابی ما برای دریافت فیوضات چیست؟ زندگی انسان فقط همین نیست و او دارای آخرتی است. انسان باید به رشدهایی برسد. کسی نمی‌تواند بگوید این موضوع را رها کنیم..، بلاخره یک چیزی می‌شود! داد وستد انسان در سنین مختلف متفاوت است از کجا معلوم من این داد و ستد را دارم؟ و شاخص-های ارزیابی من برای بررسی داد وستدها با غیب چیست؟

هر کدام از امامان شیعی برای ما، شاخص مرتبه‌ای از مراتب رشد است.

انسان باید در دوره اول ویژگی‌هایی را پیدا کند و به اسلام رسول الله(صل الله علیه و آله و سلم)، مسلمان شود.

دوره دوم به اسلام امیرالمومنین(علیه السلام) و... مسلمان می‌شود.

اگر هر دوره‌ای را خواستید بشناسید، باید ویژگی آن امام در آن دوره محقق شود.

برای اینکه متوجه شوید هر دوره‌ای چه ویژگی باید داشته باشد، واضح‌تر از این نمی‌شود گفت که شما دوازده امامی شوید و برای شما در هر دوره‌ای امامی تجلی کند. وقتی انسان کامل می‌شود که به همه مراتب رشد رسیده باشد و دوازده امامی شود.

ممکن است کسی بگوید من این‌ها را قبول ندارم و نمی‌شود که این‌ها مرتبه باشند. به هر حال اگر بپذیری که سیر انسان مرتبه‌ای است باید شاخص‌های آن را بگویید و این از طریق امامان شیعه (علیهم السلام) گفته شده است.

بر اساس دعاهای هفته حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) ویژگی‌های دوره رشد را استخراج کرده‌ایم.

این دوره‌ها را می‌توان به سه دوره؛ طفولیت، جوانی وکهولت و یا به پنج دوره؛ طفولیت اول، طفولیت دوم، جوانی، میانسالی و پیری و یا به هفت دوره؛ دوره اول رشد از تولد تا هفت سالگی، دوره دوم رشد از هفت سالگی تا چهارده سالگی، از چهارده سالگی تا هیجده و.... تقسیم کرد و یا می‌توان آن را به دوازده دوره تقسیم کرد؛ تولد تا دو سالگی، دو تا چهارسالگی، چهار تا شش سالگی و... سی و دو تا چهل سالگی و چهل سالگی به بعد، دوازده دوره می‌شود.

باید در هر دوره‌ای اتفاقات خاصی بیافتد. هدف دوره باید معلوم باشد و تعلیم و تربیت همه باید درصدد تحقق ویژگی‌های دوره‌ها باشد. زمانی می گوییم این هفت دوره با یک دعا متناسب است. دوره اول را با روز شنبه تبدیل به یک ذکر می‌کنیم که در هفت سال اول باید این ذکر محقق شود. این می‌شود ویژگی‌های دوره اول. دعاهای روزانه نماد آن دوره‌ها است و برای اینکه انسان فراموش نکند هر روز شنبه باید این اتفاق بیافتد تا به زمان و موعد خودش برسد.

بین دعاهای روزانه و ویژگی‌های دوره رشد که از دعا استخراج می‌شود، ارتباط برقرار می‌کنیم. استخراج ویژگی-های دوره‌های رشد از دعا بسیار عجیب است و این باید با آنچه قبلا تحقیق شده است، هم‌خوانی داشته باشد.

طبق روایت شریف که فرمودند شنبه اسمی برای رسول الله (صل الله علیه و آله وسلم) است (یکی از روایات می-گوید باطن آن روز و روایت دیگر می‌گوید اسم آن روز) و یکشنبه اسمی برای امیرالمومنین (علیه السلام) و دوشنبه اسمی است برای امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و سه شنبه اسمی است برای علی بن الحسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد (علیهم السلام) و چهارشنبه اسمی است برای موسی بن جعفر، علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد (علیهم السلام) و پنجشنبه اسمی است برای امام حسن عسکری(علیه السلام) و جمعه اسمی است برای امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف). حالا این به دوره‌های زندگی تبدیل می‌شود.

دوره اول؛ روز شنبه، ظهور یوم رسول الله (صل الله علیه و آله و سلم)؛ دوره حرکت و برانگیختگی:

بچه من وقتی هفت ساله شد، باید ظرفیت دریافت رحمت و رزق معنوی متناسب او فراهم شود و در پناه سرپرست قرار بگیرد و توان دریافت و وسعت لازم را داشته باشد. این دوره، دوره ذخیره سازی و مقاوم سازی است. دوره حرکت و برانگیختگی که فرد مستعد برای دریافت رزق می‌شود. کاری نمی‌کنیم که اسم آن بدی باشد یعنی پیش

روی بچه دعوا نمی‌کنیم و او مهربانی می‌بیند تا ظرفیت مهربانی او بالا رود. دعا و میل به نماز پدر و مادر را می‌بیند و اقتضای رحمت و رزق برایش فراهم می‌شود. کار پدر و مادر نشان دادن جلوه‌های رحمت و رزق است.

در دوره اول باید کاری کرد که او مایل به رحمت الهی شود و رزق معنوی برای او موضوعیت داشته باشد. باید او ارتباط پدر و مادر با خدا را ببیند. حالا فرد دعا می‌کند برای روز شنبه یعنی برای دوره اول رشد خود یا فرزندش دعا می‌کند که باید چنین چیزهایی برای او فراهم باشد، این می‌شود «ذکر». برای هر هفته را می‌توان برای خود و فرزندان خواند. دعای روز شنبه حضرت را به عنوان مرحله رشد بخوانید، خیلی جالب است که مو به مو می‌گوید تا چه باید بکنید. به عنوان ویژگی‌های رشد دوره اول می‌توان خواند تا فهمید که برای بچه در دوره اول چه باید کرد. اینها خیلی جالب است و بنده شخصا هنگام نوشتن آن‌ها، مبهوت‌شان شدم. بیشترین تبعاتی که به بچه‌ها می‌رسد عدم رحمت پدر و مادر نسبت به هم است و این بچه‌ها را مضطرب می‌کند و خزائن رحمت را می‌بندد. نگویید بچه چه گناهی دارد، به هر حال انسان باید بپذیرد که رفتارش بر زندگی دیگران اثر تکوینی دارد و می‌تواند اقتضای هدایت ایجاد کند. باید طفل نشاط در زندگی را در هفت سال اول از پدر و مادر ببیند. بچه باید در این دوره شادابی در راه خدا را ببیند. دعای روز شنبه را بخوانید به نیت اینکه کارهای دیگری که برای شما نشده است، توسط حضرت صدیقه (علیها السلام) و با دعای او برایمان جاری شود. این فقط دعا نیست بلکه یک جریان و اتفاقی است که باید در این دوره بیافتد.

دوره دوم؛ روز یکشنبه، ظهور یوم امیرالمومنین(علیه السلام)؛ دوره حکم و حکمت‌دانی:

یوم یعنی شبانه روز. دوره دوم، دوره حکم و حکمت‌دانی است. در دوره رسیدن به بلوغ که فرد باید بفهمد وظایفی دارد. اینکه هر بایدی و نبایدی حکمتی دارد و این غایت دوره است. دوره تفکر، دوره عبودیت، دوره خیرگزینی است.

مولفه‌های این دوره دو دسته هستند: دست یابی به عوامل فلاح، نجاح و صلاح . فلاح یعنی کاری می‌کند که به نتیجه برسد. کودک ما باید سیر «از- تا» را ببیند و در او قصد متولد شود.

سیر که متولد شد باید ببینید چه چیزی او را به نتیجه می‌رساند و چه چیزی آن را خوب می‌کند و چه چیزی آن را اصلاح می‌کند. باید رَستن و رسیدن و اصلاح را بفهمد. اگر کار خرابی کرد چگونه باید آن را درست کند. درک قدرت اصلاح مربوط به دوره دوم است.

انابه یعنی قدرت رجوع داشتن. فرد حقیقت را در قوه حافظه خود قرار دهد و اذن او واعیه شود و توکل و تضرع داشته باشد. تضرع قدرت شیر خوردن است یعنی بداند برای رسیدن به نتیجه باید زحمت بکشد. تضرع گریه‌زاری نیست بلکه معنایش شیر خوردن است یعنی بپذیرد رسیدن به موهبت زحمت دارد و مَیسر نیست! کار قمار و قرعه همین است و مَیسر است. در حالیکه چنین نیست، تو باید کار کنی تا پول در بیاوری. باید در گزاره‌ها قدرت ارجاع داشته باشد و حواس‌پرت نباشد و بتواند تکیه کند و خودش را مستقل نداند. تکیه را بلد باشد و تضرع کند و برای تکیه کردن وجه قائل باشد.

در ابتدا با فلاح و رستن باشد؛ از همان اول صبح با بداخلاقی و بی‌نتیجه‌گی شروع نکند و در آخر طوری باشد که به پیروزی و مقاصد الهی برسد و وسط هم صلاح باشد. انسان است، خرابکاری می‌کند اما باید درست کردن را هم بلد باشد!

فلاح به نسبت تقوا مرتبه دارد. فلاح در اینجا مثل شکفتن بذر و از دل خاک بیرون آمدن است.

دعای صباح امیرالمومنین(علیه السلام) داستان این فلاح را به نحو اتمّ و اکمل بیان می‌کند. صبح را طوری آغاز کنی که به فلاح رسیده باشی مثل کشاورزی که جوانه زدن بذرهایش را می‌بیند. بحث را در فضای عقلی می‌بریم. قبلا فهمیدیم این دوره، دوره خیرگزینی است. و بعد می‌بینیم طبق تحلیل عقلی این انطباق وجود دارد. در روایات تحلیل عقلی بسیار مهم می‌شود و حتی از خود روایت مقدم می‌شود یعنی تا تحلیل عقلی نشوند، قابل استفاده نیستند.

دوره سوم؛ دوشنبه، ظهور یوم الحسن و الحسین (علیهم السلام)؛ دوره حسن و تقوی:

محور دوره سوم یعنی دوره دبیرستان، دوره کنترل و مراقبت و ایجاد روابط حسنه با خود و با دیگران است. درکتاب حسن‌گزینی این موارد گفته شده است و آنچه الان با دعا می‌گوییم در حد معجزه است که تا این حد مولفه‌ها منطبق می‌شود. قوّت در عبادت و آداب‌دانی و تبصّر در کتاب و حجت‌دانی و ارتباط با کتاب و فهم حکم است. دور از دسترس نبودن قرآن و آموزش تدبری قرآن. در این دوره است که باید دور نبودن از ولایت، از او اخذ شود.

در تحقیقی در مورد حسن، عناصر خلاقیت بدست آمد که در آن احسان، تفکر، قرائت، علم و الهام به عنوان عناصر خلاقیت شناخته شد.

دوره چهارم؛ سه‌شنبه، ظهور یوم علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد (علیهم السلام)؛ دوره علم و تدبر و تدبیر:

ذکر در مواجهه با غفلت‌ها، شکر در مواجهه با ذکرها، تطبیق قول شایسته با نیت، توجه به مغفرت و توجه به رحمت، انجام اعمال صالح و برخورداری از درستی افعال.

دوره چهارم دوره دانشگاه و دوره ازدواج است. دعا کنیم ازدواج سهل و ساده شود و این مرحله تاخیر نیافتد و نماز آدم‌ها قضا نشود.

ذکر در مواجه با غفلت‌ها: جامعه غافل است از ازدواج من اما من باید حواسم باشد. جامعه غافل است از آموزش و کار من اما من باید خودم بروم و یاد بگیرم. در این سن فرد به خاطر غفلت‌های جامعه لطمه زیادی می‌خورد. به بلوغ رسیده‌ای، برو دنبال جهزیه خودت! برو راهش را پیدا کن تا ازدواج کنی. باید ذهن و فکر و خلاقیت را به کار بست و برود به خانه بخت.

شکر در مواجهه با ذکرها: پدر مادرت خانه و ماشین خریده‌اند، خوب شکر کن. ناشکری بچه‌ها در این سن پدر و مادرها را پیر می‌کند.

تطبیق قول شایسته با نیت: باید وقتی می‌خواهد کار شایسته انجام بدهد، از همین‌جا قول و فعلش یکی شود.

توجه به دعا و ذکر: انسان خیلی باید با دعا و ذکر به مغفرت توجه کند. حتی در خانواده‌ات دلت می‌گیرد. غربت داشتن مهم نیست، اینکه در موقع غربت چه می‌کنی مهم است.

انجام اعمال صالح: اگر در این سن فرد زیاد کار نکند، لطمه‌های زیادی می‌بیند. در این دوره بسیار نیازمند عمل است. خیلی خطاها در این دوره انجام می‌شود. اکثر کسانی که در این دوره ازدواج می‌کنند می‌گویند چون تجربه نداشتیم خیلی اشتباه کردیم. دوره چهارم شبیه دوره اول طفولیت است. مقطع دوره اول و چهارم این گونه است که هر اتفاقی او را به هم می‌ریزد.

دوره پنجم؛ چهارشنبه، ظهور یوم موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد (علیهم السلام)؛ دوره سبقت در خیرات:

این تجمیع امامان(علیهم السلام) خیلی اهمیت دارد. در دوره چهارم و پنجم یک مرتبه هفت امام در آن تجمیع می‌شود. مسئولیت پیدا کرده است، رفته سرکار! توجه به عین خدا در حراست شدن. عین خدا یعنی خدا می‌بیند. توجه به رکن خدا یعنی خدا می‌تواند و توجه به اسم خدا در حراست.

در دوره پنجم که فرد در محیط کار قرار گرفته است، دوره سبقت در خیرات است. فرد سرش درد می‌کند برای مسئولیت و خودش را به عین و رکن و اسماء خدا وصل می‌کند و انواع کارها را می‌پذیرد. کم می‌خوابد و کم می-خورد و این‌ها ارزش است. مسئولیت قبول کردن و عهده‌دار جمعی شدن، ارزش است.

دوره ششم؛ پنجشنبه، ظهور یوم حسن بن علی(علیه السلام)؛ دوره جهاد و مقاومت:

در فکر توسعه دین خدا و آبادانی و سعی در تحقق تقوا و عفاف و سعی در عمل حبّ و رضایت خدا و تامین غنا برای فقر و تامین علم وحلم برای کسانی که جهل دارند، است. مقاومت و استمرار شکر و طاعت و ذکر و....دوره، دوره کم آوردن‌ها می‌شود. کسانی که از جبهه رفتن‌شان پشیمان شده‌اند این مربوط به آسیب‌های این دوره است. خیلی‌ها که استمرار در عبادت ندارند از کارهای خوب قبلی‌شان توبه می‌کنند این دوره نیاز به صبر و استمرار دارد. تجربه کرده است و بد عهدی زیاد دیده است پس کم می‌آورد!

دوره هفتم (آخر)؛ جمعه، ظهور یوم مهدی منتظر (عجل الله تعالی فی فرجه الشریف)؛ دوره حجت و قیام همه جانبه:

امام زمان یعنی کسی که تو را حجت دار می‌کند در موجّه‌تر شدن و نجات یافته‌تر شدن و مقرّب‌تر شدن و این فردآماده شلیک برای رفتن پیش خداست! قیام در اخلاص عمل. حالِ فرد، تقاضای دو رکعت نماز خالصانه می‌شود. این مربوط به امام مهدی‌دار شدن است. تا دغدغه کسی مقرّب‌تر شدن نباشد، امام زمان‌دار نمی‌شود. قیام برای اتصال دائم به صلوات، قیام برای محبوبیت نزد خدا.

همین موضوع را به نسبت تعقیبات باید پیگیری کرد.

امروز دوره را در روز، فشرده‌سازی کردیم و بعد باید روز را در اوقات و ساعات ببریم.

این کار در من آرزو درست می‌کند و من را از فضای دنیایی خارج می‌کند. این می‌شود موضوع من، برای خروج از دنیاگرایی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم

لا أُقْسِمُ بِهذَا الْبَلَدِ (۱) وَأَنْتَ حِلٌّ بِهذَا الْبَلَدِ (۲) وَوالِدٍ وَما وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ فِی کَبَدٍ (۴) أَیَحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ (۵) یَقُولُ أَهْلَکْتُ مالاً لُبَداً (۶) أَیَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ (۸) وَلِساناً وَشَفَتَیْنِ (۹) وَهَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ (۱۰) فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَما أَدْراکَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَکُّ رَقَبَةٍ (۱۳) أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ (۱۴) یَتِیماً ذا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ کانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولئِکَ أَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ (۱۸) وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا هُمْ أَصْحابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَیْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَةٌ (۲۰)

براساس روایتی، می‌فرمایند «هر کس بعد از تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها)، ۱۰۰ مرتبه استغفار کند، همه گناهانش بخشیده می‌شود»[۲۹]. همه بعد از نماز، تسبیحات حضرت زهرا (سلام الله علیها) را به جا آوردیم و اگر الان هر نفر، ۴ مرتبه ذکر استغفار بگوید، ان شاءالله ۱۰۰ مرتبه می‌شود و مشمول این روایت خواهیم شد. در این جلسه قصد داریم ادامه بحث امامت و شکوفایی امت به واسطه امام را دنبال کنیم. بنابراین در ابتدا مروری بر مباحث گذشته خواهیم داشت.

۱. انسان دارای شأن فردی و جامعه‌ای به نام شأن جامعه‌ای امت است. نام شأن فردی نیز، امت است اما امتی که فقط امام و فرد در آن وجود دارد. پس انسان در هر حالتی امت است و هیچ‌گاه فردِ تنها نیست. با این وجود گاهی به عملکرد خود فرد توجه می‌کنیم و زمانی دیگر جامعه را بررسی می‌نماییم. مانند اینکه در موقعیتی می‌گوییم مردم ایران این کار را انجام می‌دهند و حالت دیگر این است که بگوییم ما این کار را انجام می‌دهیم؛ یعنی خود من! حتی ممکن است جمعیت را کوچک کنیم و بگوییم من این کار را انجام می‌دهم و یا مدرسه قرآنی انجام می‌دهد. در هر حالت، شأن انسان نیازمند امام است اما نیازها متفاوت است، سه عنوان برای این نیازها بیان کردیم. ابعاد نیاز به ولایت در هر عمل خیر (فردی)، ابعاد نیاز به ولایت در حرکت و قیام (اجتماعی) و ابعاد نیاز به ولایت در نتیجه بخشی (فردی و اجتماعی).

[۲۹] وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۲۳، ح ۳

۲. امامت، دارای فرآیندی از امامی به امام دیگر است که سیر تکامل انسان را شامل می‌شود. انسان در هر حالت باید ۱۲ امامی باشد؛ یعنی امامت دارای سیر یا مراتب است. از امام اول تا امام دوازدهم.

۳. برای انسان زمان مطرح می‌شود و همه این اتفاقات در بستر زمان رخ می‌دهد. به همین خاطر چرخش زمین به دور خورشید، در حالتیکه خورشید، امامت یا ولایت فرض شود و اینکه انسان تابع امام باشد، سن انسان را تشکیل می-دهد. سن معنوی انسان، تابع امام‌داری او می‌باشد. امام دار بودن، انسان را از ظلم و جهل خارج می‌کند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند: «مَنْ ماتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إمامَ زَمانه مَاتَ مِیتَةً جَاهلیَّة».[۳۰] گاهی ائمه به ۱۲ ماه تشبیه شده‌اند؛ یعنی اینکه انسان دارای اجل یا دوره‌ای است که در آن دوره طفولیت، نوجوانی و ... باید برای او اتفاقاتی رخ دهد، این ۱۲ ماه یا ۱۲ امام در تمام نظام زندگی یک انسان، در هر دوره یک اتفاق است که بر اساس ادعیه حضرت زهرا (سلام الله علیها) مطرح شد. برای مثال اینکه در دوره اول که انسان امام‌دار و امیرالمومنین‌دار می‌شود، چه خصوصیاتی دارد؟

۴. بحث شب و روز را مطرح کردیم. یک نمونه مثال کاربردی از این مباحث این است که در هر دوره از زندگی انسان، توان‌هایی اظهار می‌شود. در دوره اول برانگیختگی، حرکت و نشاط است. برای اینکه این دوره‌ها در این فرد فعال شود، باید در تک‌تک روزها، ساعات و لحظاتش این اتفاقات رخ دهد. این ۱۲ مورد را به ماه یا ساعت یا حالت‌های مختلف می‌توان تعبیر کرد. نکته مهم این است که بتوانیم در هر کاری این ۱۲ مورد را در نظر بگیریم. بعد از در نظر گرفتن این ۱۲ مورد، عمر انسان به تدریج مقطع بندی می‌شود؛ یعنی در هر دوره‌ای یکی از این موارد که بحث کردیم شکوفا می‌شود.

چگونه انسان علی دار می شود؟ (منظور از علی، اسم و حقیقت آن است) وقتی که انسان علاقه‌مند باشد، حرف خدا را بشنود. در انتخاب شغل یا رشته تحصیلی، چگونه انسان می‌تواند علی‌دار شود؟ برای اینکه آن کار را انجام دهد یا ندهد، باید با خشیت و پذیرش به دنبال حکم خدا باشد و خودش علوّ نداشته باشد. قصد و خواسته‌اش این نباشد که از غیر خدا حکم بگیرد. در مجموع اگر فردی در هرکاری که می‌خواهد انجام بدهد، به دنبال حکم آن برود و حکم آن عمل را به تفصیل بداند، توانسته علی‌وار عمل کند حتی اگر به ظاهر شیعه نباشد. اما اگر کسی به ظاهر

---

[۳۰] مناقب ابن شهرآشوب، ج۱، ص۲۴۶

شیعه باشد اما در عمل خشیت نداشته باشد و حکم خدا را نخواهد، نداند و نپذیرد، علی‌وار نیست. امامت امیرالمومنین با «حکم و پذیرش حاکمیت الهی» احراز می‌شود.

امامت امام حسن (علیه السلام) چگونه احراز می‌شود؟ «بیّنه پارسایی و خدا آگاهی». اینکه برای عمل خود حکم دارم و می‌دانم که باید این کار را انجام دهم و در اجرای آن عمل، باید به یاد خدا باشم. یاد خدا منشا همه تحولات است. برای یاد کردن خدا، باید جلوه‌های خدا را یاد کنم؛ مثلا جلوه اسم رحمن، رحیم و هادی خدا را به یاد داشته باشم و بدانم خدا همیشه محافظ من است. من اگر خدا را یاد کنم، یعنی خدا را حاضر و خود را در محضر او می-بینم، پس با ادب رفتار می‌کنم، کارهای زیبا انجام می‌دهم و انسان باحیایی می‌شوم. این همان ولایت امام حسن (علیه السلام)، یعنی بروز حُسن است.

این فرآیند مانند حدیث کساء است با این تفاوت که سیر آن تا ۱۲ امام است. مرحله اول این است که انسان کار را با حکم حاکم انجام دهد و حاکمیت را بپذیرید. دوم، مراقبت کردن است.

سوال: بیّنه داشتن با حُسن رفتار کردن متفاوت است؟

- بیّنه، داشتن دلیل واضح برای عمل است؛ به معنای چراغ روشنی است که مسیر را روشن می‌کند؛ مثل خورشید. حسین‌دار شدن، «احسان و حَسنه» ایجاد می‌کند. بعد از حکم داشتن و مراقبت کردن، باید آن حکم را جاری کنیم. در واقع احسان، به کمال رساندن عمل است. احسان به غایت رساننده صفات کمال است. یعنی کار را به نحو احسن انجام دهیم. حسین نه به معنای حُسن کوچک، بلکه کمال حُسن منظور است. آن حُسن قبلی که آغاز شد باید تا جایی که ممکن است به کمال خود برسد. پس اگر من بخواهم شغلی انتخاب کنم، باید ببینم حکم آن چیست. چگونه می‌توانم در رابطه با آن، بیشترین و بهترین جلوه الهی را جاری کنم. سپس صفات کمالی که به واسطه آن شغل و حرفه، احتمال وقوع دارد، درک کنم و میل به کمال طلبی را در خود فعال نمایم.

سوال: این بحث چه ارتباطی با اسرع بودن کشتی نجات اباعبدالله (علیه السلام) دارد؟

- اسرع بودن حضرت به این ترتیب است که شما از طریق یادگیری در خارج دارای مراتب حسن می‌شوید؛ مثل اینکه معلم خوبی دارید که اهل حسنه و بروزات کمال است..، همین مقدار که می‌بینید، کمال از ناحیه او به شما منتقل می‌شود. خاصیت احسان این است که شدیدا انسان را مجذوب خود می‌کند و یکی از خصوصیات حسین این است که سطح کمال طلبی را در فرد به نهایت می‌رساند؛ یعنی برای کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم خودمان را پایین نمی‌بینیم.

خاصیت علی بن الحسین (علیه السلام) این است که انسان را به عبودیت و عبادت سوق می‌دهد. انسان همین مقدار که حکم خدا را انجام می‌دهد، احساس عبد بودن می‌کند. عبادت یعنی اینکه انسان در حال انجام مسلک است. فرض کنید یک نفر، کاری برایش مانند نماز عبادت باشد. این فرد چه روحیه‌ای پیدا می‌کند؟! عبادت به معنی این است که همان عبودیت، شاکله و تشخص پیدا می‌کند. در واقع تا امام حسین (علیه السلام)، عبودیت فعال می‌شود و از امام سجاد (علیه السلام) به بعد، عبادت فعال می‌شود. عبودیت به معنی تابع حکم خدا شدن است و عبادت به معنی انجام کار مشخص و معلوم مثل نماز برای خدا می‌باشد. آداب، مراسم و مناسک پیدا کردن است. پس امام سجاد (علیه السلام)، کار انسان را که در ذیل حکم و با کمالات در حال انجام است را صورت عبادت و زینت می‌دهد که به ایشان زین العابدین می گویند. پس ایشان «عبادت کردن آن عمل» هستند. امام باقر (علیه السلام)، آن عملی که به این مرحله رسیده است را با مواجهه‌های مختلف روبرو و سپس با علم همراه می‌کند و استمرار می‌دهد. فرض کنید برای انجام کاری علم نداشته باشید، در این صورت استمرار آن دچار مشکل خواهید شد. کار محمد باقری شدن این است که «استمرار عمل به وسیله علم» را طلب می‌کند. شما مشغول کاری شده‌اید. حکم دارید. خدا را ناظر دانستید. کمالات و حُسن را در خود جاری کردید. به عبادت رساندید. حالا باید آن را استمرار بدهید تا به نتیجه برسد. این مرحله به علم احتیاج دارد که در اثر علم تفصیلی ایجاد می‌شود.

سوال: آیا ممکن است عملی تا این مرحله برسد و علم باعث متوقف شدن آن شود؟

- علم، شکل آن عمل را تغییر می‌دهد. به همین خاطر شما عملی را شروع می‌کنید، به دلیل علمی که حاکم می‌شود، ممکن است صورت‌های مختلف پیدا کند. ممکن است فردی کاری را آغاز کند، وسط کار به این نتیجه برسد که باید کار دیگری هم انجام دهد. این در اثر امام محمد باقر (علیه السلام) دار شدن است.

سوال: اگر کاری انجام شود و تا این مرحله برسد اما علم پیدا کنیم که از ابتدا این کار خوب و مفیدی نبوده است، اشکال در کدام مرحله است؟

ـ این کار از ابتدا، یعنی از مرحله امیرالمومنین‌دار شدن دچار خطا بوده است. امامت هر قسمتی که خطا داشته باشد، آن عمل در همان قسمت دچار مشکل می‌شود. این مراتب مشخص و واضح هستند. اگر خداوند قدیم که بوده و هست و خواهد بود، بی‌نهایت انسان‌های مختلف در کره‌های گوناگون بوجود آورد، نظامی که در هر جای عالم برای انسان قرار داده است، نظام ۱۲ امامی به این شکل است. به همین خاطر می‌فرماید «لَوْلاکَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ»[۳۱]. یعنی به مقام حقیقی آن اشاره می‌کند. مقام امیرالمومنین (علیه السلام) مقام حکم است یعنی «لَوْلا حکم الله لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ». «لَوْلا تقوا الله لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ و...». اکثر اوقات این مباحث مطرح می‌شود و ما نمی‌توانیم بین شخصیت‌های معنوی و روحانی با شخصیت‌های عادی تفکیک قائل شویم. در واقع همه عالم امام دارد و شکل امامان‌شان این‌گونه است. یعنی شما در حال بررسی نظام امامت عالم هستید.

سوال: آیا می‌شود بدون حکم، کمال را طلب کرد؟

– خیر، حکم لازم است. همه چیز بر حکم استوار می‌شود.

سوال: امکان دارد یکی از این مراتب را نداشت و رعایت نکرد؟

– خیر، همه این مراتب پشت سر هم و به هم پیوسته هستند. اگر حُسن نباشد، عمل به عبادت نمی‌رسد یا به تفصیل و علم نمی‌رسد و اگر برسد، بطور ناقص اتفاق می‌افتد.

سوال: آیا این سیر شبیه ساختار وجودی انسان است؟

– خیر، شبیه ماه‌های قمری است. بعد از رجب، شعبان و رمضان است. نمی‌توان گفت ما می‌خواهیم وارد ماه رمضان شویم و بعد به ماه رجب برگردیم!

---

[۳۱] بحار الانوار، جلد۱۶، ص۴۰۵ و جلد ۷۱، ص ۱۱۵

سوال: اگر من در ماه محرم که شروع سال قمری است کاری را آغاز کنم وآن ماه که به نام امیرالمومنین (علیه السلام) است و قصد انجام کارهایی حول محور ایشان داشته باشم، باید صبر کنم تا محرم سال آینده پیگیر آن موضوع و عمل شوم؟

- شما در آن ماهی که برای امیرالمومنین (علیه السلام) قرار می‌دهید، برنامه‌ها، مطالعات و ارتباط‌ها در مورد حکمرانی بیشتر می‌شود، مثل همین کاری که در روایات انجام می‌شود. در ماه رجب یکسری از اعمال و ادعیه را به جا می‌آوردید. در ماه شعبان اعمال و ادعیه دیگری و در ماه رمضان به شکل دیگر انجام می‌گیرد. جالب است که بعضی از اعمالی که مختص ماه رمضان است را نمی‌توان در ماه رجب یا شعبان انجام داد، مثل کاری است که غیر از موعد خودش انجام می‌شود. شما الان نمی‌توانید دعای ابوحمزه را بخوانید. بستر اعمال باید فراهم شود. هر عمل موطن خودش را می‌خواهد. این ماه‌ها موطن‌های فعال‌سازی آن بخش هستند. اگر بتوانیم این مباحث را ارتقا بدهیم، برای ما سیر مطالعاتی راجع به مسایل مختلف ایجاد می‌کنند؛ مثلا ماهی که متعلق به امام زین العابدین (علیه السلام) است، سیر مطالعاتی درباره عبادت، زینت عبادات، اسرار عبادات، شکل‌گیری عبادات، ارکان و واجبات عبادات مطرح می‌شود. در مورد عبودیت این مسائل مطرح نمی‌شوند. در عبودیت می‌گوییم حکم چیست اما در باب عبادت در مورد ارکان، واجبات و مستحبات آن صحبت می‌کنیم. وقتی عبودیت به عبادت می‌رسد، خیلی متفاوت می‌شود.

سوال: علمی که فرمودید باعث استمرار عمل می‌شود، مگر همان علم شروع عمل نیست؟

- خیر، آن علم، علم به حکم است. علمی است که در مواجهات مختلف با آن روبرو می‌شویم؛ مثلا در نماز خواندن، شک بین رکعت دو و سه پیش می‌آید. اینجا به علم احتیاج است که حکم را بداند. هر علمی به حکم احتیاج دارد اما نوعا علم‌ها در اثر مواجهات اتفاق می‌افتند.

زمانی که به تدبر و نشر احتیاج است، امام جعفر صادق (علیه السلام) وارد ساختار می‌شوند. به غایت رسیدن، ثبت و گسترش مهم است. امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند بطوریکه هر دو به علم و تفکر متمرکز می‌شوند. امام باقر (علیه السلام) در تفکر و امام صادق (علیه السلام) در «تدبر و گسترش» تاثیر دارند؛ یعنی تولید کارهای مختلفی که توسط عملی ممکن است اتفاق بیفتد. هر کاری در درون خود، زایش‌های مختلفی دارد که آن زایش به نشر و تدبر نیاز دارد.

امام کاظم (علیه السلام) بحث «اخلاق و زندگی» است. هر کاری به تبع با دیگران ارتباط دارد و در هر عملی که در ارتباط با دیگران است، انسان باید حقوق و حدود افراد را رعایت کند. شما کاری را برای خودتان انجام می‌دهید اما به هرحال با دیگران در ارتباط هستید. حتما باید از تعدّی دوری کنید. در انتخاب شغل یا رشته تحصیلی، خانواده نیز ممکن است دچار مزاحمت شوند. خستگی من برای آن‌ها ایجاد کسالت می‌کند. از امام کاظم (علیه السلام) بحث اخلاق در ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد. اگر دقت کنیم، می‌بینیم که ائمه بزرگوار (علیهم السلام) دوره به دوره هستند. بعد از امام علی (علیه السلام)، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام)، موضوع حُسن، امام سجاد (علیه السلام) بحث عبادت، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) بحث علم، امام کاظم و امام رضا (علیه السلام) بحث اخلاق پررنگ می‌شود.

سوال: در مثالی که در انتخاب شغل یا رشته تحصیلی فرمودید، این فرد در حکم‌دانی خیرگزینی خود اشتباه کرده که این انتخاب او باعث مزاحمت برای خانواده‌اش شده است؟

- خیر، شما مجبورید رزق تهیه کنید. در همین راه ارتباطات با دیگران شکل می‌گیرد. در اینجا بحث اخلاق، رحمت و اهمیت به دیگران مطرح می‌شود. به این مسائل کاظم می‌گویند؛ یعنی کسی که مشکلات و مسایل را در خودش هضم می‌کند و به دیگران انتقال نمی‌دهد. مشکلاتش را خودش حل می‌کند و غم و غصه را همراه خود به خانه نمی‌آورد.

امام رضا (علیه السلام) «بیّنه مجد و رضا» هستند. سازگاری مثبتی که فرد نسبت به کارها و افراد پیدا می‌کند. بعضی افراد در هر حالتی حتی زمانی که برایشان سختی پیش می‌آید، الحمدلله را ترک نمی‌کنند اما افرادی که اهل رضا نیستند، همه شرایط را علیه خودشان می‌بینند. در واقع در بیّنه مجد و رضا، فرد به عزتی می‌رسد که شرایط برایش همیشه بهترین شرایط است. زمین خوردن و بلند شدن هر دو برایش خوب است. همه چیز را به نفع خودش می‌بیند و نه به ضرر خودش.

سوال: حتما باید فرد به این مرحله برسد و سازگاری داشته باشد؟

- بله، کسی که به این مرحله می‌رسد به این معنا است که اخلاق هم در او شکل گرفته است. ممکن است ما الان به این مرحله نرسیده باشیم. می‌گوییم ان‌شاءالله ۵۰ سال دوم عمرمان خواهیم رسید اما انسان به طور طبیعی شکست می‌خورد یا پیروز می‌شود. مشخص نیست زمانی که انسان دست به کاری می‌زند، حتما به کامیابی برسد.

انسان امام رضایی در حال شکست نیز الحمدلله می‌گوید؛ یعنی همه شرایط عالم را به نفع خودش می‌داند. امام رضا (علیه السلام) بین ائمه اطهار (علیهم السلام)، قله هستند و بعد از ایشان فضا عوض می‌شود.

امام محمدتقی (علیه السلام) که به نام زکیّ و تزکیه معروف شدند، «بیّنه تزکیه و سبقت در خیرات» هستند. فرد سعی می‌کند با خودش در کار خیر مسابقه بگذارد؛ یعنی همه موارد قبلی را دارد و به قدرت شهودی دست پیدا می‌کند که می‌تواند خودی را بر خودش فرض بگیرد و از خودش نیز جلو بزند؛ مثلا فردی در ۲۴ ساعت، ۱۰۰ کیلوکالری کار انجام می‌دهد. این مقدار بهینه‌ترین حالت او است و او سعی می‌کند این حالت بهینه را بهینه‌تر کند؛ مثلا در ۲۴ ساعت، ۱۵ ساعت کار مفید انجام می‌دهد و سعی می‌کند این ساعت را به ۲۴ برساند. در ۲۴ ساعت، سعی می‌کند به ۲۶ ساعت برساند و همین‌گونه افزایش می‌دهد و رکورد خودش را می‌شکند. امام جواد (علیه السلام) مربوط به رکوردشکنی و مسابقه با خود هستند. بعد از مدتی این جریان، کوثر می‌شود. به دلیل اینکه ارزش ساعت را به چندین برابر می‌رساند.

سوال: این فرد از ابتدا خوب رفتار کرده و پیش آمده تا به این مرحله رسیده است؟

- بله این فرد تا امام رضا (علیه السلام) را تلاش کرده و به امام جواد (علیه السلام) که می‌رسد، دوپینگ می‌کند! یعنی یک مرتبه سرعت دیگری پیدا می‌کند. امام جواد (علیه السلام) کم سن‌ترین امام شیعه است اما سرعت عمل خیر را چندین برابر می‌کند.

سوال: لطفا مثالی بزنید که فردی به مرحله هشتم رسیده و در این مرحله می‌خواهد سرعتش را زیاد کند.

- مفهوم برکت اینجا مشخص است؛ پولی را به کسی می‌دهیم و همین پول در جاهای مختلف به شکل‌های گوناگون، کارهای متنوعی را انجام می‌دهد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۲۳ سال در مکه و مدینه حضور داشتند اما ایشان به اندازه همه تاریخ زندگی کردند؛ مثلا قیمت لحظات عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، از نظر ظاهری تا روز قیامت است زیرا زمانی که وحی نازل شد، ایشان ساختاری را ایجاد کردند که «تبیان لکُلِ شَی» باشد. یعنی هرکس در این عالم، به قرآن رسید و با قرآن مانوس شد و توانست از قرآن تا روز قیامت حقایق را کشف کند، از ثمرات وجودی پیامبر (صلی الله علیه

و آله و سلم)، بهره می‌برد. همین که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) موفق شدند در ۲۳ سال وحی را در عالم تثبیت کند، بهترین سبقت است.

سوال: چگونه از امام جواد (علیه السلام) به این بیّنه می‌رسیم؟

– از روایاتی که ذکر شده است و در جلسات گذشته بحث شد.

سوال: در شرح دعای حیات طیّبه صحیفه فرمودید کسی که به حواشی نپردازد، می‌تواند سبقت بگیرد. این همان خیرگزینی است؟

– خیر، سبقت در خیرات با خیرگزینی تفاوت دارد. سبقت در خیرات مربوط به یک ساختار شاکل و بهینه است که قدرت مشابه سازی خود و سبقت گرفتن از خودش را دارد. ساختار خاصی است که فرد می‌تواند خودش را غافلگیر کند. ممکن است ما این مسائل را متوجه نشویم چون از ۲۴ ساعت عمر هر روز خود، ۳ یا ۴ ساعت استفاده می‌کنیم اما این فرد، ۲۴ ساعت خود را به ۲۵ و ۲۶ ساعت می‌رساند! بنده با فردی مواجه شدم که از او خواستم به من بگوید که در روز و در هفته و در ماه چقدر کار انجام می‌دهد. ایشان حسابی کرد و جواب داد که در شبانه‌روز که ۲۴ ساعت است، ۳۶ ساعت کار انجام می‌دهد! در اثر این ساختار است که فرد به این مرحله می‌رسد.

سوال: می‌توان این بحث سبقت در خیر را به بحث کمال طلبی امام حسین (علیه السلام) ارتباط داد؟

– بله، اگر کمال طلبی نباشد، انگیزه سبقت در کار خیر پیش نخواهد آمد اما سبقت در خیرات چیز دیگری است. شما الان ۱ دقیقه تا ۵ دقیقه خودتان را در نظر بگیرید. در این ۵ دقیقه یک صفحه کتاب می‌خوانید. دفعه بعد تصمیم بگیرید تعداد صفحات بیشتری در همین ۵ دقیقه بخوانید. یک خط، دو خط و کم‌کم اضافه نمایید. ظرف یک سال در ۵ دقیقه، یک صفحه و دو خط می‌خوانید. ظرف دو سال به یک صفحه و سه خط می‌رسد. همه اشکالات ما در این است که می‌خواهیم یک مرتبه به جایی برسیم. این سبقت گرفتن، امام جوادی شدن است و از همان جود و بخشش می‌آید.

همه اهل بیت (علیهم السلام) حاضر هستند و ما نه فقط در غیبتِ امام زمان (عجل الله تعالی فی فرجه)، بلکه در غیبت همه آن‌ها هستیم. به همان نسبت که امام مهدی (عجل الله تعالی فی فرجه) نداریم، به همان نسبت امام عسگری (علیه السلام) را نداریم و به همان نسبت امام هادی (علیه السلام) را نداریم و الی آخر.. .

اگر ما بخواهیم از این غیبت اهل بیت (علیهم السلام) خارج شویم، باید از اولین، دومین و سومین جلو برویم تا بتوانیم این غیبت را از خودمان برداریم. ما در مورد بعضی از این موارد حتی فکر هم نکرده‌ایم! کار باید عزت و تالیف داشته باشد؛ یعنی هر کاری که ما انجام می‌دهیم، در ساحت اجتماعی خود باید بتواند با کارهای قوی و مشابه خودش تالیف پیدا کند و در مقابل کارهای ضد خودش عزت داشته باشد؛ «مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ وَالَّذینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الکُفّارِ رُحَماءُ بَینَهُم»[۳۲]، همان «عزت و تالیف» است که به امام دهم و یازدهم (علیهم السلام) مربوط می‌شود.

به عنوان مثال فردی با ازدواجش تالیف پیدا می‌کند؛ یعنی افرادی که از نظر اعتقادی با او همسو نیستند، نمی‌توانند به او نزدیک شوند. فرد هیبت پیدا می‌کند. بسیاری از کارهای این فرد دیگر انتخابی نیست بلکه خودبخودی اتفاق می-افتد؛ تالیف بین گروه‌های مختلف، ایجاد وحدت بین گروه‌های هم سن و دارای ابهت شدن بین افراد ضد مثل هم‌افزایی.

اگر کاری درون خودش به جریان وصل نشد و منفعل بود، یعنی امام هادی (علیه السلام) را ندارد. کار باید به جریانی متصل شود.

سوال: انسان‌ها اگر هنرمند باشند و بتوانند کارهایی انجام دهند، به هرحال با هم ربط دارند. در این ربط اگر همه افراد هم مسیر اهل تلاش باشند، خود و اطرافیانشان را در این مسیر کمک می‌دهند اما اگر یک نفر در این مسیر اهل تلاش باشد و اطرافیانش اینگونه نباشند، باعث کندی او نیز می‌شوند. این فرد باید چه کاری انجام دهد که به ارتباطاتش و این جمع امت آسیب نزند؟ افرادی که در دانشگاه هم‌کلاس من هستند یا در محیط کار با من همکار هستند را که ما انتخاب نمی‌کنیم. این فرد باید در این شرایط چه کار کند؟

– در ساختار امت، وضعیت پیوند بین افراد که اسم آن را تالیف می‌گذاریم، براساس خواست ما اتفاق می‌افتد و اقتضای آن را خود فرد باید ایجاد کند و بقیه آن دست فرد نیست. می‌توان گفت اجباری، در ادامه این روند مسیر را پیش می‌برد؛ مثلا کسی در ایران، کار علمی قوی انجام می‌دهد که لازم است با فردی در عربستان و فردی در تونس که آن‌ها نیز در همین حوزه کار کرده‌اند، ارتباط برقرار کند. این مرحله کار امام است که این افراد را به هم پیوند دهد. نوعا پیوندهای غلطی که بین ما ایجاد می‌شود، به خاطر زمینه‌های غلطی است که خودمان ایجاد کرده‌ایم. مثلا من امروز با آدمی که نباید روبرو می‌شدم، مواجه شده‌ام. وقتی مرور می‌کنم می‌بینم جایی از کار من ناقص بوده که

---

[۳۲] سوره فتح، آیه ۲۹

باعث شده در نفسم با آن فرد روبرو شوم، در غیر این صورت انسانِ امام‌دار، همه ارتباطاتش سازماندهی شده و بر اساس حکمت است. اگر کسی طبق این نظام پیش برود، با خود حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فی فرجه) نیز می‌تواند ارتباط داشته باشد. اصلا بحث غیبت هم نیست اما چرا نمی‌توانیم؟ چون کاری نکرده‌ام که با ایشان مواجه شوم. اگر کاری انجام می‌دادم که پیوند آن ملاقات با حضرت بود، حتما اتفاق می‌افتاد.

این نظام خیلی حساب شده است. حتی چشم در چشم شدن‌ها هم که نوعی پیوند است با حساب و کتاب است. اینگونه نیست که هر جا و هرکس را بتوانیم ببینیم و محبت آن در دل‌مان بیاید. قبل از آن باید بر ملاقات‌ها، هم‌سفره‌گی‌ها و هم‌صحبتی‌هایمان مراقبت داشته باشیم. اینکه ما فکر می‌کنیم امام زمان (عجل الله تعالی فی فرجه) در غیبت است و فریب این حرف را می‌خوریم، اشتباه است. تا الان هم فریب خورده‌ایم. ما کاری نداشته‌ایم که با ایشان روبرو نشده‌ایم. قطعا و حتما اگر کاری انجام بدهیم که ثوابش ملاقات ایشان باشد، ملاقات خیلی راحت اتفاق می‌افتد و خود حضرت به سراغ ما می‌آیند. به هرحال، نظام امامت، یک نظام تکوینی است. اینگونه نیست که بگوییم من امام عسگری‌دار یا امام هادی‌دار شدم؛ زمانی که این اتفاق بیفتد، ثمراتش دیده خواهد شد. امام عسگری (علیه السلام) «بیّنه قیام و جهاد» هستند؛ یعنی از دل هر کاری که می‌کند، جهاد در می‌آورد. مثلا گیاه‌شناسی پیدا شود که بگوید من هر جایی را که ببینم، گیاه‌دار می‌کنم. این یعنی من به تکنولوژی‌ای دست یافته‌ام که با آب، گیاه می‌روید. این فرد، هر کاری که انجام دهد جهاد است و به بمب خوشه‌ای علیه رژیم استکبار تبدیل می‌شود.

سوال: شاخص جهاد بودن چیست؟

– شاخص، خار چشم دشمن بودن است. اینکه در تیررس دشمن قرار بگیرد اما دشمن می‌گوید اگر این فرد آزاد باشد مرا از بین می‌برد و طرح ترور او را می‌ریزند. اگر کسی تا الان ترور نشده یا صلاح نبوده، یا مجاهد نبوده است! اگر کسی مجاهد باشد، دشمن تحملش نمی‌کند. اگر سید حسن نصرالله کشته شود، دوران به هم می‌ریزد. ایشان هیبت دارند و این امام عسگری‌دار بودن است.

سوال: آیا می‌توانیم طبق این نظام، از امام علی (علیه السلام) تا امام زمان (عجل الله تعالی فی فرجه) خودمان را ارزیابی کنیم و ببینیم تا کدام امام جلو آمده‌ایم و آیا حقیقی است یا توهم!؟

- این نظام به این شکل نیست. تا امام رضا (علیه السلام) به فرد و عملکرد او بستگی دارد اما از امام رضا (علیه السلام) به بعد معیار جهادی است. معیار مقبولیت عمومی است. امام مهدی (عجل الله تعالی فی فرجه)، مرجعیت است. ادعای فرد مطرح نیست. خداوند برای هدایت، محبت او را در دل دیگران می‌اندازد. معلمی که در کلاس همه دوست دارند انوار هدایت را از او بشنوند.

امام مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) «بیّنه هدایت و رشد» هستند؛ یعنی مقبولیت اینکه ایشان هادی بقیه افراد هستند در دیگران ایجاد می‌شود. در واقع اگر ما در جمعی قرار گرفتیم و دیگران ابراز محبت داشتند و گفتند که صحبت کردن ما باعث می‌شود از گناه دست بردارند و به خدا نزدیک شوند، این شاخصه حضرت حجت است. رنگ و بوی ایشان را گرفته‌ایم و ما را به عنوان حجت می‌شناسند. این مسئله بسیار مهم است که انسان به چنین مقبولیتی برسد که صحیح باشد و ترنم هدایت در آن فضا گسترده شود. این ۱۲ مورد را بررسی کردیم که بگوییم این مراحل و این ساختار کاملا عملیاتی است.

سوال: شما جهاد را به امام حسن عسگری (علیه السلام) نسبت دادید، درحالیکه ما جهاد را با امام حسین (علیه السلام) شناخته‌ایم. لطفا در این مورد کمی توضیح دهید.

- این مباحث مرتبه به مرتبه است و در اصل از اسمای مبارکه ایشان گرفته می‌شود و می‌فرمایند «اَلسّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ الشَهید»، شهید را به معنای گواه، نه کشته شده در نظر می گیرند. «اَلسّلامُ عَلَی الْحسنِ بن عَلی العَسگری»، هیبت را به امام عسگری (علیه السلام) در اثر جهاد نسبت می‌دهند. بخشی از این مباحث ذوقی بوده و بنده اینگونه ترتیب داده‌ام و شما می‌توانید همین روایت را طبق مدل دیگری بچینید.

اما آیا این درست است که افراد مختلف طبق مدل‌های مختلف این روایات را بررسی کنند؟ به نظر بنده این کار بد نیست به این دلیل که شما در حال جهت دادن به خوبی‌ها هستید؛ مثل اینکه سبقت در خیرات را شما به امام دیگری نسبت می‌دهید. در کل این مسئله مهم است که امامان (علیهم السلام) را به عنوان امامان حُسن و خیر و ایمان و اخلاق و رفتار حَسنه ببینیم و از آن حالت شخصی که فکر می‌کنیم آن‌ها را نمی‌شناسیم، خارج کنیم و در هر لحظه و در هر خوبی، آن‌ها را امام همان خوبی ببینیم. یکی از کارهایی که ما باید انجام دهیم این است که امامت را در هر لحظه برای خودمان احضار کنیم که البته در روایات هم تعدّد دید، داده شده است.

سوال: چرا در مورد پیامبر (صل الله علیه و آله و سلّم) مطلبی بیان نشد؟

- پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلّم) اصل و ریشه امامان هستند. حضرت زهرا (سلام الله علیها) آسمان امامان (علیهم السلام) هستند و نسبت امامان به ایشان، نسبت ماه به آسمان است، تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل! به همین دلیل حضرت زهرا (سلام الله علیها) لَیله القَدر هستند و همه مقدّراتی که توسط این دستگاه مشخص می‌شود، توسط ایشان رقم می‌خورد. حضرت رسول (صل الله علیه و آله و سلّم) خورشید و حضرت زهرا (سلام الله علیها) آسمان هستند. خورشیدی که ماه‌های امامت در آن تجلی پیدا می‌کند، حضرت رسول است. امامان انعکاس دهنده وجه رسول الله هستند. پیامبر نور تابنده جامع این ۱۲ امام هستند. شما برای شناسایی رسول خدا هیچ راهی جز نظام امامت ندارید. این ۱۲ قمر، معرف شمس هستند. اسمایی که خداوند به اهل بیت (علیهم السلام) عنایت کرده‌اند، مسمی دارد و در راستای کاری است که خداوند در نظر گرفته است.

سوال: منظور از سراج چیست؟

- پیامبر

سوال: چگونه می‌توان این سیر را شروع کرد و در این مسیر نظام امامت قرار گرفت؟

- «أنَا مَدینَةُ العِلمِ و عَلِیٌّ بابُها» راه ورود به نظام امامت، امیرالمومنین (علیه السلام) است، پذیرش حکم است. باید حکم هر کاری که انجام می‌دهیم را بدانیم. هرکس به هر کدام از اهل بیت (علیهم السلام) در همان زمینه خاص توسُل کند، ایشان راهنمایی می‌کنند. برای مثال من می‌گویم یا امیرالمومنین من حکم این کار را نمی‌دانم، خودتان کاری کنید تا من این حکم را بدانم. حتما یشان کمک می‌کنند. فرد دیگری می‌گوید من حکم این کار را می‌دانم اما نمی‌توانم بر خودم غلبه کنم، پس لازم است به امام حسن (علیه السلام) متوسّل شود. کسی می‌گوید من هوش لازم برای انجام این کار را ندارم و نمی‌دانم چگونه این کار را به نحو زیبا و احسن انجام بدهم، به امام حسین (علیه السلام) متوسّل شود. کسی می‌گوید من این کارها را می‌توانم انجام دهم اما نمی‌دانم باید چکار کنم تا این کارها به عبادت تبدیل و خالص، ذخیره و زینت داده شوند، پس به امام سجاد (علیه السلام) متوسّل شود. کسی می‌گوید من همه این‌ها را می‌دانم اما نمی‌دانم باید چکار کنم تا در ادامه بتوانم بهره بیشتری ببرم، به امام باقر (علیه السلام) توسّل نماید. کسی می‌گوید من همه این‌ها را می‌دانم و می‌توانم اما احساس می‌کنم به انتهای کار نمی‌رسم و چیزی که انتظارش را دارم محقق نمی‌شود، به امام صادق (علیه السلام) متوسّل شود. کسی می‌گوید مشکل من این است که

هر چه تلاش می‌کنم نمی‌توانم با دیگران ارتباط بگیرم، توسّل به امام کاظم (علیه السلام) داشته باشد. در ارتباط با دیگران مشکلی ندارم اما راضی نمی‌شوم، توسل به امام رضا (علیه السلام) چاره ساز است. تلاش می‌کنم اما احساسم این است که بیش از این توان دارم، به امام جواد (علیه السلام) متوسّل شود. برای برخی افراد همه چیز خوب پیش می‌رود اما می‌خواهند دیگران از آن‌ها حساب ببرند، پس باید توسّل به امام هادی (علیه السلام) داشته باشند. کار انجام می‌گیرد اما جریان نمی‌شود، توسّل به امام هادی و امام عسگری (علیهم السلام) لازم است. دوست دارم در هدایت محبوب دیگران باشم و از هیبتی برخوردار باشم که کار جلو برود، باید به امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) توسّل داشت. به دلیل اینکه چندین روایت تلفیق شده‌اند، مستندات این روایات به راحتی قابل استخراج نیست و زمان‌گیر است.

سوال: توسّل به حضرت زهرا (سلام الله علیها) چگونه است؟

– زمانی که احساس می‌کنم کدر شده‌ام و نوری ندارم به ایشان متوسّل می‌شوم. ایشان اُم طهارت و استغفار همه انبیاءالهی هستند. هر کس احساس کسالت، دَنَس، رِجس و خباثت دارد، توسّل به حضرت زهرا (سلام الله علیها) کارگشا است. توسّل به حضرت زهرا (سلام الله علیها) بر همه انبیاء و ائمه (سلام الله علیهم اجمعین) تفوّق دارد. این روایت بسیار زیبا است و از مجموعه احادیث سلسله الذهب است که فضل ابن شاذان آن را مطرح می‌کند، اما سند مشخصی ندارد.

الفضائل و الروضة فی الفضائل لشاذان بن جبریل:

«بالاسناد» یرفعه إلی علی بن موسی الرضا، یرفعه إلی النسب الطاهر الزکی، إلی سید الشهداء الحسین بن علی علیه السّلام قال: قال لی أبی: قال أخی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:

من سرّه أن یلقی اللّه تعالی مقبلا علیه غیر معرض عنه، فلیوال علیّا.

و من سرّه أن یلقی اللّه تعالی و هو عنه راض، فلیوال ابنه الحسن علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه تعالی و هو لا خوف علیه، فلیوال ابنه الحسین علیه السّلام.

و من أحبّ أن یلقی اللّه و هو یمحّص عنه ذنوبه، فلیوال علیّ بن الحسین علیه السّلام السجاد.

و من أحبّ أن يلقى اللّه و هو قرير عين، فليوال محمد الباقر عليه السّلام.

و من أحبّ أن يلقى اللّه و هو خفيف الظهر، فليوال جعفر الصادق عليه السّلام.

و من أحبّ أن يلقى اللّه و هو طاهر مطهّر، فليوال موسى الكاظم عليه السّلام.

و من أحبّ أن يلقى اللّه و هو ضاحك مستبشر، فيلوال علىّ بن موسى الرضا عليه السّلام.

و من أحبّ أن يلقى اللّه و قد رفعت درجاته، و بدّلت سيّئاته حسنات، فليوال محمد الجواد عليه السّلام.

و من أحبّ أن يحاسبه اللّه حسابا يسيرا فليوال على الهادى عليه السّلام.

و من أحبّ أن يلقى اللّه و هو من الفائزين فليوال الحسن العسكرى.

و من أحبّ أن يلقى اللّه و قد كمل إيمانه و حسن إسلامه، فيلوال الحجّة صاحب الزمان القائم المنتظر المهدى «م ح م د» بن الحسن.

فهؤلاء مصابيح الدجى و أئمّة الهدى و أعلام التقى، فمن أحبّهم و تولّاهم، كنت ضامنا له على اللّه الجنّة [۳۳].

یکی از وجوه این روایت، برای کسی است که دوست دارد خداوند را ملاقات کند و سلسله امامت را به صورت طولی یکی بعد از دیگری بیان می‌کند؛ یعنی هرکس دوست دارد خداوند به او رو کند، ابتدا ولایت علی (علیه السلام) را بپذیرد. هرکس که دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه خدا از او راضی باشد، ولایت حسن (علیه السلام) را بپذیرد. هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه ترسی ندارد، ولایت حسین (علیه السلام) را بپذیرد. هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه از گناه خالی است، ولایت علی بن الحسین (علیه السلام) و هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه نور چشم است، ولایت محمدباقر (علیه السلام) را بپذیرد. هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه بار از دوشش برداشته شود، ولایت جعفر صادق (علیه السلام) و هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه طاهر و مطهر باشد، ولایت موسی بن جعفر (علیه السلام) را قبول نماید. هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه خندان است و بشارت داده

[۳۳] عوالم العلوم و المعارف والأحوال-الإمام على بن أبى طالب عليه السلام، النصوص، ص: ۲۹۱

شده است، ولایت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه درجاتش رفعت دارد و سیئاتش به حسنات تبدیل شود، ولایت محمد الجواد (علیه السلام)، هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه به حسابش سریع رسیدگی کند، ولایت علی الهادی (علیه السلام)، هرکس دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه پرچم به دست و پیروز است، ولایت حسن العسگری (علیه السلام) و هرکس که دوست دارد خداوند را ملاقات کند درحالیکه ایمانش کامل و اسلامش نیکو است، ولایت حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بپذیرد؛ پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) ضامن بهشت و شافع اصلی او است.

روایت قبلی اصل پذیرش ولایت امامان (علیهم السلام) را بیان می‌کند و این روایت، نتیجه پذیرش ولایت ایشان را مطرح می‌نماید.

در هر دوره از زندگی انسان، یکی از این خصوصیات برجسته می‌شود؛ مثلا خصوصیت جهاد در سن ۴۰-۳۵ سالگی و خصوصیت رضا، سن ۳۰ سال است و چقدر خوب است که انسان چنین سنی داشته باشد که بتواند بگوید من در طفولیتم امیرالمومنین (علیه السلام) را ملاقات کردم. در نوجوانی اول با حسن (علیه السلام) و در نوجوانی دوم خود با حسین (علیه السلام) ملاقات داشتم و در اوایل ازدواجم به ملاقات زین العابدین (علیه السلام) مشرف شدم. آنگاه پس آن که علم و قدرت در من ظهور کرد، امام باقر (علیه السلام) را ملاقات نمودم و در دوره ۳۰ سالگی به بعد که مواجهات انسان زیاد است، با امام کاظم (علیه السلام) همراه می‌شود و آن زمان که همه انسان را تنها می‌گذارند، امام رضا (علیه السلام) را دارد و راضی است. حدود ۳۷ سالگی از خودش سبقت می‌گیرد و امام جوادی می‌شود و ۳۹ سالگی با امام هادی (علیه السلام) همراه است. در روایات نهایتا تا ۴۵-۴۰ سالگی وارد شده است و بقیه این سن، فضل خدا است. هر کس تا ۴۰ سالگی زندگی کرد خدا را شکر کند که عمر تام و کامل به او داده است.

ان‌شاءالله با توفیقات خداوند در جلسات بعدی، این روایات را در اوقات و شب و روز بررسی کنیم.

صلواتی ختم بفرمایید.

ان‌شاءالله که خداوند توفیق دهد شما صدای ما را نشنوید و صدای ملائکه را بشنوید، صلواتی ختم کنید.

یکی از مباحثی که مطرح شد در حوزه امامت بود و گفتیم که بحث امامت را در قرآن با واژه رسول می‌توانیم پیگیری کنیم. خصوصیات امام را مطرح کردیم و بعد سیر رسالت رسول و جلوه‌های مختلف رسول را به نور خورشید نسبت دادیم. ما می‌توانیم بگوییم خورشید مَثل امام یا رسول است اما نمی‌توانیم بگوییم مَثل امام، خورشید است چون وقتی مَثل می‌گوییم آن چیزی است که پشت‌تر است باید حقیقی‌تر باشد؛ یعنی می‌گوییم رسول یا امامِ حقیقتی بالاتر است و خورشید به یُمن وجود رسول در آسمان است و به خاطر همین مقداری انسان به تکلّف می-افتد.

ما ابتدا دوره‌های رشد را مطرح کردیم و با دعاهای روزانه ارتباط دادیم. بحث امروز راجع به شب و روز است. ما در قرآن چیزی به نام روز (یوم) داریم. یک روز از یک لیل و یک نهار تشکیل شده است و بطور طبیعی ما شب و روز را در بحث یوم پیدا می‌کنیم از طرف دیگر می‌توانیم یوم را به اوقات نیز تقسیم کنیم و جزئی‌تر کنیم و بگوییم یوم از مغرب، عشا، صبح، ظهر و عصر تشکیل شده است یا ممکن است بر اساس روایاتی که می‌گوید شبانه روز از دو تا دوازده ساعت تشکیل شده است که منظور از ساعت قطعه است یعنی دوازده قطعه و ممکن است روز و شب بلند و کوتاه شود بنابراین ساعات نیز بلند و کوتاه شود. دوازده قطعه آن مربوط به روز و دوازده قطعه آن مربوط به شب است. دوازده امام هم داریم وبین این‌ها ارتباط است. در قرآن آیات شب و روز داریم که به نظرم در بحث تعلیم و تربیت بسیار مهم است. اگر کسی کتابی راجع به شب و روز یا یوم بنویسد بسیار ارزشمند است. شب و روز به عنوان مبداء پیدایش سیر رشد انسان محسوب می‌شود و فرقی نمی‌کند چه بگوییم شی و روز و یوم و یا مغرب و ...

وقتی اختیار انجام امور و اعمال شایسته وجود داشته باشد، مغرب آن شروع مناسب، عشاء آن تصمیمات مناسب، صبح اقدام مناسب، ظهر بهره مناسب و عصر آن نتیجه مناسب می‌شود؛ یعنی یک روز چرخه‌ای برای رسیدن به یک فرآیند نتیجه‌ای می‌شود. در واقع می‌توانیم این اوقات را به پنج قسمت تقسیم کنیم بخش مغرب آن شروع، بخش عشای آن تصمیم، صبح آن را اقدام، ظهر آن را بهره و عصر را نتیجه بگیریم. حتی می‌توانیم برای این اوقات

نام‌گذاری کنیم و به جای مغرب بگوییم شروع، بجای عشا بگوییم تصمیم و به همین ترتیب نام‌گذاری کنیم. در واقع زمان‌هایی که خداوند در شبانه روز قرار داده است هرکدام به طور طبیعی به ما چیزی را می‌آموزند و آموزگاران ما هستند که شروع‌های مناسب، تصمیمات مناسب، اقدامات مناسب و ... داشته باشیم. زمان، بهترین معلم انسان است. لازم است در نظام آموزشی، افراد برنامه داشته باشند و به افراد یاد بدهیم که مغرب داشته باشند، عشاء، صبح و ظهر و عصر داشته باشند. هر کدام از این زمان‌ها از نظر نور و تاریکی در وضعیتی هستند.

نمازهای یومیه که در این اوقات گذاشته شده‌اند، این اوقات را امام‌دار یا ذکردار می‌کنند؛ یعنی مثلا وقتی نماز ظهرمی‌خوانید، ظهر را به امامت نماز ظهر معنویت می‌بخشید.

یعنی خداوند نه تنها زمان را قرارداده بلکه نماز را هم در آن زمان واجب کرده است. بوسیله نماز نه تنها حیثیت زمان تقویت می‌شود بلکه جهت‌دار می‌شود و جالب است که همه نمازها مثل هم نیستند؛ سه رکعتی، دو رکعتی و چهار رکعتی قرار داده است و تمایز بین آنها ایجاد کرده که در روایات اغلب این تمایزات به زمان نسبت داده می‌شود.

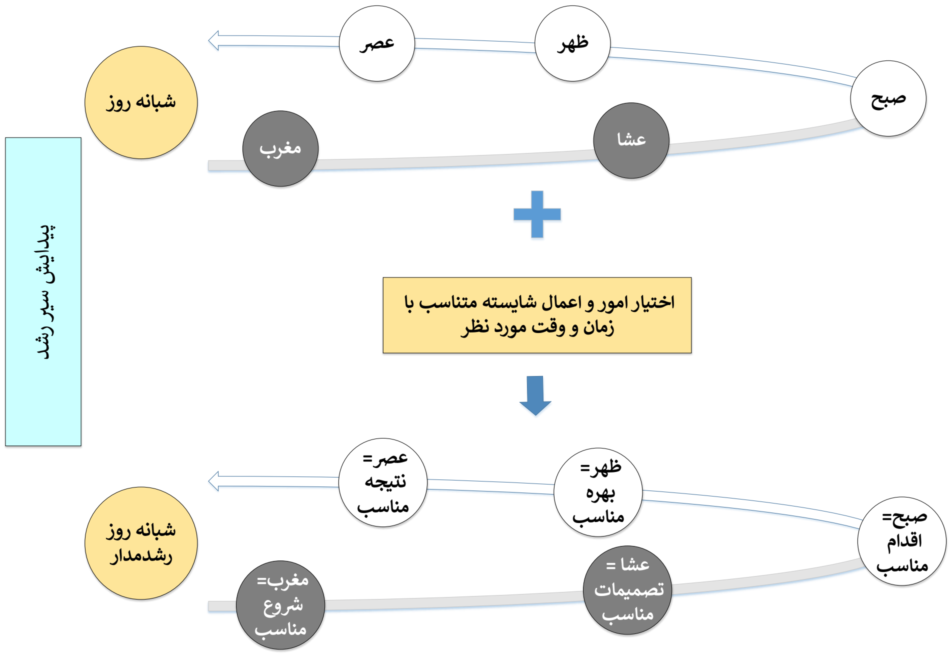

چیزی که امشب می‌خواهیم بگوییم این است که انسان هر کاری را که بخواهد شروع کند باید دوازده جنبه را در هر لحظه لحاظ کند که هر لحظه معادل یک امام است؛ یعنی آن را امام‌دار کند. امام‌دار شدن یعنی هرکاری را هر

زمان خواست انجام بدهد، حکم آن کار را بداند و بپذیرد، مراعات تقوا کند، توجه به کمال آن داشته باشد، آن را به عبادت تبدیل کند و آن را زینت دهد با علم و با دقتِ نظر پیش برود و خیرات آن کار را گسترش دهد، با دیگرانی که در رابطه با آن کار پیش می‌آیند، شایسته برخورد کند، سازگاری و سازش داشته باشد و خرسند باشد و از آسیب‌هایی که به نتایج آن خدشه وارد می‌کند، جلوگیری کند. ارتقاء نتایج و قدرت نفوذ در دیگران برای هدایت مهیا باشد و همچنین الگو نیز باشد.

امام‌دار شدن یعنی این که به ترتیب از امام علی (علیه السلام) شروع شد تا امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادامه یابد. کاری که می‌خواهیم انجام دهیم یا در مرحله شروع است یا تصمیم‌گیری یا بهره و یا نتیجه و در این دوازده موارد که گفته شد ضرب می‌شود.

ما هرکاری را از دو جهت نگاه می‌کنیم که خداپسندانه باشد؛ خیر کامل و حسن کامل باشد و از جهت دیگر باید مشخص شود در چه مقطعی است، شروع است یا تصمیم یا موارد دیگر، چون هرکدام شأن ویژه خودش را دارد پس طبق این جریان مغرب برای فرد مهم می‌شود از این حیث که هرکاری را که می‌خواهد شروع کند بردار یا توالی یا اذکار پیدا می‌کند که هر قسمت این اذکار باید مشخص باشد.

بنده بر اساس ادعیه حضرت زهرا (علیها السلام) گفتم که فرد هر کاری را که می‌خواهد شروع کند، باید چه چیزهایی را در نظر بگیرد یا مغرب هرکاری به چه معنا است. مغرب به خاطر شأنی که پشت پرده او است چنین جایگاهی پیدا کرده است. پس هرکاری را به صورت بردار می‌توانیم نشان دهیم و عمل را دریک لحظه نمی‌بینیم بلکه عمل را یک کار پیوسته تعریف می‌کنیم؛ مثلا همین کاری که برای سخنرانی‌ها کردیم مصداق خوبی است. شب اول در مورد شروع گفتیم، شب دوم مقداری دیگر راجع به آن حرف زدیم، شب سوم هم گفتیم اما بحث ناتمام ماند و ادامه آن برای هفته بعد ماند. هفته بعد نیز ادامه دادیم تا به اوج آن رسیدیم و فکر کردیم دیگر تمام می‌شود اما تمام نشد و مجبور شدیم تمدید کنیم. الان عصر آن کار هستیم پس کارها طول پیدا می‌کند. ممکن است یک کار ده سال طول بکشد و ممکن است کار، یک کتاب خواندن باشد یا یک سیر مطالعاتی باشد. ما باید در مکتب این زمان‌ها مغرب‌داری، عشاءداری، صبح‌داری و... را بیاموزیم اما آیا این یعنی هرکاری را عصر انجام بدهیم؟ خیر؛ یعنی هرکاری را عصردار انجام بدهیم، یعنی هرکاری را که شروع کردیم حتما به نتیجه برسانیم.

هرکدام از اینها آدابی دارد. پس کارکرد نماز چیست؟ می‌گوییم نماز این زمان‌ها را قدسی، معنوی و پاک می‌کند و به ذکر و غیب وصل می‌کند پس خداوند این زمان‌ها را قرار داد تا اعمال انسان شبانه‌روزدار شود.

بعضی روایات نیز می‌گویند عمر انسان یک شبانه روز است؛ شب انسان دنیا و روز انسان آخرت است

«وَ الضُّحی(۱) وَ اللَّیْلِ إِذا سَجی(دو)»[۳۴] که می‌گویند «ضحی» آخرت و«لیل» دنیا است به خاطر همین می‌گوید «ما وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ ما قَلی(۳) وَ لَلاَخِرَةُ خَیرْ لَّکَ مِنَ الْأُولی(۴)»[۳۵].پس شب و روز که می‌آید برای ما مثلِ حقیقتی به نام شب و روز است. ما داریم در مورد یک نوع دقتی در عمل حرف می‌زنیم که فوق عصمت است. عصمت یعنی مراقبت برای جلوگیری از خطا اما این موضوع یعنی حکم کاری را دارد و بر اساس آن دوازده مورد عمل می‌کند.

برای اینکه بحث واضح شود ما عمل را نقطه‌ای نمی‌بینیم بلکه امتدادی می‌بینیم؛ مثلا کسانی که کلاس تدبر آمده‌اند، باید هر فردی (حالا هرچند سال که آمده)، ببیند در چه مرحله‌ای است. اگر گفت از کجا بدانم! یعنی در مرحله عشاء است چون معلوم است که مبهم است. «والفجر ولیال عشر» یعنی شبش کِش آمده است. به خصوص در کارهای مهم این اتفاق می‌افتد که شب بلند می‌شود.

مرحله اول: مغرب، شروع مناسب کارها

برای شروع هرکاری ادبی وجود دارد تا به زینت الهی مجهز شود؛ اول اینکه به زیبایی‌های هستی توجه کند و اظهار زیبایی کند. دلش به زیبایی‌ها خوش باشد و پر از امید باشد و به عنایت‌هایی که خداوند در کائنات برای او قرار داده است خوش‌بین باشد.

دوم اینکه در انجام کار به محدودیت‌های خود و خلقت، توجه داشته باشد، در سوره انشقاق «وَ اللَّیْلِ وَ ما وَسَقَ»[۳۶]؛ یعنی شب محل تجمیع نیروها است. فعال‌سازی انواع طلب برای ایمنی و دریافت رحمت وامکانات برای انجام کارها یعنی از یک طرف خوشبین باشد و از طرف دیگر واقع بین باشد. محدودیت‌های خود و محدودیت‌های دیگران را ببیند چون تمام داستانی که خداوند برای او قرار داده است به بحث طلب بر می‌گردد. باید طلب و ایمنی ذخیره کند.

---

[۳۴] سوره ضحی آیات ۱-۲

[۳۵] سوره ضحی آیات ۳-۴

[۳۶] سوره انشقاق، آیه ۱۷

منفعت سنجی و امکانات سنجی برای اینکه کارها به مقصد برسد و دوست و دشمن شناسی برای پیشبرد کارها؛ یعنی در واقع مغرب یک اطلاع عملیات کامل است. مثال اینکه ما می‌خواهیم کاری را انجام دهیم، به نسبت مقدار سالی که از عمرمان می‌گذاریم باید اطلاعات راجع به آن کار فراهم کنیم. اگر کاری را ده سال یا سی سال می‌خواهیم انجام دهیم لااقل ۶ ماه راجع به آن تحقیق کنیم چون می‌خواهیم عمرمان را بگذاریم، پس دعاهای حضرت (سلام الله علیها) می‌خواهد ما را به این امر دلالت دهد. قسمت اول که حمد است بحث خوش بینی و ... است و قسمت دوم محدودیت‌های خود فرد را می‌گوید یعنی وقتی فرازهای دعا رامی‌خواند باید یاد بگیرد که اگر حضرت صدیقه (سلام الله علیها) تعقیبات مغرب را می‌گوید، مغرب را به عنوان زمانی که نمازدار و زمانی که قدسی شده می‌بینند. به من مغرب‌دار بودن را یاد می‌دهد که انسانی که مغرب دارد باید چگونه باشد. دیشب امام‌دار شدن را گفتیم؛ امشب مغرب‌دار شدن را می‌گوییم.

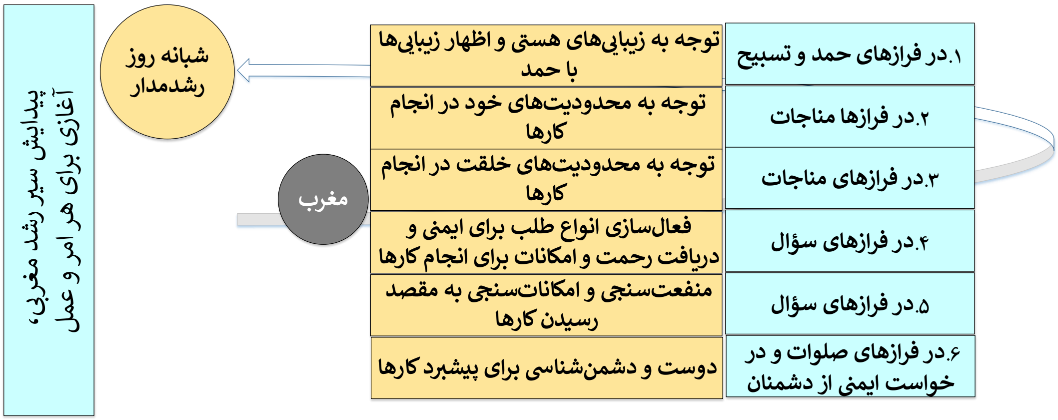

مرحله دوم: عشا، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی مناسب برای اجرای کارها

زمان بین عشاء و مغرب کم است. برخلاف عشاء که بلند می‌شود، زمان مغرب خیلی کوتاه است. تفاوت این دو در شروع و استمرار است. پیدایش سیر رشد عشایی، زمان تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی و البته ذخیره‌سازی و تجدید قوا است. توجه به ناتوانی‌ها و ضعف خود و برطرف کردن آن، توجه به آسیب‌های اجتماعی است. نوع برخورد در عشاء ایمنی‌سازی است تا تقویت شود. به خاطر همین می‌گوییم، اگر خسته شدی برو بخواب زیرا باید ناتوانی و ضعف‌ها و آسیب‌ها را بشناسد.

– مقصدسازی با تأمین توان، باید امکانات و توان خود را تأمین کند

- حجت‌سازی همراه با فراهم‌سازی امنیت لازم

- در نظر گرفتن شرایط لازم برای انجام کار در جامعه و پیش‌بینی مصلحت‌ها

بیشتر فرازهای تعقیبات نماز عشاء حضرت زهرا (سلام الله علیها) تسبیحی است؛ از نقص به کمال می‌آید. فرازهای خیلی جالبی است؛ انواع و اقسام پیچیدگی‌هایی که برای انجام نشدن کاری ممکن است پیش بیاید را لیست کرده‌اند.

ممکن است حسد، مکر، حیله، دغل، ظلم، جرم، تجاوز و غضب و ...، هرکدام مانع انجام کاری شوند. ما در عشاء کاری می‌کنیم که آسیب‌ها به ما نرسد. عشاداری یعنی ضد سحر، ضد مکر و .. .

کسی نمی‌تواند بگوید من سِحر شده‌ام چون می‌گوییم عشاء داشته باش. معنی ندارد کسی بگوید ما مشکوک السِحر هستیم، بلند شو و نماز شب بخوان. پاسی از شب را برنامه‌ریزی کن. فکر کن کجای کارتان گیر دارد. نمی‌شود بگویید کسی من را سِحر کرده است و بخت من بسته شده و این دعاها اثر ندارد! چون تو عشاءداری و عشا نداشتن است که طلسم می‌آورد و نه آن دعای دعانویس یا طلسم. اگر عشای کسی قطع شود، کار او قطع می‌شود. کسانی هستند که کارهای ناتمام زیادی دارند. لیست کارهای ناتمام‌شان زیاد است. این‌ها عشاء ندارند و عشاء معلم آنها نبوده است. نسخه‌ای تجویز می‌کنیم که هرکس برای عمل خود احساس تنگی می‌کند یا کارهای او نیمه نیمه رها شده است، باید دعای عشاء را بخواند و اگر طبق این نظامی که گفته شد بخواند، این اتفاق می‌افتد. چون همینطور خواندن به انسان القاء نمی‌شود. به آسیب‌های اجتماعی و راه‌های ایمنی آن توجه شود، می‌گویند در دعا که نگفته! اما مثلاً گفته «واکفنی حسد الحاسدین» حرف این است که شناخت خودش راه است. خیلی چیزها شناختش ایمنی می‌دهد. شیطان همینگونه است چون شناخته نمی‌شود، دشمن می‌شود. اگر شناخته شود، دشمنی وی کنار می‌رود؛

مثل تاریکی است که وقتی نور می‌آید، تاریکی می‌رود. پس همین که بدانی حسد داری، مکر داری، کینه داری، فقط مهم است این آسیب‌ها را متمایز ببینید؛ مثلا فرق مکر و کید چیست؟ اینکه بتوانیم این آسیب‌ها را متمایز ببینیم بحث دیگری است که شما باید انجام دهید. دعای خیلی عجیبی است انواع پناه را معرفی می‌کند می‌گوید «واکفنی»، «آونی»، «واعصمنی» و...، آدم نمی‌داند چه عظمتی در این تفصیل است. ما باید در عشاء این را یاد بگیریم. دلیل اینکه این موضوعات به شکل دعا آمده است این است که با یکبار خواندن انسان متوجه نمی‌شود و باید یک سال، دو سال، پنج سال بخواند تا بفهمد.

همانطور که می‌گویم نمی‌دانم چه چیزی در ذهن شما رخ می‌دهد اما احتمال می‌دهم در ذهنتان می‌گذرد که ای کاش می‌شد فرازهای این دعا توضیح داده می‌شد که البته ما نیز همین را می‌خواهیم و دوست نداریم از آن عبور کنیم.

مرحله سوم: صبح، اقدام مناسب برای اجرای کارها

صبح، اقدام مناسب برای هرکاری است. در اقدام شهادت بسیار مهم است؛ نه اینکه فرد شهید شود یعنی فرد شاهد و حاضر باشد. حضور و غیاب خیلی مهم است. کسانی که حاضرند، شهیدند. شهادت به وجود خداوندی عالم و قادر و پشتیبان ؛یعنی من می‌دانم در اقدام من خداوندی قادر و عالم وجود دارد.

سوال: چه می‌شود که شب قبل همه کارها و تصمیمات‌مان را می‌گیریم اما صبح که می‌خواهیم برویم، نمی‌شود؟

- «قل اعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس» مثل کسی که شب قبل آنقدر درس خوانده که فردا که می‌خواهد امتحان بدهد، خواب بماند. منطقه اقدام، منطقه خطر این فرد مغرب و عشایش درست تنظیم نبوده است، بخاطر همین استعاذه مهم می‌شود؛ می‌گویند شما نماز صبح می‌خوانید؟ می‌گوید گاهی قضا می‌شود، آیا تا به حال شده از بلیط هواپیمایی که چهار صبح هست جا بمانی؟ می‌گوید نه، فرق دارد! نماز را می‌شود قضا کرد اما بلیط را نمی‌شود. حتی ممکن است تمام شب را بیدار بماند تا به هواپیما برسد، پس مقام حضور خیلی مهم است. اگر در اقدام حالِ حضور و شهادت نداشته باشد، اقدام ندارد. حس شهادت و حرکت و فعالیت در مولفه‌های دعای صبح دیده می‌شود و در دعای کامل که دعای صلوات است، جریان و میل به جریان داشتن است.

فعال‌سازی ذکر خداوند در قلب و جان، توجه به ولایت به عنوان محکم‌ترین محل اتکا و مقصد و نتیجه است. همینطور توجه به توان‌های معنوی برای سبقت در کارهای خیر، قرار گرفتن در حصن ولایت با شناخت آسیب‌ها و امان‌ها، در نظر گرفتن دستیابی به بهترین نتایج فردی و اجتماعی در پناه ولایت، یعنی از همان اول صبح دست فرد پُر است، امید به خدا دارد که حتما این اتفاق می‌افتد خیلی حُسن ظن به خداوند عنصر مهمی است که بگوییم چرا نشود؟! حتما می‌شود! می گوید من خیلی کارها را می‌خواستم انجام بدهم اما نشده. می گوییم عشاء را درست کن، تصمیمات خودت را درست کن. ایمنی‌های لازم را در نظر بگیر و آنجایی که لطمه بر تو وارد می شود را شناسایی کن.کار را از آنجایی که منقطع می‌شود، شناسایی کن درست می‌شود. این هم صبح. «نماز صبح نماز ولایت، حرکت و نشاط است.»

مرحله چهارم: ظهر، بهره‌مندی از مواهب کارها

ظهر موقعیت بهره می‌شود. به ظهر زوال شمس می‌گویند و جالب است که خورشید کاملا در وسط آسمان است چون سایه آن ظاهر می‌شود موقعیت مقدسی است و از ظهر، روز طرف دیگر می‌افتد چون صبح تا ظهر حتما کارهایی انجام داده است و دستاوردهایی دارد. بماند که صبح برخی از ده یا یازده شروع می‌شود!

اما اگر صبح درست شروع شود، حتما دستاورد دارد. بین صبح و ظهر باید کارهای صبح را انجام دهد. باید چه کارهایی برای ظهر انجام دهد؟ به نعمت‌ها و هدایت‌های افاضه شده توجه شود. خدایا این، این، این را دارم، شکرا! توجه به دارایی‌ها و مواهب بدست آمده. نعمت با دارایی و مواهب فرق دارد. معلم ظهر یاد می‌دهد که هرکاری به

مواهب رسید، آن را ببین. از کجا می‌فهمیم کاری به ظهر خود رسیده است؟ باید دید به ما ثمر داده یا خیر، دستاورد داده است یا خیر. خروجی پیداکرده است یا خیر.

توجه به اجل، در اینجا توجه به مرگ مهم می‌شود چون آدم وقتی نعمت می‌بیند مغرور می‌شود پس مرگ را به او نشان می‌دهند تا نعمت را از خودش نبیند و منفق و معطی و جواد شود.

اتصال به توانایی‌ها و دارایی‌های محمد و آل محمد؛ یعنی فکر نکنید مواهبی که دارید چیز مهمی است، مواهب را محمد و آل محمد دارند.

مرحله پنجم: عصر نتیجه‌گیری مناسب از کارها و خیزش برای ادامه

توجه به دستگاه الهی در دریافت غفران و رحمت، توجه به عاقبت امور و استمرار تا رسیدن به نتایج، اینکه فرد بداند که هنوز تا عصر فاصله دارد. در شیوه عصرداشتن، نماز عصر باید در وقت عصر خوانده شود. به هرحال بین ظهر و عصر فاصله زیادی است، حدود دو ساعت یا بیشتر است که در آن اختلاف نظر است. اگر با این دید دعا خوانده شود برای انسان معنا پیدا می‌کند. خیلی برایتان عجیب می‌شود که آیا می‌شود یک دعا این مقدار حالت تعلیمی داشته باشد. در عصر شما بارتان را زمین گذاشته‌اید، کارتان تمام شده است و الان وقت نتیجه‌گیری است؛ مثل روضه‌هایی که در آخر شام می‌دهند، مثل خیلی کارهایی که به فرد برنده شده می‌دهند، یعنی یک مرحله کار جلو رفته و می‌شود گفت که این کار به اتمام رسیده است.

توجه به نقص‌ها و کمبودها؛ درست است که کار تمام شده است اما نقص و کمبود وجود دارد.

توجه به فقر و نیاز خود؛ اگر فرد فقط به آن کار نگاه کند و به فقر و نیاز خودش نگاه نکند، دیگر مغرب بعدی شروع نمی‌شود و کار بعدی شروع نمی‌شود. «فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ»[۳۷]. این باید چه کند؟ «أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتیماً فَآوی»[۳۸] باید به فقر و نیاز خود توجه کند. با سوره ضحی و انشراح خیلی جالب می‌شود؛ یعنی این نشان می‌دهد که این در موقعیت عصر است. در موقعیت عصر اتفاقا باید به فقر و نیاز خود نگاه کند، به کمبودهای خود توجه پیدا کند. به موانع به ثمر رسیدن کارها و مقابله با آن‌ها توجه کند. نگاه کند ببیند آیا به ثمر صد درصدی رسیده است یا نرسیده است چون خیلی وقت‌ها کارهایی که ما انجام می‌دهیم صد درصد نتیجه نداده است. باید ببینیم و آن را تحلیل کنیم. اگر فرد کارهایی که الان کرده و انجام شده را بررسی کرد و دید که چند درصد به موفقیت رسیده مثلاً ۳۰ درصد، ۴۰ درصد، ۶۰درصد، ۸۰ درصد، ۹۰ درصد..، باید ببیند دلیل این چند درصدی که به نتیجه نرسیده است، چیست. اگر چهار کار را اینطور تحلیل‌کند، موفق می‌شود اما آدم نمی‌داند. طبیعت انسان اینگونه است که وقتی کارش تمام شد، نمی‌خواهد آن کار را رها کند، حتی بر نگردد تا تحلیل کند. البته بعضی تحلیل می‌کنند و اگر تحلیل کنند، حتما کار بعدی آنها به ثمر بیشتری خواهد نشست.

- توجه به موانع به ثمر رسیدن کارها و مقابله با آنها
- توجه به واسطه فیض الهی برای جبران کمبودها و نواقص؛ چون آدم اگر فقط به نواقص نگاه کند به هم می‌ریزد. مثل ارتفاع است. وقتی بالا می‌روی، سرت گیج می‌رود. تو بلافاصله که کمبودها و نواقص را دیدی، باید بدانی که کسی هست که تو را از این کمبودها و نواقص جدا می‌کند.
- توجه به موانع اصلاح امور و کارها برای دستیابی به حیات حقیقی
- توجه به رحمت بی‌کران الهی همراه با توجه به ویژگی‌های واسطه آنها؛ خیلی مهم می‌شود که آدم نیاز به واسطه را در عصر می فهمد؛ یعنی می‌بیند هرچقدر که تلاش می‌کند، دستآورد آن از یک حدی بالاتر نمی‌رود. این موقعیت عصر می‌شود.

عصر محل نتیجه‌گیری است اما انسان وقتی نتیجه کارها را می‌بیند از خود شرمنده می‌شود. شما درس خوانده‌اید، پزشک شده‌اید، الان هم تخصص دارید، خیلی هم خوب است اما بیماری را برای شما می‌آورند و شما نمی‌توانید آن را درمان کنید. علم‌تان نقص دارد و انسان نمی‌تواند اینجا واسطه را نبیند.

---

[۳۷] سوره انشراح آیه ۷

[۳۸] سوره انشراح آیه ۶

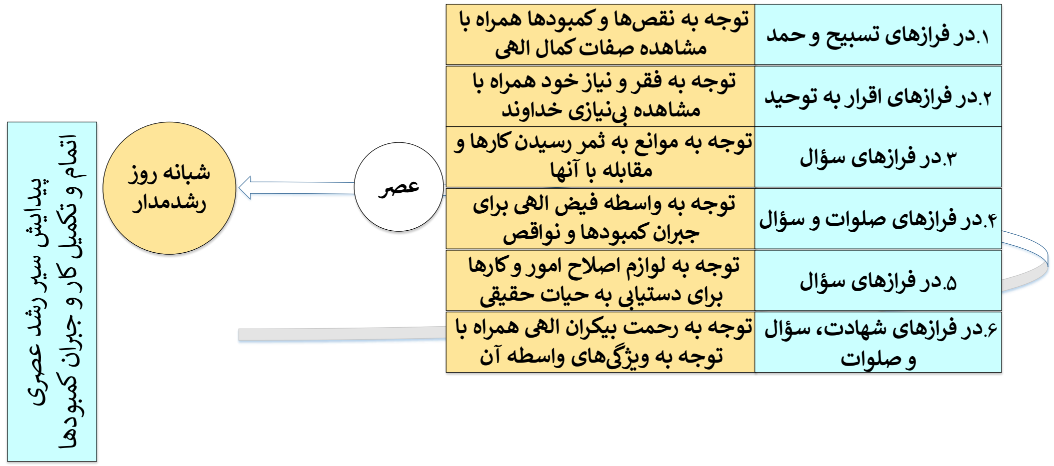

بنده هرچقدر راجع به این دعاها و عظمت آن بگویم کم گفته‌ام. هرچقدر راجع به اینکه این دعاها چقدر ابعاد توحیدی زمان‌ها را واضح می‌کند و آموزش می‌دهد بگوییم، کم گفته‌ایم. الان همین تعقیبات نماز عصر را نگاه کنید. «سبحان من یعلم جوارح القلوب، سبحان من یحصی عدد ذنوب»؛ عصر است مثل اینکه ما کارمان به نتیجه رسیده. خودت می‌دانی خدایا ما چه کارهایی کرده‌ایم و چه نقص هایی دارد. الحمدلله... ان‌شاءالله این‌ها را بعدا می‌شود با دقت خواند و مورد توجه قرار داد.

حالا اگر اجازه بدهید، همین جا بحث را ببندیم. نهایت اینگونه می‌شود که دوستان محترم و عزیز یک دوره‌ای مثلا یک ماه، دو ماه، سه ماه، چهارماه دعا را با این سرفصل‌هایی که گفته شد، بخوانند. بعد تحلیل کنند که این‌ها را یک طوری بفهمند. قطعا انوار فاطمی به قلب نازل می‌شود. چون متن نمی‌تواند بدون معلم باشد. متن اهل بیت (علیهم السلام) نمی‌تواند بدون معلم باشد. اگر کسی متن دعایی را به عنوان تعلیم بخواند، قطعا معلم آن را می‌بیند و درک می‌کند. چون متن، بدون معلم نمی‌تواند باشد. پس بنابراین مهم این است که شما متن را متن تعلیمی کنید تا معلم‌دار شود. متن را از حالت نوشتاری خارج کنید. فکر نکنید، یک نوشتار است، یک متن تعلیمی است؛ مثلا می‌گوید حمدِ عصر این گونه است. تسبیحِ عصر این گونه است. عصر که موقعیت نتیجه است و اصلا باید اینگونه ببینید.

بنده امشب می‌گویم شما مغرب را اینگونه ببینید. نمی‌گویم کارهایتان را اینگونه ببینید، می‌گویم عشایتان را اینگونه ببینید. خود مغرب را، زمان مغرب را اینگونه ببینید. حالا وقتی کسی زمان مغرب را اینگونه دید، مغرب که می‌شود بلافاصله حقایقی به ذهن او ارتکاز پیدا می‌کند. یک مرتبه به یاد افتادن، ناغافل به یاد افتادن مثل جرقه است؛ مثلا یک مرتبه کسی را می‌بینید و حس خوبی به شما منتقل می‌شود. شما وقتی مدتی این کار را بکنید، می‌بینید پیام‌هایی به شما ریزش پیدا می‌کند، از کجا؟ قبلا این را خوانده‌اید.

به نظر بنده اول باید مغرب را فهمید. باید خود زمان را فهمید. باید خود صبح را فهمید. صبح انسان بیدار می‌شود می‌گوید سلام صبح، حالت خوب است؟... ظهر که می‌شود سلام ظهر و بعد سلام عصر. زمان می‌گوید: ما که از زمان حضرت آدم (علیه السلام) بودیم، مثل اینکه تو تازه آمدی! ما تو را تازه شناختیم. یعنی انسی با زمان بگیرد. یعنی طبع انسان بر نمی‌دارد کار شب را ظهر بکند. یعنی از حالت به هم ریخته در بیاید. کار شب برای شب، کار صبح برای صبح. مثلا شب ورزش می‌کند. در حالیکه این کار صبح است. باید به خودش بگوید این کار مال فلان موقع است. با خود زمان ارتباط بر قرار می‌کند. بعد از مدتی یعنی سه سال یا چهار سال فرد هرکاری که انجام می‌دهد محاسبه‌اش را دارد. حتی می‌داند اتمام هر کاری چند روز و چند ساعت به طول می‌انجامد و چگونه قطعا به نتیجه می‌رسد. در حوزه دین و دین‌داری از هر صدتا کار، ۹۹ تای آن نتیجه است. یکی از آن‌ها «عرفت الله بفسخ عزائم» است. البته از هر هزار کار ما یک کار به نتیجه نمی‌رسد، می‌گوییم «عرفت الله بفسخ العزایم» ما اینگونه خدا را شناختیم. در حالیکه امیرالمومنین (علیه السلام) چون قطعیت را می‌داند، می‌گوید من خدا را از کجا شناختم؟ از آن جایی که دیدم این قطعیت نقض شد. اینگونه که ما می‌گوییم اشتباه است. او می‌داند این کار با چند روز و چند ساعت به نتیجه می‌رسد. ما «عرفت الله بفسخ العزائم» را اینگونه می‌بینیم که خیلی از کارهایمان نمی‌شود، پس خدا هست! در حالیکه یک وقت می‌گوییم آنقدر قوانین عالم نظم دارد و قانون‌مند است که من قطعا فکر می‌کنم هرکاری می‌شود. بعد می‌گویند نگو هرکاری می‌شود چون صد درصد عوامل کاری جور می‌شود اما نهایتا نمی‌شود، او هم تصدیق می‌کند که بله راست می‌گوید..

بنده چند جلسه قبل گفتم که یکی از محورهای عملیاتی در حوزه اغوای انسان گرفتن زمان‌ها و اوقات از انسان است و نیز یکی از عملیات‌های هدایت و اصلاح نوع انسان، زمان‌دار کردن انسان است. بنده قطعی می‌گویم، هرچند ممکن است کسی باورش نشود. هرکسی زمان‌دار شود به هدایت می‌رسد. نزدیک نه! بلکه به هدایت می‌رسد؛ یعنی مثلا اساسا ضلالت تا به تایی در زمان و گم شدن در آن است. یعنی اگر کسی زمان‌هایش درست بشود، خودِ خودِ خودِ هدایت است! یعنی اگر کسی صبح‌دار باشد، ظهردار باشد، عصردار باشد. شیطان نمی‌تواند صبح‌دار، ظهردار و عصردار باشد. طاغوت نمی‌تواند اینگونه باشد. در زمان گیر می‌افتد. در مغرب گیر می‌افتد. او چیزی به نام روز ندارد، چیزی به نام صبح ندارد.

صبح برای مؤمن است. ظهر مال مومن است، عصر مال مومن است، مغرب مال مؤمن است. به همین خاطر روز قیامت را ساعت می‌گویند «عَشِيَّةً أَوْ ضُحاها»[۳۹]؛ یعنی حتی نمی‌تواند تشخیص دهد این ساعت بخشی از روز یا شب بوده است. منظور از «عَشِيَّةً أَوْ ضُحاها» پاسی از شب و روز است.. لذا مؤمن وقتی در صحنه قیامت می‌آید صبح دارد، ظهر دارد، عصر دارد و این‌ها جلوات مغرب، عشا، عصر، صبح، ظهر، جلوات ولایت است. جلوات رسول الله(صل الله علیه و آله وسلم) است و حضرت صدیقه کبری (علیها السلام). یعنی این جلوه پیدا کردن تنوع جلوه است. لذا اولین اتفاقی که می‌افتد این است که فردی که زمان‌دار می‌شود، رسول الله دار می‌شود. اوقات انسان را رسول اللهی و فاطمی می‌کند. آنکه راجع به ماه گفتیم، انسان را امام‌دار می‌کند. حالا ببینید کدام مهم‌تر است. ایام و اوقات با رسول الله (صل الله علیه و آله وسلم) و حضرت صدیقه (علیها السلام) ارتباط برقرار می‌کند. منتها اینکه در هر لحظه باید دانست چه کاری را باید و چه کاری را نباید انجام داد، این‌ها مال امام‌دار شدن است و خیلی مهم می‌شود.

سوال: کسی که شب‌ها کار می‌کند و از این می‌ترسد که اگر برنامه خود را تغییر دهد و زمان‌دار شود، آن صبح، صبح نشود و همه برنامه هایش به هم بریزد، چه باید کند؟ این آشفتگی ایجاد می‌کند.

- اساسا گرفتن وقت از شب و روز اشکالی ندارد؛ مثلا کسی کارهایی را در شب می‌کند و در شب تمرکز می‌کند، اشکالی ندارد. اختلال اشکال دارد. در سوره مبارکه قصص این را به عنوان خلفه حساب می‌کند یعنی شب و روز می‌توانند گاهی جای هم قرار بگیرند. متنها این اگر سبک زندگی بشود اختلال حساب می‌شود اما اگر موردی استفاده شود اشکالی ندارد. یعنی مثلا یک نفر شب‌ها نخوابد و روزها بخوابد. البته برخی شیفت‌های کاری این طور است، اشکال ندارد. یک دوره‌ای این کار را می‌کند و بدن عادت می‌کند. منتها باید مراقبت‌های لازم را داشته باشد و به خودش رسیدگی کند. بعد از مدتی این اختلال شب و روز روی سلامتی فرد اثر می‌گذارد. هیچ چیزی در کم کردن طول عمر از اختلال در شب و روز مؤثرتر نیست. هیچ چیزی، هیچ چیزی! اینکه می‌گوییم هیچ چیزی ممکن است بگویید غذا هم اثر دارد، به هرحال مثلا شخص سّمی‌خورد! اما بدانید هیچ چیزی در کم کردن طول عمر از اختلال در زمان مؤثرتر نیست؛ یعنی اگر کسی مثلا صبح‌ها بین الطلوعین نخوابد، چه بسا بیست سال به عمرش اضافه می‌شود، به همین راحتی. این‌ها روایی است و حرف ما نیست. البته حالا کسی، یک روزی خسته بود و بین الطلوعین

---

[۳۹] سوره نازعات، آیه ۴۶

خوابید، منظور نیست. باید این سبک زندگی باشد. مثلا اگر جمعه‌ها بین الطلوعین همیشه بخوابیم، این سبک زندگی است و غلط است. این مدت این بدن شرطی می‌شود. بدن می‌گوید جمعه‌ها هر روز صبح خواب! مثل اینکه بخشی از وجود او سیاه می‌شود. احتیاج به تمرین دارد. اصلاح سبک زندگی احتیاج به تمرین دارد اما حرف من این است اصلاح سبک زندگی را از زمان شروع کنیم. چرا؟ چون وقتی زمان را اصلاح کردیم به تبع بقیه نیز اصلاح می‌شود. می‌گویید نه، امتحان کنید و ببینی! همان طور که تخریب سبک زندگی را از زمان می‌شود شروع کرد. ان‌شاءالله که خداوند به همه ما توفیق دهد.

بطورکلی برای اینکه ذهن ما این موضوع را راحت تجزیه و تحلیل کند، من هرچه روز است را می‌گیرم رسول الله(صل الله علیه و آله وسلم) و هرچه شب است را می‌گیرم صدیقه کبری (علیها السلام)؛ یعنی الان که شب می‌شود بگویم در حفاظ حضرت صدیقه (علیها السلام) هستم و روز هم که می‌شود می‌آیم در حمایت و لوای پیامبر اعظم(صل الله علیه و آله وسلم). روزم و شبم رو اینگونه می‌کنم. حالا امام ها باید در کار بیایند؛ یعنی مثل اینکه این‌ها فرض اولیه هرکار هستند. اگر روز پیامبر (صل الله علیه و آله وسلم) باشد و اگر شب حضرت صدیقه (علیها السلام) باشد و نوبت کاری می‌رسد؛ مثلا من می‌خواهم کاری انجام دهم. صبح است، ظهر است، شب است یا هر موقعی دیگری که هست حکم آن کار را در نظر بگیرم، امیرالمومنین (علیه السلام) می‌شود. تقوای کار را در نظر بگیرم، امام حسن (علیه السلام) می‌شود. کمالات کار را در نظر بگیرم، امام حسین (علیه السلام) می‌شود. عبادت و زینت کار را در نظر بگیرم، امام سجاد (علیه السلام) می‌شود. علم لازم کار را در نظر بگیرم، امام باقر (علیه السلام) می‌شود. توسعه کار را در نظر بگیرم، امام صادق (علیه السلام) می‌شود. ارتباط حسنه با دیگران را در نظر بگیرم، امام کاظم (علیه السلام) می‌شود. مقاومت و نشکستن و خرسندی را در نظر بگیرم، امام رضا (علیه السلام) می‌شود. مقابله با آسیب‌هایی که ممکن است به آن آسیب بزند را ببینم، امام جواد (علیه السلام) می‌شود. البته امام جواد (علیه السلام) را دیشب یک طور دیگر گفتیم حالا داریم به گونه دیگری می‌گوییم. حواسمان هست. علت اینکه بیانم را متفاوت می‌کنم این است که می‌خواهم بگوید می‌شود بیان‌ها را متفاوت کرد. در آن کار آن هدایتی که ممکن است ایجاد بکند را در نظر بگیرم، امام هادی (علیه السلام) می‌شود. دشمن‌ستیزی قوی چابک و چالاکش را در نظر بگیرم، امام عسگری (علیه السلام) می‌شود. در هر کار، برائت از شیطان، مرگ بر آمریکا و الگو شدن برای بقیه را در نظر بگیرم، امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌شود. این اگر در پس زمینه روز باشد، رسول الله (صل

الله علیه و آله وسلم) می‌شود و اگر در شب باشد، حضرت صدیقه (علیها السلام). خیلی خوب است..، روز آن قشنگ است، شب آن نیز قشنگ است.

کارها در این بستر شکل می‌گیرد؛ مثل اینکه این بذر در این بستر شروع به روئیدن می‌کند. در واقع همه چیزی که گفتم یعنی امیرالمومنین (علیه السلام)؛ یعنی سه تا بعد دارد. البته این‌ها از یک نظر دیگر می‌شوند پنج تن آل عبا (علیهم السلام). وقتی که بستر وقوع آن را نگاه کنند، می‌شود رسول الله(صل الله علیه و آله وسلم) و حضرت صدیقه (علیها السلام). وقتی نسبت خود عمل را به آن حکم و باید و نبایدش نگاه کنیم، می‌شود امیرالمومنین (علیه السلام) البته با دوازده وجه. حالا من نمی‌دانم امیرالمومنین (علیه السلام) یا حضرت صدیقه (علیها السلام) یا رسول الله (صل الله علیه و آله وسلم) بالاتر است. چون یک مرتبه امیرالمومنین (علیه السلام) دوازده وجهی شد. نمی‌توان گفت کدام بالاتر است. چون ظاهر امر این است که یکی رفت بالا و یکی طرف دیگر قرار گرفت، نه هیچ کاری نمی‌توان کرد. خیلی این انتزاع، انتزاع جالبی است و الگوی جالبی به ما می‌دهد. این می‌شود که وقتی انسان امام پیدا می‌کند، اگر به کمالی دست پیدا کند آن کمال دیگر برای خودش نیست بلکه برای امامش است. پس اگر گفت این کار الگو می‌شود، نمی‌گوید من الگو می‌شوم، می‌گوید آن کاری که دارای امام است الگو می‌شود. لذا عُجب و ریا هم پیدا نمی‌کند. چون مال تو که نبوده است! کاری کردند که تو بفهمی. فضل و عنایت خداوند شامل حال تو شده است. علم آن مال تو است. همه آن رحمت مطلق است. همه چیزش برای خداست فقط انسان علمی پیدا کرده و به یک خیری دست یافته است و به همین دلیل به او جزا می‌دهند. همین که می‌دانی پاداش می‌دهند. مال تو که نیست. فقط تو در صحنه‌ای قرار گرفته‌ای که خیرات را می‌بینی، همین! یعنی من اگر موقعی، جایی بنشینم و خیرات را ببینم به من ثواب می‌دهند؟ بله می‌دهند. من خیلی بلدم ببینم، خیلی ثواب می‌دهند. تو بلد باش و ببین خدا ثواب می‌دهد. یعنی من بلد نیستم؟ خیر، بلد نیستید. اگر آدم بلد باشد، خوش است غم ندارد. اعصاب او خورد نیست. دعوا نمی‌کند. تلخ نیست. پس معلوم است که نمی‌بیند، نشانه آن هم، این است. یعنی به همین راحتی آدم خوش اخلاق می‌شود؟ من بداخلاقی‌هایم را گردن پدر و مادرم نیاندازم؟ یعنی پدر و مادرم تقصیری نداشته‌اند؟ نه..، تو پدر و مادرت حضرت زهرا (علیها السلام) و پیامبر(صل الله علیه و آله و سلم) هستند. حواست باشد. خیلی مهم است. احساس فرزندی به آدم دست بدهد. وقتی کسی پدر و مادرش شد حضرت رسول (صل الله علیه و آله و سلم) و حضرت زهرا (علیها السلام) جز خوبی از او خارج نمی‌شود. همین است. «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلاَّ الْإِحْسانُ»[۴۰] به همین

---

[۴۰] سوره الرحمن آیه ۶۰

راحتی آدم‌ها بهشت می‌روند. چه می‌شود که آدم اهل گناه می‌شود. اولین کاری که می‌کند پدر و مادرش را غیر رسول الله (صل الله علیه و آله و سلم) و حضرت صدیقه (علیها السلام) می‌بیند و الا اگر کسی پدر و مادر خودش را پیامبر(صل الله علیه و آله و سلم) و حضرت صدیقه (علیها السلام) ببیند، بین خود و گناه سنخیتی نمی‌بیند. از طرف دیگر کار خوب هم اگر ببیند، از خود نمی‌بیند. می‌گوید پس نصیب ما چیست؟ نصیب تو همان علم است و همین بس است. چون می‌گویند در روز قیامت به واسطه علم، درجات داده می‌شود. آیات قرآن اینطور است، که چقدر علم پیدا کرده است. عمل مهم است از آن جهت که بروز پیدا کند. آن خیر که مال تو نیست که تو ببینی تبدیل به علم بشود و به تو درجات بدهند. پس مشاهده خیلی مهم می‌شود. نشانه این جریان حُسن ظنّ ویژه به خداوند است. یعنی اگر انسان امام‌دار بشود، اولین نشانه آن و مهم‌ترین نشانه این است که نمی‌تواند هیچ چیز را و هیچ اتفاقی را در زندگی به صورت سوءظنّ و بدگمانی ببیند. اصلا نمی‌شود در این عالم غیر رحمت دیده بشود. نه اینکه دشمن ستیزی نکند. می‌بینید که در روایات و ادعیه چقدر دشمن ستیزی هست. ان‌شاءالله که همه ما جزء فرزندان اهل بیت (علیهم السلام) قلمداد بشویم. هستیم اما این فرزندی برایمان احراز بشود و اینقدر خودمان را دور نبینیم. دیدن ائمه (علیهم السلام) در خواب دلیل فرزندی و ندیدن ائمه (علیهم السلام) در خواب و بیداری دلیل بر عدم فرزندی نیست. فرزند، فرزند است، چه خواب ببیند و چه نبیند. اینهایی که می‌گوییم دلیلش این است که جز معضلات افراد است. همیشه نسبت‌های انسان که قطع می‌شود، درون او انحراف ایجاد می‌شود. نمی‌دانیم علی (علیه السلام) بالاتر است یا دیگری اما پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) خیلی نسبت به امیرالمومنین(علیه السلام) حساس هستند. آن نقطه عزیمت انسان به کمال، علی (علیه السلام) است و اگر در قلب انسان ولایت امیرالمومنین(علیه السلام) نقش ببندد، حقایق خیلی واضح می‌شود.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات